

پیشه و رومی کیست؟؟

نتیجه و ارائه آذربایجان چیست؟؟؟

آذرماه

۱۳۲۵

پیشه و رومی کیست؟؟

در انتخابات دوره چهارم

۱- شکست احزاب سیاسی

در انتخابات دوره چهاردهم

۲- پیشه‌وری کیست؟

نتیجه و افق آذربایجان چیست؟



کتابخانه مرکزی

Central Library
Tehran University

آذر ماه ۱۳۲۵

تهران

۴۲۱ ۴۶۵ ۲
۱۵۲۴۵
۱۸۸۴۴
اف ۹ ب ۱
ایران

نامه سرکشاده

شکست احزاب میاسی در انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه

شبه‌ای از جریان انتخابات تهران - شرح عمل شکست آزادخواهان -
افراق و نفاق کاندیدها بر اثر تحریک مرتجعین داخلی و دشمنان تاریخی ایران -
عقاید و آراء یکمده از بزرگان و سیاستمداران غرب درباره رفتار دول
امپریالیستی در شرق - داستان دوره تحصیلی در بیروت - طرز انتخابات در
جمهوری یارتیا - نتیجه مکتب استعمار در ایران - لزوم تشکیل یک مرکز نقل
ملی - دعوت و وصیت مرحوم سلیمان اسکندری ۰۰۰

۱۳۲۲

تنها بایرانیان حماس همین دوست
تقدیم همیشه

تذکره مختصر

برای اصحاب مختصان و قضاوت افکار قلمه

بنام خدای یکتا و توانا

این «نامه سرگشاده» که اینک بهجت جوانمردانه آقای اقبال بمعرض قضاوت افکار عامه گذارده میشود - اساساً بعنوان آقای سیدجعفر پیشه‌ور مدیر محترم روزنامه ملی آذربایجان در پایان سال ۱۳۲۲ یعنی در آخرین مرحله بحرا آمیز روزهای سیاه انتخابات دوره چهاردهم تقویمیه همان روزهای وحشتناک که قیامت زنده مجلس آینده، از نتیجه شوم انتخابات سنگین و دروغین سر کشور در نظر هر روشنفکر ایران دوستی نمایان بود - نگاشته شده و در همان اوان و اندکی بعد از آن، در چندین ملاقات دوستانه - که بیک دو بار با حضور دوسه تن از رفقای گرامی مسلکی در اداره روزنامه آذربایجان دوسه مرتبه دیگر در کلبه محقر این حقیر صورت پذیر شد، صفحاتی از معروضه صادقاته محض نمونه و بطور پراکنده از نظر آقای پیشه‌وری گذر و ظاهراً مورد تمجید و تقدیر مری الیه قرار گرفت.

اما متأسفانه بعضی از جهات مخصوصی - که بحالته این مقام مناسب‌تر آن نیست - این «نامه سرگشاده» تا دو سال بعد از نگارش - یعنی تا او سال ۱۳۲۴ توفیق طبع و انتشار نیافت؛ و بدین طریق بدبختانه در مو

شود بمعرض قضاوت افکار عامه قرار داده نشده ولی در اردیبهشت ماه ۲۴ - برای نخستین مرتبه - در روزنامه ملی ندای ملت - که چند صباحی بر حسب تصمیم صاحب امتیاز دانشمند و دوست ارجمند آقای مهندس مصطفی طباطبائی زیر نظر نگارنده اداره می‌شد و در دوره زمانه اداری بر از تکبوت و فضاحت آقای محسن صدری با موافق مصطلح حرارت دیومیه وقت «صدور الصدور - باز پرس بمعمرو منفور باغشاه» بر اثر فشارهای گوناگون هم‌انوقت و عملاً تعطیل گردیده - مدت کوتاهی بطور مرتب و بشکل مقالات مسلسل سپس چندی بطور مشوش و مغلوبه انتشار یافت و غوغائی برپا ساخت.

و در همان زمان بی‌نهایت متعجب و مناسف شدم، وقتی آگاه گشتم

که در همان هنگامیکه با حمله دشمن مواجه هشتم از روبرو بمبارزه و مذاقه می‌پردازیم در همان موقع از عقب سر دوست هم آغاز مهاجمه نمودند؛

مهاجمه ناجوانمردانه دشمن از لحاظ موقع شناسی قابل تقدیر بود - ولی حمله ناخبردانه دوست را در آن موقع نامناسب بجهت چیز میشد تغییر و تفسیر نمودند؛

هنوز بشتر از چند شماره از روزنامه ندای ملت منتشر نشده بود و از «نامه سرگشاده» یک‌خمس یا یک‌سدس انتشار نیافته ورشته سخن هنوز بجان کلام نرسیده، نه در آن نامه، و نه در سه مقاله‌ها کوچکترین اشاره زنده به نام شامخ دوست فرزانه نشده بود که غفلتاً در روزنامه آذربایجان در رشته مقالات تند

و تیز، بالجن موهن ناپسندیده و عبارات خشن و غیره زده‌بانه و اشارات نیش‌دار و کنایات زهر آلود و بالجمله مطالبی عاری از حقیقت و خلاف مروت انتشار

یافت. ریخت و حیرتی عجیب و تاز و تاسفی شدید در جامه آزادیخواهان تولید
نمود.

این مقالات به مقدمه و نتیجه که بزعم بعضی از دوستان مشترکمان بقلم
آقای (ک.ک) تهیه شده بود و بعفیده همگی از رفقا مقصود بویسنده زبردست
هر کس که بوده باشد جز ناسزا و تمهت و افترا و اهانت چیز دیگری نبود
ظاهراً در پاسخ «نامه سرگشاده» و اظهارات در ستانه نگارنده منتشر می شد
ولی در معنی و حقیقت بطور وضوح و صریح میاجمه بیرحمانه ای بود نسبت
باین ناچیز و حزب مردم و برخی از اعضاء برجسته آن خاصه رهبر اول حزب :
حضرت آقای سید محمد صادق طباطبائی

در آن موقع هر قدر تمن کردم که راز این بیمبری ناگهانی و این کینه
توزی ظالمانه را بیایم بجائی نرسیدم ؛
و هر اندازه تفحص و تحقیق نمودم که بچه نظر و موافق کدام منطق
سلیم قبل از اختتام کلام و (موافق مثل مشهور) بمجرد اصفاء کلمه لا ،
حکم تکفیر سیاسی مرا صادر فرموده اند ، نکته ای درک نکردم و رمزی نگشودم
و همین عدم حل معما - که دائماً بر شدت جستجو و تکاپویم می افزود مرا هواره
در یک تازر عمیق و دردناکی که سرتابی وجودم را فرا گرفته بود فوطه و ساخته
و همواره از خود می پرسیدم :

با آن سابقه دوستی و مودت ؛ که از دیر زمانی خلل ناپذیر مانده و با
آن نزد مهر و محبت که سالها در مواقع و موارد گوناگون ، خواه در موقع
انتخابات در تهران از طرف ایشان خواه در موقع تصویب اعتبارنامه ها در
مجلس چهارده از ناخیه بنده - با آزمودگی و بختگی بهم باخته ایم ، گناه من

چه بوده و علت واقعی این حمله ناخردانه چیست ؟

و از همه زشت تر و مغتضح تر ، این حملات بموقع و بمورد نسبت به
دیگران از چه نظر است ؛ اینها که در بمورد تقصیری ندارند و در بموقع عملی
انجام نداده اند (که مخالف نظر ما باشد) ؛ و علاوه اینها که اساساً در روابط
و داد و باده ما هیچ محلی از اهراب ندارند ولو در تفاوت و خیانت شمر بن ذی الجوشن
باشند و در استبداد رأی و خود پسندی و سفاهت هیئت مردم مجسم شناخته شوند .

در مراحل درین گیر و دار گرفتار و در خلال این احوال بر ملال بودم
که روزی غفلتاً یکی از دوستان آزادیخواه با ایمان و مشترکمان آقای (ا.د)
که سالها در اروپا بارقاً امثال مرتضای خودمان (مرتضی علوی) و مرحوم دکتر
ارانی (اساتید مکتب توده) هدم و همقدم همفکر و همکار بوده بر من وارد
شد و بالطبع سخن از مبارزه قلمی دوستان آرموده دیرین میان آورد .

گفت : مگر فریاز آنچه که منتشر شده تو چیزی دیگر نوشته ای ؟ یا
سخنی از روی عصبانیت در حالی گفته ای ؟
گفتم : حاشا و کلا ؛
گفت : سخن تو که بیایان نرسیده و قبل از اختتام کلام سائل هم که عملی -
الاصل نباید و منطفا هم نمیتوان جوابی بود داد ؛
گفتم : پاسخ این برش منطقی را باید از دوست همزوم مشترکمان بخواهید
نه از من ؛

گفت : عجیب ؛ - این طرز رفتار پسندیده نیست و از او دیده نشده است
تصور نمیکنی درین جریان رازی در میان باشد ؟

گفتم: بانظر و عقیده تو، کاملاً مراقم. گفتار و کردار دیروز
اورا خلاف رفتار امروز میدادم. و کشف این راز مهم را هم از شما استمداد
می کنم.

اما قبلاً از تو پرسشی دارم اگر تعهد میکنی که وجدانا پاسخی صریح
بدهی بگویم.

گفت: قول شرف میدهم آنچه که بدانم بتو بگویم.

گفتم: در آنچه که تا امروز نگاشته شده و در ندای ملت منتشر
شده آیا نکته خلاف حقیقت، یا اشاره زنده ای مخالف واقع و مروت
یافته ای؟

گفت: نسبت بدوست مشترکمان ابدأ ولی نسبت بسپیکران بسیار!

گفتم: نسبت بدیگران کدام نکته خلاف حقیقت یا کوچکترین نهمه
یا افغان را دیده ای؟

گفت: در اینجا صحبت از نهمه یا افغان نیست. مورد قسمت «مکتب»

استعمار «با نقیب یک روش ساده ولی با شهامت و صراحت عجیبی حقایق

نگاشته ای که تا امروز در زبان فارسی سابقه ندارد؛ اصولاً هم انگار بدیدر نیست

هیچکس هم ظاهراً نمی تواند بدبر تو خرده بگیرد؛ چه نوشته تو تماماً بگفته بزرگان

فرنگستان مستند است!

اما میدانی نتیجه انتشار این رساله چیست: تدارک جایگاه مناسبی در

بازداشتگاه مرکزی هندوستان!

گفتم: از آن گناه که نقی رسد به غیر چه باك... ..

اگر واقعاً از این اثر کوچک روح بزرگ ایرانی بیدار و ایرانیان مخصوصاً

جوانان حساس امروزه هشیار گشته و دشمنان تاریخی آزادی ایران را بشناسند

خدا گواه است! تازیانه هندوان، و زندان خداوندان استعمار شرق را از
دل و جان می بپذیرم!

نو که تادرجه ای مرامی شناسی و از سابقه و زندگی امروزه ام نا اندازه ای
آگاهی. تو برو آن راز جانگداز را نگشا و مرا از این نگرانی و جدانی
رها نما!

هنوز یکی دویز از این ملاقات صمیمانه نگذشته بود که آن دوست
فرزانه بوسیله تلفون تقریباً بدین مضمون بمن اطلاع داد:

«من وظیفه دوستی خود را انجام دادم و حقیقت را کشف کردم. قضیه
اساساً مربوط به تو نیست؛ مطلب ریشه سیاسی دارد، ریشه بزرگی هم دارد!

دلی از تو خواهش میکنم دیگر بعنوان پاسخ چیزی ننویسی و بهمان
بکسانه مقاله جوابیه قناعت کن. چه حقیقت مکشوف و قضیه روشن
گشته است!

گفتم: مقصود این است که دنباله مقالات مسلسل را قطع نمایم؟
اسکن ثقلی و علی ندارد هر کس از اروپائی یا ایرانی اعتراضی بجای آوردی
بوقوع دارد (از هر حیث که فرض شود) اگر دارد بنویسد ولی مؤدبانه؛
تا من پاسخ دهم.

گفت: ابدأ منظور من این نیست. بلکه برعکس تو مقالاتت را تمام کن.

دیگر کسی در این خصوص با تو سخنی ندارد و جوابی هم ندیده، چه بر همه مسلم
گشته. عقیده تو مقدس و تو باك و مظلوم هستی.

ولی عجب که در مقام پاسخ مباش و بفرمود خود: تو نیکوئی کن و در
دجله انداز... ..

گفتم: سماعاً و طاعتاً!... ..

از آنروز (اواسط اردیبهشت ماه ۲۴) تا امروز آبانماه ۲۴ - سکوت عمیقی بینما حکمفرما است. و دیگر از هیچ طرف سخنی میان نیامدولی آن «راز مگو» هم کشف نشده! «وریشه سیاسی» قضیه هم درباره خود هنوز همانطور که بود مکتوم مانده!

اما دنباله «نامه سرگشاده» در همین اوان - بطوریکه در بالا اشاره کردم در ندای ملت بطور مشوش و مفلوط انتشار یافت و پش رشته رزهای ناگفتنی گفته و نوشته شد!

و اینک که آقای جواد اقبال مدیر هوشمند و فعال کتابخانه و چاپخانه اقبال به ترغیب دوست ارجمند و همکار گرامیم آقای سید علی هاشمی شیرازی که یکی از جوانان نادرالوجود تحصیل کرده و متعهد بین بشار میآیند - مایل شده و درخواست نموده اند که از نظر خدمت بتاريخ آزادی ایران «نامه سرگشاده» را از کیسه تنوت جوانمردانه خودشان بطبع رسانند و انتشار دهند اخلاقاً خود را موظف می بینم که آنچه که در سال گذشته منتشر شده عیناً بسون هیچگونه کم و زیاد نمودن یا کوچکترین تصرف و تغییر دادن برای استحضار افکار عامه از جریان امر انتشار یابد و بهیچ نظر بسیار متاثرم که با وجود کوشش فراوانی که برای دسترسی بیک دوره کامل روزنامه ملی آذربای یا لا اقل شماره های مورد احتیاج نمودم تا سفانه بدستم نرسید و در این زمینه توفیق رفیق نگردید.

اما تصور میکنم از وقت دریکانه پاسخ دوستانه ای که بقالات خصمانه روزنامه آذربای داده ام و ذیلا از شماره ۹ مورخ ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ ندای ملت عیناً نقل مینمایم. آزادیخواهان پاک نظر و ورزیده و روشنفکران هوشمند را آزموده بتوانند نادرجه کافی بر روی مسائل و قضایای عبده مورد شکوه بی ببرند. وبالنتیجه راهنمای قضایوت بیطرفانه خود قرار دهند.

ف.ع

۲۵/۸/۱۸

پاصخ گمنام

دشمن حمله کرد، دوست هم حمله کرد، اما ما همیشه با دوست خواهیم بود.

آقای پیشه‌وری - دوست گرامیم

حمله شما بموقع - غیر منتظره - غیر منصفانه بود! باور کنید این تشخیص دوست و دشمن است. اما بالین تفاوت که دوستان ما یعنی شیفنکان آزادی همه با قیافه پر از تاجر و تعمیر دست مرا میفشارند درحالی که دشمنان آزادی ایران - همه با چهره پر از وجد و سرور و بانگاههای تحقیر آمیز از کنار میگذرند!

و حالا که خودمانیم حقاً این تشخیص دوست و دشمن صحیح است زیرا: هیچکس انتظار نداشت عنصری که از دیر زمانی تا دیروز همواره مورد مهاجمه دشمنان ایران واقع شده و امروز همگی در استقامت و بکرنگی و سیسیت او - در حد اقل قضاوت بیطرفانه - متفق الرأیند اینک که بمنظور یک هدف مقدس (اتحاد و اتفاق آزادیخواهان) خود را در ظل عطوفت برادرانه و زیر سیر حراست دوست بزرگواری قرار میدهد نقطه از همان دوست مورد حمله قرار گیرد...

مضافاً باینکه انصاف و مروت و مخصوصاً روح عدالت خواهی و حقیقت جویی یک قاضی شرافتمند (مانند شما) هرگز اجازه نمیدهد که قبل از اصفاء آخرین کلمه متظلم حکم مجازات نویخ و ملامت اوصادر گردد.

بنابراین ناچار باید برای این حمله بموقع و غیر دوستانه علت مخصوص

و یا خدای نا کرده هدف و نظر دیگری جستجو نمود زیرا اگر همانطور که خودتان متذکر شده اید - شما قدری بیشتر حوصله بخرج داده بودید و در صدور این ملامت نامه مملو از بیمه‌ری شتابزدگی نمیفرمودید و با محبت برادرانه سابق خود آخرین سطوره و نامه صمیمانه مرا قرائت میفرمودید بطن قریب به یقین توپیخ و تکدیبر امروز به تقدیر و وسایط گلداری تبدیل می‌یافت. در اینجا است که درست برعکس تصور واهی شما فکر مطلقاً متوجه این نکته می‌شود که مبادا دشمنان ایران شما را با این اقدام غیر مترقب تحریک و وادار کرده باشند و....

با اینحال بدانید و اطمینان داشته باشید که هیچ چیز جز عشق آزادی و خدمت بایران معرک من نبوده و هیچ موجودی جز واجب‌الوجود بکتا - که گواه صادق من است - کوچکترین نظارت و دخالتی - نادرچین نگارش و نه در موقع طبع نامه در ستانه ام داشته است. و همچنین کوچکترین حدسه و تزلزلی در ارکان عواطف رفته ام نسبت بشما روی نداده و نخواهد داد.

حالا اگر کارکنان مسئول روزنامه ملی - ندای ملت - صفت حساسیت را برای خامه بیم شکسته من قائل شده اند و نارعايت جهات حزبی و مقتضیات خاصی از درج صریح امضاء خود داری فرموده و همان نام مستعار سابق را که در اکثر نوشته‌هایم ماحوظ است در این مورد اشتباهاً استعمال کرده اند گناه من نیست و دلیل محافظه کاری من میشود....
چه که همه میدانند و مرا خوب میشناسند و بد بختانه معلوم شد که دشمنان ایران مرا بهتر از شما میشناسند؛ زیرا آنها بارها آزموده‌اند که ما همانیم که بودیم و همان خواهیم بود.....
اما شما دوست گرامی - هنوز دوست خود را نمیشناسی. بنابراین:

جو پشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست.
سخن شناس نه‌ای دلیرا خطا اینجاست.....

دوست همیشه صمیمی شما
گه نام

آقای سید جعفر پشه‌وری

مدیر محترم روزنامه ملی آذربایران



علی‌الاصول شما باید نکارنده این سطوره را بشناسید و کم و بیش تا درجه از سوابق زندگانی، معتقدات اجتماعی، و اصول اخلاقی این ناچیز - ولو با انجام تحقیقات عمیق مطلع باشید - و الا معقول و طبیعی بنظر نمی‌رسد که بدون شناسایی کافی - بدون تحقیق دقیق و مشورت و رعایت مصلحت وقت و حتی بدون کوچکترین تقاضی از جانب من با اشاره‌ای از طرف مقامات مربوطه - عنصر حساس شرافتمندی مانند شما در روزنامه آبرومند خود - در آغاز شوغای انتخابات تهران - يك عنصر گمنام را مانند این ناچیز علی‌العیاض من کاندیداهای معروف و برجسته روزنامه بی‌نامه آزادپخواه تهران معرفی و یادآوری فرمائید - که رفقا؛ هم مسلکان آزموده و رنج دیده؛ بی‌لانی رای بدهید!

من از همین عمل ساده و صمیمانه شما نسبت بخودم اتخاذ سند مینمایم و دیگر راجع بگذشته و امروزه خودسخنی نمی‌گویم و نیز راجع بچگونگی رفتار رفقا (۱) در این موقع کلمه اضافه نمی‌نمایم و قضاوت در این امر را تاریخ آزادی ایران واگذار میکنم. اما همیشه در فعلاً مطمئنان می‌سازم که خدا گواه است از نگارش این سطوره منظوری جز جلب شایستگیان آزادی ایران بقیابن امور و انجام يك رخصه ملی و جدانی ندارم.



اما من بنظر خودم شما را بقدر گاهی خوب میشناسم ولو اینکه در تمام مصیبت و محسب باشا شریک و همنفس بوده‌ام یا در روزهای خوشی آزادی باشا همدم و محرم نگشته‌ام. پس چگونه شما را شناختم و بچه

نظر و کدام منطق قوی بشما معتقد شده و دوست میدارم؟
حل این قضیه مشکل نیست. با اندکی تعمق، خودتان تعدیه بفرمایید و نماینده فکر و عقیده شما میباشد انتشار یافته در میان شناسائی و خواهید نمود.

اولاً از قدیم شنیده و خوانده ایم: از تدبیر در امر میتوان مؤثرتر شناخت. و باز هم از قدیم گفته و نوشته ایم: در امثال برای مجادله و مناقشه راهی نتوان یافت. باین معنی همانطور که فرموده دانشمندان بزرگ گیتی انسان خردمند از تفکر و تدبیر در آثار عظمت طبیعت و تنوع موجودات خلقت بوحدانیت الهی و مقدرت بی پایان آن مؤثرکل (بهرندم و عنوان تصور شود) ایمان میآورد؛ و همانطور که از عقل و تتبع در آثار بزرگان عالم بشریت - (از هر طریقی که فرض شود) میلیونها نفوس شیفته نور معرفت و عظمت قریبه و فراست خدا داده آنان میشوند و قرنهای پیروی دستور تعالیم عالیه ایشان را بر خود لازم و واجب میشمارند این ناچیز نیز همانطور از مطالعه و دقت در مقالات شیرین روزنامه آژیر شمارا شناختیم.

روح پاک و افکار تابناک شما در ضمن یک سلسله حقایق مسئله طوری درخشان و تابنده جلوه گری میکنند که دل و دیده هر خواننده حساس غمخیزه ای را به نشاط و سرور بر میانگیزد.

بهین نظر و متکی بهین احساسات است که اینک بعد از مدتها بررسی و غوررسی در جریان اوضاع و گوشه نشینی و خاموشی اضطراب آ و آراماً از میان اینهمه آزادیخواهان تنها وجدان و ایمان شمارا مخاطب قرار داده و عرضه میدارم.

آقای پیشه وری؛ شما که آغاز تاریخ آزادی ایران را اردیبهشت ۱۳۰۴ میدانید؛

شما که آزادیخواهان ایران را منحصر بچند تن جوان حساس - که تا به امروز که با تحمل تازیانه و چکمه دژخیمان رضاخان آزادی ایران را تأمین و همواره در زمره پیروان صمیمی آن خداوند ذوق و حکمت یا «بزرگترین بوده اند» - ندانسته و لاقبل سبب کوچکی برای دیگران خاصه گذشتگان فرزند طبیعت و پدر بزرگوار آزادی» فرموده ریسیه بوده اید؛

شما که البته مانند من معتقدید تاریخ بیداری ایران سابقه هشتاد و نه ساله دارد؛

شما که البته علم تاریخ را دوست میدارید و میدانید دیروز مولد امروز بروز موجد فردا است؛

شما که البته مانند من سیرجیری تاریخ آزادی و ترقی بشریت را دوست دارید و معتقدید که اساساً نمیتوان و بفرغ نوانامی هم اصولاً نباید امروز

بهریجه که دیروز بوده بشت بازنیم و سپهر طبیعی تاریخ را کور کورانه در هوش
 و بجای تسریع و تسهیل بضی و متوقف ساخته و با خدای نا کرده از فرط کورت
 نظری و خود پسندی ابلهانه، قبل از تهیه مواد اولیه انقلاب اجتماعی ایران
 واقعه حتمی الوقوع تاریخی - امروز اصول و سنن مقدسه ملی دیروز را پایا
 حس شهرت پرستی خود نموده و بالتبجیه احقانه شود و این مردم به
 چیز بیاد رفته را از نوق و هول حلیم بدیک پر جوش و خروش استعمار و اس
 پندازیم !

شما که البته مانند من بمناسبت از طرز رفتار و تعلیمات عملی راهنمای
 بزرگ و مجاهدان فدا کار آزادی معتقدید که قبل از تدارک و تجهیز قوا
 ملی اعم از مادی و معنوی اصولا نباید بایک رشته نظهرات بیما به دشمن مک
 را بیدار و قوای ملی را پراکنده و در معرض تاخت و تاز حملات وحشیانه
 حاکمه و دشمنان آزادی توده قرار داد.

شما که البته حفظ و پاسبانی اصول و ارکان مقدسه ملیت یک قوم
 مطابق آنچه که علماء اجتماع و محققین معاصر تشخیص داده و در یک
 کوتاه به «رنک ملیت» در لسان عالمی خودشان مصطلح فرموده اند معتقد
 و قائل هستید که این رنک ملیت بزرگترین ناموس تغییرناپذیر هر قوم و جا
 شناخته شده و تا کنون بشهادت تاریخ بقاء ملتی بدون حفظ و رعایت این نام
 طبیعی تامین و تضمین نگردیده و برعکس اقوام بسیاری در تاریخ سراغ دار
 که بر اثر عدم رعایت جدی این ناموس مقدس در میدان تنازع بقاء از م
 رفته و در دریای نیستی و خاموشی گیتی فرو رفته اند !

شما که البته مانند من معتقدید که یکی از اصول مسلمة اجتماع که در
 آن از واجبات ضروریه است اصل: «پاداش نیکو کاران و کیفر تبه کاران اس
 و در این باب تقدیر از مجاهدت بزرگان گذشته سرفصل عملیات مردان امر
 شناخته شده است !

شما که خدمات فدا کاران و مجاهدات مردانه را در مردان مستقل فکر ایران
 دوست را امثال اسدآبادی ها آفاخان ها - طباطبائی ها - روسی ها - در دوره
 اول - و خدمات خالصانه و جانبازیهای صمیمانه شهساز مشروطیت را امثال
 جهانگیرخان ها - روح القدس ها - ملک الملکین ها - سید جمال ها - یحیی میرزاها
 در دوره دوم ، فراموش فرموده اید !

شما که خدمات و مجاهدات و فدا کاریها و جانبازیهای آزاد مردان
 شرافتمند زمان خود را - در دوره معاصر - نمیتوانید خدای نا کرده مانند
 رفقای جوان خودتان انکار و نادیده بشکرید؛ زیرا شما بعشم خودتان جیسا
 تبعیدها ، تازیانه های هندی ، دارهای تزاری ؛ دست بند و شلاقهای سوتی
 و سیاهچالهای وحشتناک دوره قرارداد و کودتار را برای دوستان ایران و
 آزادبخواهان استقلال طلب امثال تفة الاسلام ها - طباطبائی ها - سلیمان میرزاها
 محمدتقی خان ها - کوچک خانها و دیگران و دیگران (که خجالت میکشم واسم بنویسم)
 دیده اید و البته تصدیق دارید که اساس و بنیان آزادی ایران امروزه مدیون
 و مرهون هست و مجاهدت خستگی ناپذیر و از خود گذشتگی بی نظیر این
 رادمردان آزادبخواه ادوار ثلثه نامبرده بوده که تانفس بازنیم در مقابل
 هر بلایه تنگن و هر مصیبت عظیم مانند کوه مستقر و مستقیم ایستادگی و یافشاری
 نموده و در تمام دوره زندگانی طرفانی ذره ای از روش ثابت و استوار
 و طریقہ محکم و بایادار خود منحرف نشده و در هیچ زمانی با دشمن آزادی
 نزدیک نگشته و عهد و پیمان نیستند. و از اصول و افکار و عقاید خلل ناپذیر
 خود هیچ قیمتی دست برنداشته و آنقدر در راه ایستادگی و اجرای اعمال
 ایران دوستی خود کوشیدند تا جان سپردند ...

و بالاخره شما خودتان - آقای پیشه وری ؛ - با آتمه مصائب
 طاقت فرسا ، جیسا ، تبعیدها ، فدا کاریها تا شهریور ۱۳۲۰ و از آن روز
 سباه تنگن ترین و شرم آورترین روز تاریخ ایران تا کنون با وجود هزاران پیشنهاد

میرنده گوناگون که از چپ و راست و از شمال و جنوب بشمارد - شما هنوز
با یک دنیا مناعت و عزت نفس و استغناء طبع با آنان و بیاز خود ساخته و تن
بدلت خدمت بیگانه نساده و طوق رقیبت را بگردن ننهاده و تاجاییکه من
اطلاع دارم تا امروز از روش دیرین مستقلانه خود انحراف نجسته اید. (۱)

آقای پیشووری - بهمه این احوال با تمام این عرائب، که البته مورد
تصدیق وجدانی شما میباشد، شما بجه مناسبت و کدام منطق سلیم و بالاخره
موافق کدام حکم وجدان - یکمرتبه غفله شما تاریخ آزادی ایران را پشت
سر گذارده و یا عمداً فراموش نموده و حتی از سوابق درخشان خودتان نیز
تا درجه مهمی صرف نظر کرده و با اصطلاح معمولی عامه یک «چپ کرده»
ناکھائی نموده بقتله دست یکتائی و همکاری با جوانان ناآزموده و مردمان
مجهول الهویه داده یعنی کسانی که بنا بر نظر و قول اکثریت طبقه مشوره
دلالان استعمار و بنا بر عقیده قلبی و اعلام عقلی طبقات مختلفه جامعه تهرانی
از فهمیده و تحصیل کرده تاقیم و علمی - از جوانان متجدد و لامذهب تا
آن پیر کهنه پرست و متعصب و بالاخره از رنجبر و کارگر تا آت
تاجر معتکر همه و همه متغاف - آنان را از دوران بیگانه نامیده اند شما با آنها
همکاری صمیمانه نموده و از بین تمام دستجات آزادیخواه بدلائل خاص و
مرموزی (۱) ایشان را برگزیده و حتی با اصرار و ابرام عجیبی - در ایسوقه
خطیر و بحرانی مردم بدبخت تهرانی را تشویق و ترغیب میکنید که با آنان
رای بدهند.؟

آقای پیشووری - شما که روزنامه محبوب خودتان را - مطابق اطلاعات
موتقه - تا امروز از کمک خالصانه رفقا و سهام پنجاه ریال و صد ریال چند
تن از آزادیخواهان شرافتمند ایران دوست راه انداخته و اداره میکنید و
حتی برای مصارف لازمه تبلیغات انتخاباتی خودتان در آذربایجان از این
و از آن یعنی از آزادیخواهان با ایمان استمداد نموده و یا استقراض میکنید
(۱) نباید فراموش کرد که این نامه سرگشاده در پایان سال ۱۳۲۲ نگاشته شده

بچه دلیل عقلانی یا موافق کدام آئین وطنی با طرفداران معروف بیگانگان،
و نویسندگان بی مایه روزنامههایی که یقین قلبی دارید سرمایه اولی آنها
از ذخیره خزینة طلای سیاه ایران تامین و تضمین گردیده همکاری برادرانه
نموده، و قدم قدم ایشان را راهنمایی و هدایت کرده، و در واقع بصورت غیر مستقیم
موجبات پیشرفت سیاست خائنانه این دلالان استعمار را فراهم میآورید؟

آیا در میان تمام هفتصد هزار نفر ساکنان تهران با یکصد و پنجاه هزار نفر
رای دهندگان یا لااقل وطن دوستان و آزادیخواهان آزموده قدیمی و جوانان
حساس سیمی شما نتوانستید دوازده نفر شرافتمند و ایران دوست پیدا کنید
که مجبور شدید یا بعلل نامعلومی با جبار و اذوتان گردند که برخلاف عقیده
و رفتار آزادیخواهانه خودتان با اقدامات مشکوک باشخاص مضنون و خطرناک
کمک نموده و رأی بدهید؟

آیا شما در این یکی دو ساله اخیر با تفکر و احساسات عامه برخورد
نفرموده اید؟

منظورم از تفکر و احساسات عامه تظاهرات رباکارانه روزنامه های
نوظهور و بیمایه نیست. منظورم آن شعور باطنی، آت جس ملی مغزی
است که بعد از شهریور ۲۰ بقدری جریحه دار شده که التیام پذیر بنظر
نمی رسد.

آیا شما در این مدت با عمق روح ایرانی توجه نفرموده اید و نیافته اید
که این ایرانی بخت برگشته از ترک آذربایجانی گرفته تا بلوچ کرمانی از آن
خراسانی قلدر برشر و شور تا آن پوشه‌ری بیحال و بردبار و صبور از مشاهده
ارتش بیگانه در مرز و بوم باستانی چنان خود را باخته و همه چیز خود را از
کف رفته دانسته که بجان آمده چنان گرمه، عربان، درمانده و ناتوان،
فقیر و پریشان شده که از زندگی و هستی خود گذشته، نسبت به همه چیز و همه
کس خنثین و بدبین شده - بر زمین و آسمان تقریب میکنند؟ همه کارها را خیمه
شب بازی خنک و بیمزه؟ دولتیان و مجلسیان را کارکنان بی آبرو و مزدور
بیگانگان - من و شمارا هم یار و آلات ساده آنان - آنهم بطور غیر مستقیم
و ابلهانه: خسر دنیا و الاخره!؟

آیا شما در همین جنوب تهران بطور ناشناس بمجامع ملی عوام الناس ^۱ نرفته اید ؟ و آیا شما این حقایق انگار ناپدید را بگوش خودتان از زبان نوده و نه درصد از هملفت کهنه پرستان زحمتکش جنوبی - مردمان ایلیل و ویاهوش - مولدین واقعی نروت و عزت - وطن دوستان بی سرپرست ورنجبران بدبخت یا عوام کالانعام (۱) بنظر متجددین مفتخور شمالی نشنیده اید ؟

از تهران گذشته، آیا شما درین سرزمین نفرین شده، از شهر پورننگین ۲۰ تا کنون مسافرت مختصری در شمال و جنوب نکرده اید ؟

آیا ناله های جانسوز ایرانیان را نشنیده اید ؟ آیا صدیقه های جگر خراش فحطی زدگان جنوبی خاصه جهرمی و گرمائی - یاشیونهای دردناک غارت شدگان و گرسنگان فراری شمالی را نشنیده اید ؟

آیا این ناله و صدیقه همگانی که بصورت ترانه ملی در سرتاسر کشور بلادیه زبانزد همه گردیده در کوچه باغها یا بسته زارهای روستاجان و سیرجان یانا کستان و چین زارهای زیجان و همدان - با آهنگها و لهجه های گوناگون ولی همه محزون و حاکمی از سوز درون تا کنون بگوش هوش شما نرسیده و روح حساس شما را متقلب و دگرگون نساخته است :

پریشیده شد کار ملک کیان را	دگر گوته شد حال ایرانیان را
کجایی تو ای شاه نادر که بینی	در ایران زمین سروری هندو ارا
نه هنگام خواب است بر خیز شاها	ادب کن دگر یاره هندو ستارا :
مخوان ... غلامی که پیوسته بسته	بی خدمت انگلستان میان را :

دشمنان تاریخی ایران

آقای پیشه وردی - شما دشمنان تاریخی ایران را می شناسید و میدانید از اواخر قرون وسطی یعنی در واقع از اوائل قرن شانزده تا کنون مطابق

شخصی صریح تاریخ و اعتراضات روشن و بی پرایه بزرگان نوع دوست خردشان قسمت اعظم مصائب و بلاهای مابین ریشا اصلی تمام بدبختی و عقب ماندگی شرق را شہوت نفع پرستی بازرگانان و وضع جهانگیری پادشاهان جهان سیاستمداران خوانجوار آنان فراهم آورد ؛ و در تمام این مدت گاه با خصومت و خشونت آشکار و سرنیزه و فشار، و گاه با حیله و نیرنگ باعدر و مکر و تزویر و با کارانه، و گاه با عناوین فریبنده رفاقت و حسن خویش و دوستی و خیر خواهی برای «انتشار تمدن و معرفت» (۱) تمام منافع و هستی ما را اعم از مادی و معنوی بیغما و تاراج برده، و با تشبث بوسائل مختلفه مستقیماً یا بطور غیر مستقیم، بوساطت یادی عجیب و غریب بنیان قومیت و ارکان ملیت ما را با تزریق و تلقینهای خائنانه طوری سست و لرزان نموده اند که کوس رسوائی و بیچارگی و درماندگی مبدست خودمان با نازک رسا نواخته شده و بالنتیجه کار بجائی کشیده شده است که همان دزدانان دریائی قرون ۱۴ و ۱۵ که با یرنگهای رنگارنگ و عاریب خصصیت و تجارت افریقائیان ساده و بیچاره را از بنادر غربی افریقا خائنانه و دزدانه ربوده و در بنادر شرقی به اعراب نیم وحشی مانند سایر اتمه مشخصه خود می فروختند؛ رفته رفته تسلط جا برانه و فرما روایی خاصانه خود را با عناوین جذاب و دروغی «آزادی تجارت - توسعه معرفت» در تمام شرق مستط و مستقر ساخته و آرام آرام ولی مستمراً و همواره خائنانه بگردن طوینها مردم بیگناه و خواب رفته شرق (از چین و هندسی تا ایرانی و زنگباری یعنی در حقیقت از شرق اقصی تا جبل الطارق) خون رقیبت و عبودیت انداخته امروزه در محبوحه تمدن قرن بیستم خود را بایک عالم وقاحت و بیشرمی، مولا و مقتداء شرق «آقا و پیشوای غرب» نامیده و باز با یرنگهای وقاحت و دروغی و بی حیائی پرچمدار آزادی جهان و علمدار طرفداران و پشتیبانان دلال مظلومه گشته و هر روز هزاران هزار نفوس ذکیه بیگناه شرقی و غربی را فقط و فقط برای تامین و تحکیم سیادت و آقائی و اطفا و تسکین

شبهت جهانگیری در مدیح خون آشام استعمار خود قربانی میکنند و خجالت
هم نمیکشند و از روم نمیروند !

این يك دسته از دشمنان تاریخی ایران - که من از بیم دورو در
شدن رشته کلام از تشریح نیرنگها و جنایات حیرت انگیز و خیانتهای ناجوانمردانه
و خونریزیهای وحشیانه آنها در طی قرون جدیده صرف نظر میکنم و عجاله شمار
بمطالعه کتب گرانهای بزرگان و نویسندگان نامدار غرب مخصوصاً کورین دورانت
و لوترب استدار امریکائی - برارد و فردریک و هاتری برو فرانسوی - مقالات
بسیار مفید پر فوسور ملیوسوسبی و کتب و رلوشو و استافر د کریس و کریس
فرسایکس انگلیسی (در عصر حاضر) و ترانههای جانسوز و شورانگیز بایر
و مقالات هیجان انگیز و عجیب ارد هودسن و بالاخره کتب نفیسه مورخان
سیاحان باشرف و بیطرف سایر ملل راقیه (در قرون گذشته) دعوت میکنم تا
خلاف اظهارات بی مثر و مایه شاگردان استاد ندیده مکتب «خانه پیروزی»

ستادان عامی و سیاستمداران دیمی ما که با اصرار و ابرام غیب و فقاظ انطور نوشته اند
سفسطه آمیز غربی کوشش میکنند سیاست استعماری امپراطوری سازان و بسک
خوارتیس و خداوندان خونخوار کاتک را مثلا نجیبانه تر و معتدلانه تر باستانی هزارساله بعد غیر محدود، بعدی که برای حفظ و قاء یکی
از رفتار زشت و سیما نه ایتالیائیها در لیبی یا هلندیه در مالزی همانشان دادند و هموطنان عادی خود هزاران هزار انسان شریف و فهیم را با رغبت و
و ما شرقیان خواب، آلود را بیشتر و عمیق تر بخواب غفلت و جهالت گرفتند نهایت قربانی میکنند همین «خود خواهی مقدس» او - که در بین تمام ملل
سازند - تصدیق فرمائید که بشهادت تاریخ و تصدیق منصفانه بزرگ راقیه مدموم و مغرور میباشد - موجب تولید و بروز خصائل مهم دیگری کشته
نامبرده از بین تمام ملل و اقوام مختلفه جهان - مرده و زنده - راقیه و غلبه ماند که از همه عجیب تر و عمیق تر همان حس خود پستی است که از سرحد افراط
متمدن و وحشی - کمونست شوروی و فاشیست ایتالیائی - سوسیالیست - فرانسوی گذشته و بدرجه رسیده که در نفع پرستی فرضا برای جلب يك نفع مختصر
با آنا رقیست اسپانیولی و بالاخره جبار و ستمگر و آدمخوار (مانند بارادفغ يك ضرر احتمالی هزاران جنایت و خیانت را با چهره گشاده و آرامش
از ساکنان جزائر آزانوسه) با خیر خواه و نوع پرور و خدمتگزار (مثل بعضی جدان بموقع اجرا میکند) و نه تنها از این عمل خود کوچکترین نگرانی
مجامع نوع دوست در فرانسه و امریک) مردمانی ناجوانمردان، معیل و خوششمساری در خود احساس نمیکند بلکه از لحاظ برتری نژادی و مزیت
پسند، تر، متکبر و خونخوار تر، سب و لجاج و کینه ای (مانند شتر حجان) نر موزی و بلانی و فکری که در ضمیر آرام خود بر کلیه نژادها و کلیه سکنه کره خاک

جوش خط و خال و قتل (مانند مار افریقا) از اکثریت قریب با اتفاق ساکنان
جزائر شمال غربی اروپا نخواهید یافت !

حالا خواهید فرمود : عیب می جمله بگفتی هنرش نیرنگو.
با نهایت نزاکت و شہامت عرض میدارم :
هنرش در خود پستی و خود خواهی . کمالش در نفع پرستی و مردم
آزاری و جهانگیری !

از من بوز نمیکند ؟ بدو دوست بزرگوار، دونویسنده نامدار فرانسوی
آندره تاردیر - آندره موروا - مراجعه فرمائید

این دو شخص شخیص که هر دو از دوستان وفادار و معتقدین علیدار
اتحاد و اتفاق فرانسه و انگلستان بوده در این زمینه از جهل سال قبل
کوشها و فدا کاریهایی نموده اند هر دو منقفا ولی هر يك با استدلال و منطق
مخصوص خود خصائل و مزایای ذاتی و نژادی دشمنان قدیمی فرانسه و ایران را

استقامت و اجاجت در حفظ و نگهاری اصول و مراسم و آداب و
نشن باستانی هزارساله بعد غیر محدود، بعدی که برای حفظ و قاء یکی
داده از هموطنان عادی خود هزاران هزار انسان شریف و فهیم را با رغبت و
و ما شرقیان خواب، آلود را بیشتر و عمیق تر بخواب غفلت و جهالت گرفتند نهایت قربانی میکنند همین «خود خواهی مقدس» او - که در بین تمام ملل
سازند - تصدیق فرمائید که بشهادت تاریخ و تصدیق منصفانه بزرگ راقیه مدموم و مغرور میباشد - موجب تولید و بروز خصائل مهم دیگری کشته
نامبرده از بین تمام ملل و اقوام مختلفه جهان - مرده و زنده - راقیه و غلبه ماند که از همه عجیب تر و عمیق تر همان حس خود پستی است که از سرحد افراط
متمدن و وحشی - کمونست شوروی و فاشیست ایتالیائی - سوسیالیست - فرانسوی گذشته و بدرجه رسیده که در نفع پرستی فرضا برای جلب يك نفع مختصر
با آنا رقیست اسپانیولی و بالاخره جبار و ستمگر و آدمخوار (مانند بارادفغ يك ضرر احتمالی هزاران جنایت و خیانت را با چهره گشاده و آرامش
از ساکنان جزائر آزانوسه) با خیر خواه و نوع پرور و خدمتگزار (مثل بعضی جدان بموقع اجرا میکند) و نه تنها از این عمل خود کوچکترین نگرانی
مجامع نوع دوست در فرانسه و امریک) مردمانی ناجوانمردان، معیل و خوششمساری در خود احساس نمیکند بلکه از لحاظ برتری نژادی و مزیت
پسند، تر، متکبر و خونخوار تر، سب و لجاج و کینه ای (مانند شتر حجان) نر موزی و بلانی و فکری که در ضمیر آرام خود بر کلیه نژادها و کلیه سکنه کره خاک

احساس میکند خود را مکلف به تربیت و تهذیب اخلاق نوع بشر میدانند و اینکه جمیع افراد بشریت منفرداً یا جمعا بتعلیم و اسنادی او اعتراض نماید و سر از اطاعت بپوشاند؛ او در هر حال نقشه و فکر خود را برای تأمین سیرت و آقائی دائمی بر کره خاک تعقیب و عمل خویشتر را بلا قطعاً غالباً با وسایل و حیله خاتمانه کثراً با خونریزی و جباری و ستمگری و خشیتانه ادامه میدهد.

(اندره موروا)

اما از همه خصائل و خصائص جبلی و فطری نامبرده در بالا خصلت از همه عجیبتر و اساسی تر و مهمتر است که علماء روانشناس آن «حس ششم» یا «قبول و هضم تمدن جدید» نام گذاری نموده و امثله فراوان در ادوار تاریخ آنجا نشان داده و اساساً موجب تازگی همیشگی و هوار نبودن تمدن مخصوص نژاد انگل و ساکسون دانسته اند. و بهمین نظر و علت است که مثلاً شما در لندن یک سلسله آداب و سنن قدیمه و مغایر تمدن مادی و معنوی قرن هفدهم بر خورد مینمایید و از اصراری که در بعضی اجراء این اصول متدرس و مضحك مشاهده میکنید متعجب میشوید در حال باتعجب و حیرت فراوان متوجه میشوید که تمام مظاهر معنوی و مادی تمدن قرن بیستم با تمام شئون زیبای زندگی امروزه بطور وضوح و آشکارا در نظر دقیق شما جلوه گری میکند و بطور تحقیق اینست آن سرپنجهانی آن علت غائی که موجب بقا و برتری خاص این قوم بر سایر اقوام اروپا گشته که همواره بدون نایبه غفلت در اخذ و قبول و استعمال تمدن عصر جدیدت میجهدت مینماید و در عین حال اصول و سنن باستانی و مراسم و آداب و شئون زندگی خود را در هر قطعه از زمین با هر مشقت و کیفیت که فرض شود بهیچ قیمتی متروک نمیدارد. بطوریکه شما بکنفرانگلیسی اصیل را خواهد جنگل افریقا یا در جزایر اقیانوسیه از تنظیم و ترتیبی که برای زندگی روزانه خود داده تشخیص میدید و میشناسید که بهیچ وسیله و بهیچ قیمتی زنت محج

زندگی آن محل را نگرفته سهل است کوشش نموده که دیگران را با لطایف الحیل و ملامت و ترمیمی مخصوص بخود با آداب و شئون محیط اصلی خود متمایل و جلب و تسخیر نماید. با در نتیجه قرن بیستم و غوغای جمهوریت و موقیعت سوسیالیسم در دنیای متمدن غرب و با وجود این که در هیچیک از اصول باستانی یا قوانین موضوعه یا مقررات اختصاصی خاندان سلطنتی کویکترین اشاره برای منع و جلوگیری از مزاجت ادوارد هشتم با مادام سیسون موجود نبود، و با وجود محبوبیت بزرگ و مخصوصی که این پادشاه نیمه سوسیالیست در دوره طولانی ولایت عهدی در اقوام مختلفه امپراطوری و در طبقات سوم و چهارم ملت خود از طرف رفتار ساده و خدمت گزاری خالصانه تحصیل کرده بود، مشاهده مینمایید، مستر بالدوین لیدر حزب محافظه کار و سیاستمدار نامدار با ملامت و زبردستی و مهارت خارق العاده ادوارد هشتم را مجبور بکناره گیری و استعفا از تاج و تخت بزرگترین و نیرومندترین امپراطوریهای تاریخ مینماید و تعجب در اینجا است که درین تغییر سلطنت هم پادشاه عظیم الشان مطابق احسانات عالی و عواطف رفیقه خود مانند رادمردان مستقل بلند همت و آزادی پرست رفتار کرده، و هم این ملت عجیب بدون هیچگونه تظاهر موافقت یا مخالفت در مقابل این عمل بزرگ که هیچ سابقه تاریخی ندارد با سکوت و خونسردی خود رامانند یک تماشاچی بیگانه نشان داده است. ولی نباید فراموش کرد که ریشه موقیعت این رئیس دولت در اعماق همان خصائص ملی مذکور در فوق نیفته و زنده بوده است و مستر بالدوین سیاستمدار اینجا استاد بزرگوار روانشناس گشته و باتکانه و اعتماد همان خصیصه و خصلت پنهانی باستانی که اجازه اینگونه تغییرات را نداده و نمیدهد درین کار با ملامت و ملاحظت نسبت پادشاه وارد و با مهربانی و صمیمیت نسبت بملت خود از انجام خدمت بزرگی بکشود و امپراطوری خارج شد. «اندره تاردیو»

تمام این مراتب و مسائل دقیق را دانشمندان و محققان دیگر فرانسوی مانند ادموند مولن یا نویسندگان عالیشان و موو خان شهیر آلمانی مانند امیل - لودویگ با استدلال عقلیه و منطق قوی و ذکر مدارک و امثال تاریخی بتفصیل و بیانی شگفت انگیز تایید و تنفیذ نموده اند.

اما خود من اقرار میکنم چون از روزگار خردسالی و آغاز جوانی مهربی نسبت باین ملت بزرگ، بعلل مجهولی، در خود احساس نکرده ام و تا امروز متاسفانه روزیروز، بعلل معلومی، چه از نظر مطالعات علمی و تحقیقات تاریخی، و چه از لحاظ مشاهدات تائر آو خود در رفتار و کردار عمال فعال، و مأمورین زبردست اختناق شرق، خاصه ایران عزیز، بریمجری من افزوده شده تا باین درجه رسیده است که خود را وجداناً ذیصلاحیت برای محاکمه و قضایوت تاریخی نمی یابم لهذا از اظهار نظر منورم دارم.

اما اجازه فرمائید بصور معترضه و محض نمونه احساسات پاک، داستان کوچکی را از دوره تحصیلی خود حکایت کنم و سپس باصل موضوع برگردم.

داستان دوره تحصیلی

سال تحصیلی ۱۹۰۸-۹ پایان می یافت.

امتحانات نهائی دبیرستان عالی لایمیک فرانسوی آغاز شده بود.

بیروت، در دومین ماه بهار، در منتهای زیبایی و وقار بود. بفرموده لامارتین بزرگ گویا طبیعت صنعتگر در ایجاد موقعیت طبیعی این بندر شاهکاری بدیع بوجود آورده؛ و از همه فنون استادی خود در تنظیم این مجموعه زیبایی و جمال - صنعت و عظمت - استفاده نموده است. مانند اینک روح نقاش طبیعت از کمر تاسر - در قسمت بالای تابلو رنگ آمیزبهای شگفت انگیز درهم و برهم و طرحهای بدیع را عمداً بیکدیگر مخلوط و مزوج نموده، ولی رنگ سزرا از ناهنجاری زمین کاجهای برف آلود زمین قلل شامخ لبنان همواره مرصع نگاه میدارد. اما از کمر بیابان - در قسمت زیرین این

تابلو دست صنعتکار بشر در دامنه و شیب ملایم کوه تا نزدیکهای کناره که همیشه با امواج آبی رنگ و کف آلود درهای سفید شست و شو میشوند برعکس قسمت بالا - خطوط هندسی مرتب و منظمی مستقیم یا مورب تشکیل داده که درست با قسمت بالا تباين دارد. و از مجموع این دو قسمت يك دورنمای «بانورمای» بسیار زیبا که در عين حال يك «آمنی تأثیر» باشکوه است تشکیل شده. بطوری که چنانچه شما در شب یا آنجا نزدیک شوید دیدگان شما در مقابل امواج رنگارنگ الکتریک که از قلّه تا پایه آمنی تأثیر بطور غیر مستقیم نور افشانی میکند خیره و بهت زده میشوید و چنانچه در روز وارد بندر شوید خود را در مقابل يك شاهکار صنعتی طبیعت و بشر می یابید.

در قسمت بالا در میان این دو جنک سیاه کاج دفعه چشم شما بچمن زار های سبز و خرم - مرغزارهای تیره و تا کستانهای پررنگ - توتستانهای کم رنگ - يك ویلای امریکائی با سنگهای سیاه و براق و مرمر سفید درخشان - يك کلیسای سرخ ظام از سنگ ساق یا فرضاً يك مسجد تمام سفید دوخته میشود. ولی همه ظاهراً، درهم و برهم، بی ترتیب، بدون نقشه و فکر از روی هوسرانی صرف طبیعت ترکیب و تنظیم یافته اما مجموعاً بچشم لامارتین یا «میکل آنژ» يك شاهکار بدیع و حیرت انگیز از زیبایی و صنعت و عظمت طبیعت بنظر میرسد.

اما در قسمت پایین پیدا است که نقشه و فکر بشر بکار درفته: این خطوط هندسی مرتب از خانه های بزرگ و کوچک عربی، همه پاکیزه و قشنگ، همه با بالکونهای ظریف، بادروینچره های منبت کاری از «آراسک» و شیشه های رنگارنگ - از بازارهای سر پوشیده عجمی ادارای حجرات - تیمچه های نیم تاریک خودمانی - ساز عمارات بزرگ، باشکوه اروپائی - از ویلاهای زیبای امریکائی - از سرای ها (ادارات) دولتی یا ایوانهای دراز و ستونهای بلند ایرانی و بالاخره از مدارس کوچک و دانشگاه های بزرگ فرانسوی و کالج عظیم امریکائی تشکیل

گردیده و این خطوط (خیابانهای وسیع و کوچه‌های ناریک) بوسیله میادین ترکی از یکدیگر قطع میگردند. و این میدانهای بزرگ و کوچک باشکال و اضلاع گوناگون اکثراً دارای یک سقاخانه سلطان سنیم یا آب جاری در وسط و یک مسجد قدیم و آبرومند باک و روشن با مناره کوتاه سفید خود در یک ضلع، و یک کلیسای مجلل و جدید با ناقوس بزرگ در ضلع دیگر میباشند و بطور خلاصه از مجموع این دو قسمت بالا و پایین - رویهمرفته شهر کوچک بیروت و بندر فتنک آن تشکیل گردیده که درست در نقطه حساس شاه‌رک حیاتی شرق و غرب واقع گشته و از لحاظ همین خصوصیت و موقعیت از مظاهر تمدن باستانی شرق (تمدن اسلامی) و مظاهر تمدن معنوی و مادی غرب مجموعه بسیار زیبا و فریبنده‌ای تشکیل داده که بمنزله چشم و چراغ تمام بنادر شرقی دریای سفید شناخته شده و هر ساله میلیونها تومن برای ساکنان فعل و هوشمند خود چه از مردان خوش گذران و ثروتمند اروپا و آمریکا و چه از محصلین و شاگردان شرق و وسطی و افریقا جلب و ذخیره مینماید.

اما چشم و چراغ بیروت و دبیرستان شاهانه روزی ما «آندره لیبمان» است که تمام زیباییهای طبیعی و بشری بیروت را در خود جمع نموده. این جوان هفده ساله از نظر جمال و صورت شاهکار طبیعت، یعنی (مجموعه بسیار فریبنده‌ای از استیل کلاسیک یونانی و وجاهت غربی و ملاحظه جذاب شرقی) و از لحاظ کمال و معرفت یک ندرت بر چسته تمدن و تربیت بود.

آندره اصلاً از نژاد انگل ساکسون بود از طرف پدر اسکاتلندی و از طرف مادر فرانسوی یونانی الاصل که در اسلامبول متولد شده. و چند سالی در کودستان فرانسوی آنجا بوده، و سپس تا سن چهارده سالگی در مدارس ابتدائی منچستر و لندن بزرگ و تربیت شده و امسال (۱۹۰۸-۹) سومین سالی است که در بیروت با خانواده تروتمند خود اقامت داشته و در دبیرستان لائیک برای تکمیل تحصیلات متوسطه

و دریافت دیلم ماتور تیه (معادل با «کالروا») بانکارنده این سطور پریشان - از سال اول همشادگردی مهربانی شده بود

از سال دوم تحصیلی رفته رفته ما، در مدرسه، دوباره مختلف الشکل و العقیده (نصرانی - مسلمان) دو همدرس جدی مهربان، و در خارج دو جوان ساده صمیمی شناخته شدیم - من تمام هفته را در دبیرستان بطور شبانه روزی میگذرانیدیم.

آندره روزها را در مدرسه و شبها در خانواده خود بسر میرود. غالب بکشنه‌ها مرا با کسب اجازه آقای مدیر بویای خود دعوت مینمود.

درین خانواده اصول تربیت امروزه انگل و ساکسون بتمام معنی تحت سرپرستی و مراقبت دائمی مسولیمان - که مردی بود پر فکر - کم حرفه - خون سرد - بی رحم مراعات میگردید. تمام شئون و قیود و کوچکترین «اتیکت» زندگانی انگلیسی بعد از نشست و برخاست تا کوچکترین رفتار و حرکت در هر موقع و هر کار - در وقت غذا خوردن یا موقع حرف زدن - یا در ساعت بیان گوش دادن - تحت قواعد منظم اجری می شد.

در مقابل این مرد ثروتمند انگلیسی طبیعت تضاد کاری خود را بروز داده و یک زن بسیار زیبای فرانسوی هوشمند - خوش صحبت و بسیار ظریف و مهربان گذارده و از این دو عنصر متباین الصوره و السیره شاهکاری بدیع بوجود آورده که نامش آندره میباشد.

آندره از لحاظ اقامت در اسلامبول و بیروت (ترکی و عربی) را مانند زبان پدری و مادری خود انگلیسی و فرانسوی با سهولت و روانی فوق العاده حرف میزد. زبان یونانی امروزه را هم میدانست ولی عملاً با آن سخن نمیگفت زیرا بنا به نصایح پدر و حکایات مادرش از دروغ گوئی و تقلب این ملت «کهنه» متفر و منطرح بود. اما بر عکس شیفته یونان «سقراط بزرگ» و دلباخته پریکلس بود و اساساً ریشه دوستی مادر توافق اخلاقی و عشق

بادیات و تاریخ ملل باستانی خاصه فلسفه یونانی گذارده شده بود.

من در همان سال اول - در نخستین برخورد با آندره - در همان
نظریه اولی و بدون هیچ سابقه و مقدمه باصراحت و تهور یک نفر صاعقه خورده
بنابریک الهام آسمانی اورا السی بیاد لبنانی نامیدم.

آندره با وجود آن قریحه خداداده - در نخستین وهنه از قریط تحیرو
تغیر مرا اهرمن ایرانی خواند ولی همیشه لطائف ادبی این نام گذاری را
بازبان بسته و شکسته خود برای او تشریح کردم و مشابیهات جسمانی و
مناسبات روحانی اورا با مثل واقعی و السی بیاد یونانی توضیح دادم دستم را
فشرود و مرا سقراط کوچک نامید!!...

از همان روز عقد اخوت و بیوتمد محبت ما بسته شد و آندره به تناسب
حال و مقال گاهی مرا اهرمن بزرگ و گاهی سقراط کوچک مینامید و خود
همیشه متذکر بود که هیچیک از این نامها از همه جهات واقعا متناسب با من
نبوده و یاسخ گفته بی سابقه و ملهم شده من نمیباشد.

اما آندره با آن زیبایی و جمال خیره کننده، با آن خلاق و کمال خارق العاده،
با آن استعداد و قریحه خداداده، با آن اصالت خانوادگی، با آن غرائز نظری
تجیبانه، و بالاخره با داستان چهار زبان داشتن فوق و جدیت و پشتکار عجیبی که
برای تحصیل علوم مختلفه مانند ادبیات و فلسفه و تاریخ از یکطرف و علوم
طبیعی و ریاضی از سوی دیگر نشان داده است حقا سرآمد اقران و شاگردان
دیرستان بوده و امروزه واقعا نوگل بوستان بیروت و السی بیاد سوریه و
لبنان میباشد.

بهین ملاحظات و بحکم الاسماء نزل من السماء نام آندره در میان
شاگردان مدرسه به السی بیاد تبدیل و در وقتارفته بگوش معلمان داخلی از عرب

و فرانسوی و مردمان باذوق بیروتی رسید و در شهر شهرتی بسزای پیدا کرد.

آندره در سال اول در تمام شعبات تحصیلی همواره شاگرد اول و
من از درجه چهارم فقط در دو مورد در آخرین امتحان سالانه بر تبه دوم
رسیدم. اما در سال دوم در نخستین آزمایش سه ماده در سه رشته (تاریخ -
جغرافیا - صرف و نحو عربی) شاگرد اول و در سایر رشتهها در مرتبه دوم
متوقف شوم ولی آندره مانند همیشه در اکثر رشتههای تحصیلی شاگرد اول بود
ولی در ریاضی شاگرد دوم و فقط با یک ربع نمره تفاوت.

اما در سال (۱۹۰۸-۹) که سومین و آخرین سال تحصیلی ما در
دیرستان لایبک و موقع دریافت دیپلم «مانوریته» است - با
وجودیکه رفاقت و محرمیت دو همشاگردی مهربان و صمیمی باوج دوستی
بینظیری رسیده و بازمانند سال گذشته ساعات فراوانی در گوشه
جنک، در کنار دریا - دو به دو تنها، در مقابل سکونت مناظر زیبای طبیعت
بساححات پرشور فلسفی و تاریخی گذرانیده ایم و ظاهراً کوچکترین خللی
باز کارن محبت و صمیمیت منوارد نشده است - رقابت معنوی ما در رشته
تحصیلی تمام معنی شدت یافت و در وقتارفته از برده خارج شده و آرام آرام در میان
معلمان و شاگردان دیرستان موضوع گفتگو و واقع گشته و از یکدیگر بر سرش میکنند
چگونه این دو نفر با بنهم نزدیکی و مهربانی با هم باهم دیگر در تحصیلات
تا این درجه رقابت مینمایند و در حقیقت و معنی از هم دور و رنجور و
مهیور میشوند.

و این فتنه رفته رفته موجب تهییج و تحریک افکار گردیده تا کار
بجائی رسیده که مثلا روزی معلم تاریخ که مسلمان غیور و وطن
دوست پرشوری است و شاید از همین نظر است یا جهات دیگر (که بر این
ناجیز تا امروز مجهول مانده) مبری مخصوص بمن ابراز میدارد در نخستین
آزمایش سه ماهه امسال در حضور همه شاگردان کلاس به آندره خطاب
کرد و چنین گفت: «امسال در مسابقه «سقراط کوچک» بزرگ و السی بیاد

ناچار بشاگردی اقرار خواهد کرد.

آندره از این کلام ناپهنگام استاد طوری متأثر شد که چهره گلگونش سرخ فام و از کلاس بیرون رفت. من نیز از این تقدیر بیخوش و غیر متصفانه بی اندازه شرمیده گشتم چه که برتری آندره را از هر حیث بر خود مدعی و معترف بودم. ولی کلام معلم اثر طبیعی خود را با دوایار غار را از همه دیگر رنجور و در عین حال مجبور ساخت که با جدیت بیشتری در مسابقه عکار کنیم. با تمام این احوال قسمت اعظم سال بخوشی گذشت. و حتی در ظاهر امور ما دونفر آن محبت و محرمیت رشک آور آن صحبتهای محرمانه تمام نشدنی. آنرا زوئیاهای ناگفتی آن گردشهای تنهایی را در هر موقع مناسب در مدرسه و هر یکشنبه در خارج رها نکرده بلکه در این ششماه اخیر ما دو آزمایش بزرگ از همه دیگر نموده و هر دو از بوته امتحان دوستی خوب گداخته بیرون آمده ایم. باین تفسیر که یکبار آندره در موقع شناوری در کنار دریا حیوة مرا تأمین و از مترك قطعی نجات داد. و درین موقع چیزی مانده بود که هر دو نفر در اعماق امواج کف آلود دریای سفید طما نهنک و ماهیهای سیاه شویم و فقط نهور و از خود گذشتگی و علاقه منوی آندره بود که موجب نجات ما شد. و یکبار دیگر من برای تأمین شرافت اخلاقی آندره با دو نفر عرب نیم وحشی چنان با چابکی و ستیزگی گلاویز و بزد و خورد برداختم که تصدیق بهدی خود آندره حیوة خود را بیخاطر سه قطعی انداخته بودم.

بگفته آندره این دو کردن کلفت بد اخلاق - مست و مغرور - از جنبی پیش در تعقیب و کین ما بوده و برای اجراء نیت سوء قصد خود مترصد فرصت ماسی بودند. اما چون خوشبختانه ما در آنروز در کنار جاده شوسه لبنان و نزدیک مسجدی نشسته و روزهم روز تعطیل بوده و در اطراف ما هم مردم دسته دسته در آمد و رفت و تماشای کوه دریا و دشت مشغول بودند، آن دو

بمست شهوت برست از نظر اطباء اهواء بست و جبران فرصت از دست رفته. و قشنگه از مقابل ما میگذشتند. از کلمه فرانسوی «یرمان» بایک فعل مشابه ولی با املاء متفاوت) جمله رکیک و زشتی ترکیب داده و بایک لجه مستهزانه و آهنگ بسیار زنده و خشن به آندره معصوم و بیچاره خطاب کردند:
هنوز آن قیافه مهیب و آن بوز خند زهر آلود در نظرم مجسم و هنوز آن آهنگ بم لرزه انداز در گوشم طنین انداز است؛ ولی در آنروز هنوز آن جمله تمام نشده بود که من بایک جسامت غریب و جست و خیز عجیبی بر سر آنی یان دو هینکل مهیب حمله کردم و چنان در مرحله اول با تندی و چابکی حرارت و عصبانیت - با این جثه ضعیف و اندام نحیف آن دو عرب کردن کلفت فرود را مضروب ساختم که یکی از آنها بر زمین نقش بست. اما در همان آن آن عرب دیگر با خنجر کبری چنان ضریبی بیازوی چپ من وارد آورد که تمام بیویت خود بر زمین غلغله کردم و در عین حال مضروب اولی حالی پیدا کرده و آن را بر من متفقا مرا زیر چنگال و مشت چنان پایمال و مجروح و مضروب بودند که از حال و هوش بر فتم.

ازین واقعه غیر مترقبه دو نتیجه گرفته شد:

یکی آنکه متجاوز از يك هفته در بیمارخانه شهرداری و مدرسه بستری بوده و بالنتیجه از کار برکنار مانده و بهترین موقع فرصت مناسب را برای مطالعه مواد امتحانیه آخرین سال تحصیلی از دست دادم.

دیگر آنکه با قرار آندره در بعد از در آنروز بدون احساس هیچگونه شش درونی، ناز و دلسوختگی، مانند یک تماشاچی عادی و باشاهد بی نظرفی با حالت خون سردی و بی اعتنائی بجدال و جنجال من و آن دونفر نظاره میکردم و میگفت:

«از بروز اینهمه احساسات و جانفشانیها در تو لذت میبردم و بخود می

بالیدم...» و بالاخره در نتیجه تحذیفات مسیو دشم مدیر کل دبیرستان
و مسلم شد که اگر مداخله مستقیم يك مؤذن مسلمان و جدیت شرافت
دو نفر راهگزار بیان نیامد من در مقابل چشم آندره و برای طرفداری
یعنی جبران يك هانت لفظی جان سپرده بوده و او «لنت میبرد»...

خاتمه داستان دوره تحصیلی

بامه این احوال و مراتب با تمام این تظاهرات دوستانه - پاروشن ننموده و عمیق فکر خودمان را از همه کس پنهان داشته، و حقیقه به برتری
اینکه موضوع مسابقه و رقابت تحصیلی عملاً و منماً از میان رفته و در امتحان روح جامعه انگلیسی برای سیادت و آقائی و فرمانروائی بنی نوع
دوم وسط سال از ۱۸ رشته مهم تحصیلی در ۹ شبه آن شاگرد اول شد
جایزه رسمی مدرسه بمن اعطاء گردیده و در این آخرین امتحان نیز از
اخبار استادان و نبریکهای شاگردان پیداست که در اکثر رشته های تحصی
کوی سبقت را ربوده ام معذک کله نیدانم بر اثر چه واقعه ای یا بتعری
اشاره کدام حس مرموز یا چه توجه درونی یا کدام الهام غیبی است که
شومی را این خود و آندره احساس میکنیم...»

علائم و قرآنی ظاهراً به چوچه مشاهده نمیشود و روزها بطور
میگذرد - ولی روح من روز بروز مضطرب تر و پریشان تر میشوم + گوی
انقلاب عجیبی در سراپای وجودم آغاز شده و مثل اینکه در صدد تغییر ماه
برآمده است.

در اعماق روحم يك نوع انفجار طبیعی يك تنفر فطری نسبت
آندره بوجود آمده و روز بروز بزرگتر و قوی تر میشود چنین احساس
که يك قوه مرموز و مکتومی از اعماق وجود من بر علیه آندره قیام
و مراد او را برقرار میکند که از مقابل این دیومنیب مکار - این غول خونخوار
بگریزم و حتی در شبها - در بعضی لحظات طرحها و نقشه های موئی علیه آ
در ذهنم خود بخود ترسیم میشود...»

عجبا! مگر چه واقع شده است؟ مگر این همان آندره کدائی است
همان السی بیاد لبنانی نیست؟ نیدانم.

آیا اقرار صریح آندره در آماه قبل راجع بحریان و کیفیت قضیه
و خود با اعزاب و اینکه «من از اشتیاق خود و جان فشانیهای تو برای احراز
حکومت، باستاند دستوره های بدی، یا تعالیم خانوادگی منی بر اینکه «ما باید برتری
رای خود را همواره محفوظ داشته و قلب خودمان را نزد هیچکس بیزو

پاروشن ننموده و عمیق فکر خودمان را از همه کس پنهان داشته، و حقیقه به برتری
اینکه موضوع مسابقه و رقابت تحصیلی عملاً و منماً از میان رفته و در امتحان روح جامعه انگلیسی برای سیادت و آقائی و فرمانروائی بنی نوع
دوم وسط سال از ۱۸ رشته مهم تحصیلی در ۹ شبه آن شاگرد اول شد
جایزه رسمی مدرسه بمن اعطاء گردیده و در این آخرین امتحان نیز از
اخبار استادان و نبریکهای شاگردان پیداست که در اکثر رشته های تحصی
کوی سبقت را ربوده ام معذک کله نیدانم بر اثر چه واقعه ای یا بتعری
اشاره کدام حس مرموز یا چه توجه درونی یا کدام الهام غیبی است که
شومی را این خود و آندره احساس میکنیم...»

علائم و قرآنی ظاهراً به چوچه مشاهده نمیشود و روزها بطور
میگذرد - ولی روح من روز بروز مضطرب تر و پریشان تر میشوم + گوی
انقلاب عجیبی در سراپای وجودم آغاز شده و مثل اینکه در صدد تغییر ماه
برآمده است.

در اعماق روحم يك نوع انفجار طبیعی يك تنفر فطری نسبت
آندره بوجود آمده و روز بروز بزرگتر و قوی تر میشود چنین احساس
که يك قوه مرموز و مکتومی از اعماق وجود من بر علیه آندره قیام
و مراد او را برقرار میکند که از مقابل این دیومنیب مکار - این غول خونخوار
بگریزم و حتی در شبها - در بعضی لحظات طرحها و نقشه های موئی علیه آ
در ذهنم خود بخود ترسیم میشود...»

عجبا! مگر چه واقع شده است؟ مگر این همان آندره کدائی است
همان السی بیاد لبنانی نیست؟ نیدانم.

نمیدانم - و حقیقتاً نمیدانم! آن روز حقیقت امر را درك نكردم - امروز هم نبيكتم - وليكن شايد علت اسلي اين تحول و تغيير بفرموده دكتور فرور همان توجه غریزه فطری یا با اصطلاح دیگر همان «شور باطنی» ما است که با قوه جاذبه در مواقع مخصوصه ما را به قبایق و ارواح دور نزدیک میکند.

در هر حال قدر متیقن قضیه این است که در کشایش این تحول عجیب درونی، و در خلال این احوال پر ملال، روزی در حضور مسیود شام مدیر آن دبیرستان و چند نفر از استادان و جماعتی از شاگردان میان آن دوره و من خصوصاً تقدم اخلاقی و تفوق معنوی تمدن شرق بر غرب و اینکه شرق اسلام مهد تمدن مادی غرب بوده است مباحثه و مشاجره شد و بالاحتمال در گرفت؛ و رفته از طریق جملات زننده، عبارات مستهجن و نیش های زهر آلود، گاه بفراسه و گاهی بعبی درهم و برهم راجع بعقب ماندگی شرق و انحطاط اخلاق غرب گفته و مبادله شد؛ تا اینکه رفته رفته مقال بجار و جنجال رسید. طرفین از حال طبیعی بکلی خارج گشته، و دشنامهای وقیحانه مانند «شرقی یا وحشی» بیکدیگر داده، چشمها سرخ و رك گردنها کلفت شده، و آماده برای مبارزه و زد و خورد گشته اند که بکمر تبه آن دوره با آهنك بسیار خشن و آمر بزبان انگلیسی فریاد برآورد؛ «خفه شو - خفه شو - شما شرقیها باید قرنهای آینده مانند گذشته بیوگری و خدمتگزاری ما افتخار داشته باشید.»

هنوز این جمله احمقانه که کاشف سقاقت جبللی و خبیثت فطری «نزد عالی» است تمام نشده بود که مانند پلنگ تیر خورده غضبانگی چنان با جفا و خیز فوق العاده دوسیلی متوالی بر صدا و بر اثر از چپ و راست بچهره همی گلگون آن دوره نواختم که فواره خون از منخرینش جاری و تا در مقام معارفه بمثل برآمد که باز هم چندین مشت سخت و خطرناک و کاری - که من آن

از استاد ورزشکار و خود اوبخوبی آموخته بودم - بچانه و چشمان آن دوره زدم که بکلی مغلوب و منکوب گردیده؛ و در این بین استادان و معلمان خود را بسیار میدان انداخته، و تگرگ فحش و ناسزا و مشت باریدن گرفته؛ و در واقع شرق و غرب در مقابل هم بیچاره برخواسته؛ يك معلم انگلیسی نژاد بحمايت آن دوره قیام نموده، و مرا پامشت فراوان بجان آورده، و در مقابل فرید و جدی با کتک ظریفانه يك اسناد فرانسوی نوع دوست بطرفداری و معاضدت مجدانه از من وارد میدان و زد و خورد شده، و هسر کس بپزسان مسادری دیگری را دشنام داده؛ و درین میان فریاد مدیر کل بزبانهای گوناگون که «حق با ابوالفتح است» از همه قوی تر و رساتر بوده، و بالاخره قیامتی برپا شده تا اینکه با مداخله مستقیم شخص مدیر کل و چند تن از شاگردان آن دوره بیچاره را باز حمت فراوان از دست من رها و مرا از جنگال آن انگلیسی نیم وحشی نجات دادند؛ ولی همینکه آن مرد دیوانه یعنی همان فرزند ارحم و خلف صدق دزدان دریائی قرن ۱۶ خود را آزاد و مر در پناه فرید و جدی دید باز هم غرش کلان و ناسزا گویان بسست فرید و من حمله نمود که درین موقع بلا درك دولوله رولور این مرد غیور ز دور نمایان و فریاد زد: «اخرج کلبه ابن الکلب» فرید نادستهای لرزان آن دزد جبان در يك آن بطرف آسمان بلند و آتش معرکه دفعه خاموش شد. . . .

آخرین جمله فرید و جدی با هیجان عجیب و آهنك لرزه انداز و نشان دادن اسلحه خود هنوز در گوش هوش من طنین انداز است:

«ابوالفتح ما شرقیان باید متحد شویم و با این (اشاره به رولور) دزدان خانگی را از شرق برانیم!»

۴۴ ۴۳ ۴۲

از آن روز تا امروز دیگر من آن دوره را ندیده ام و از سر نوشت او چیزی ندارم . دوسه روز بعد در میان شاگردان شایع شد - که آن دوره دبیرستان

وا ترك گفته و از امتحان نهایی بیروت منصرف گشته و با خانواده خود بمید
آزادی جهان (۱) یعنی انگلستان پناه برده است !

نتیجه مکتب استعمار در ایران

آقای پیشه‌وری - بزرگان ما فرموده‌اند : (زبد اصل چشم بهی داشتن
بود خاک در دیده ابیاشتن) . کسانی که خیال میکنند با ابراز خلوص نیت و
صمیمیت و تامین منافع مادی دشمنان تاریخی ایران ممکن است نظر آنان
را نسبت بایران تغییر داد البته اشتباه میکنند؛ همانطور که من نسبت باندره
اشتباه کردم .

اماین این دواشتباه - اگر بنظر دیگری تعبیر کنیم - تفاوت از زمین
تا آسمان است .

من از آنروز که باشتباه خود واقف گشتم دیگر بهیج قیمت مرتکب
اشتباه مجددی نشدم؛ بلکه از مطالعات علمی و مشاهدات و تجربیات بزرگان
جهان دانستم که آن قوم مرموز و آن شعور باطنی ۳۲ سال پیش کاملاً همین
حقیقت و حقیقت محض بوده و تغییر پذیر نیست . اما طرفداران دشمنان ایران -
علاوه بر اینکه حسن نیت و صمیمیتشان مورد تردید است و رفتار و اعمال خود را
مبنی بر اشتباه تلقی نکرده؛ و عالم‌اعمال، باشناسایی کامل روح و فکر دشمن -
برعکس من - بادشمن طرح دوسنی ریخته و مطامع سیاسی و منافع مادی او را بر یکان
تامن و باین طرز رفتار منابع حیوتی ایران را بدون چون و چرا بر یکان
زیر با گذاشته و از میان برده‌اند .

اصولاً و روحاً چنان ابراز را ضعیف و ناتوان نشان داده و به برتری موهومی دشمنان
ایران تسلیم شده‌اند که برای فرزندان آتیه ایران قرن‌ها سر افکندگی و
شرمساری بار آورده‌اند .

خواهشمندم يك لحظه درین نکته فکر کنید . و فرض فرمائید که به
پیشگاه محکمه الهی دعوت شده‌اید و در طرفین شما دوشاهد بزرگ دواعادل

غیر قابل نفوذ و تاتر - مقتدر و در عین حال حقگدار : تاریخ ایران - وجدان
خودتان قرار داده شده‌اند . و از مبداء قیاس حقیقت و عدالت برای شرف
باین استان ملائک پاسبان مقرر و خطاب گشته؛ شست و شوئی کن و آنکه
بغرابات در آی

بنابراین باید روح و قلب خود را از تمام آلودگیها - آلاشها - صاحب
و بنش ها بیارسته و منزله و مصفا بسازید و بالتبع به بایک فاب پاک و روح تا
بناک باین پرسش ساده پاسخ دهید .

آیا از میان تمام رجال سیاستمدار معروف ایران، یعنی از بین هوخواهان
جسی و طرفداران رسمی سیاست همسایگان جنوبی، خواه کسانی که در تهران
و در دربار استبداد (امثال قوام السلطنه ها و تونق الدوله‌ها) تربیت شده یا
اشخاصی که ظاهراً در محیط روحانی نما ولی نسبت به آزاد آذربایجان (مانند تقی
زاده‌ها) نشور نما یافته . یا فرمانفرمایان غارتگر استانهای جنوبی (امثال قوام
الملكها - سردار مجملها) که در این ۵۰/۵۰ ساله اخیر در مقدرات سیاسی
و اقتصادی ایران در مواقع گوناگون بازی کرده؛ و آثار بسیار بزرگی از
اعمال خود در زندگی مادی و معنوی ایرانیان امروزه و نسلهای آینده باقی
گذارده و مثلاً قرارداد ۹۱۹ و قرارداد ۹۲۳ را (و تونق الدوله و تقی زاده)
منعقد نموده و امضاء کرده‌اند - میتوانید لا اقل یکی دو نفر را نشان دهید که
بعد از ارتکاب اشتباهات جبران ناپذیر خود در مقام جبران برآمده؛ و صمیمانه
بخطا یا غفلت یا اشتباه خود بعداً اعتراف نموده و بالاخره حقیقه در موقع
تسلیم سر نوشت ایران با تمام منابعش بدشمن در فکر تامین منافع متصوره مادی
و مقامی خود نبوده‌اند؟

و آیا حقیقه این مردمان عالیقدر (۱) - شاگردان هوشمند مکتب استعمار
که سالیان دراز با استادان معروف یا امپراطور سازان مشهور بنا بر ادعا بلکه

با اقرار افتخار آمیز خود مانند ناصر الملک بالرد کردن، یا توفیق الدوله با سر
پرسی کا کس! باقی زاده با سر جان که من همشاگردی مهربان، و دوست با ایمان
و بالاخره محرم و همدم بوده اند. با حقیقت و انصاف با فکر و اعمال این سیاستمداران
ایرانی میتوان نام اشتباه گذارد.

با سخ شما باین پرسش محکمه عالی هر طور و هر چه باشد با هر استدلالی
که فرض شود قضاوت آنرا بتاريخ عمومی گیتی واگذار میکنم.

اما از نظر اینکه شما کمکی نموده؛ و شما را از قید محدودیت زمان
و تنگنای ۴۰ یا ۵۰ ساله اخیر آزاد سازم بجای مدت ۴۰ سال با سیرقه قرائی
۴۰ سال تعیین و بلا پرسش محکمه عالی را عیناً تکرار میکنم؛ و باز از شما
میپرسم که آیا از اواسط قرن شانزدهم تا اواسط قرن بیستم از بین تمام
پادشاهان - امیران - افسران - بزرگانیکه درین مدت متمادی در ایران حکمروائی
داشته (باستثنای دو تن از پادشاهان صفویه و زندیه - شاه عباس بزرگ و کیل
الرخایا که تدریجاً منافع تصویر شخصی را با مصالح عالی ملی مصحح نموده
و عمل کرده اند) - آیا شما میتوانید سه چهار نفر را معرفی نمائید که مجتهد
تر و نیرنگ - خدعه سیاسی و یا مرعوب فشار و سر نیزه دشمنان تاریخی ایران
نشده و مصالح ملی را واقعا بر منافع شخصی ترجیح داده و اگر سهواً اشتباهت
جبران ناپذیر یا عمداً جنایات خائنانه سوزی مرتکب شده باشند بعداً صمیمانه
در مقام جبران برآمده و نادم شده در آخر عمر بچهران خیانت بزرگ گذشته
خدمت مختصری نموده باشند؟

چون علی القاطع با سخ شما باین پرسش دومی عیناً بالا اقل شبیه یا با سخ
پرسش اولی خواهد بود. من نیز با ایمان و اقبالی که بحقایق مسلمه تاریخ
گیتی دارم قضاوت درین مورد را نیز بتاريخ و اگذار میکنم؛ و همینقدر متذکر
میشوم که نامروزه از بزرگان شرق و غرب که از مقام سیاست استعماری
و رموز و نتایج مشهوره آن اطلاع و آگاهی دارند و نه از علماء بزرگ و دانشمندان

شرف و بیطرف هیچیک باین دو پرسش پاسخ مثبت نداده اند؛

حالا شما چگونه پاسخ بدهید و چه استدلالی بر برانت دشتان نادان
ناسکی ایران اقامه فرمائید نمیدانم. ولی فراموش نفرمائید که دو شاهد بزرگ
تاریخ - وجدان در ظرفین شما قرار گرفته اند. اما اگر شما منسکی و وکیل
دورانت و فیلسوف بزرگوار و مورخ نامدار قرن ۱۸ و ۲۰ را دوست بنارید
و تفاوت عصر و زمان و میزان ترقی علوم و فنون را درین دو قرون در نظر گرفته
و بالاخره مقتضیات محیط زندگی و سیر عمومی ترقی بشریت را توجه داشته
باشید ناچار مانند این ناچیز اعتراف خواهید کرد که بفرموده آن دو بزرگوار
یکانه مقصد اصلی استعمار طلبان و امپراطور سازان همواره منحصر اجلب نفع
اقتصادی و مادی صرف بوده، و از آغاز تاریخ مسون بشری - خواه مطابق روش
رومیها - خواه موافق رویه مخصوص ناچوان مردانه انگل ساکسونها - تا کنون
حتی بکنده هم دیده و شنیده نشده است که ملت غالب با غصب آزادی و حق
حیات و تمام منافع مادی ملت مغلوب کوچکترین - و خدمتی صادقانه
ملت اسیر و مستعمره خود نموده باشد. ملاحظه نمائید منسکیو چه میگوید
(اندامات دول حریص و جهانگیر نسبت بملل مستعمره - که غالباً زنجیر اسارت
خود را بلعناظ جهالت و خفارت و اختلافات داخلی بدست همان ملل احقانه یا
جانانه - و بتحرک و نیرنگ و مداخله خدعه آمیز همان دول تولید و تقویت میشوند
منسحکم میکنند همواره عیناً مانند اعمال مراقبت آمیز و پرستری ظاهراً
و سوز قصابان از گوسفندان است که بعد از چاق و چله شدن آن حیوان بدبخت
حسن شفقت و رأفت آن قصاب بیمرور از لبخند نفرت انگیزش در موقع سر
بردن و دست و پا کوفتن حیوان نمایان است!!) (تاریخ انحضار منم)

اینک بسخن و بل دورانت گوش دهید :

«تاریخ از رفتار سبانه کلدانیها نسبت به عیلامیها بیرحمانه تر و وحشیانه

تر سراغ ندارد»

امامن در قرن بیستم به چشم خودم در هندوستان نسبت بآن هندووان

تیره بغت، رفتار و کرداری از طرف متقدمترین مردم امروزه جهان - که خود را باوقاحت و پیشرفتی عجیبی از بزاد عالی و علمدار آزادی و ترقی گیتی میداند و بدینیا معرفی مینماید - مشاهده نمودم که برخود لرزیم و بر کلماتها رحمت فرستادم: زیرا آن بیچارگان (عیلامیها) هر چند در مقابل رفتار نجیبانه و بوع برسانه ایرانیان در یک قرن بعد شرمنده و سرفکنده هستند - در زمانی و این شده بودند که این نوع مساوتها و برحمیها کم و بیش بین سایر امم و ملل وقوع مییافتند و تقریباً میتوان گفت تا اندازه رایج بوده است. اما رفتار این «علمداران آزادی و حامیان ملل ضعیف» در بحبوحه قرن بیستم و اوج تمدن مغرب زمین و غوغای آزادی و نهضت مقدس سوسیالیسم از عجایب سابعه قدیم عجیبر، و بیست انگیز تر، علی القطع از نظر عدم تساوی اسلحه بدرجات شدیدتر و بیرحمتر و حق کشانه تر بنظر میرسد!! - (تاریخ اختناق هندوستان)



- با توجه بجمالات مذکور در فوق - و توجه باینکه در این مختصر تشریح مطلب بیش از این اقتضا ندارد و اگر وارد توضیح جریان اقدامات خاناناسوز و مداخلات حق شکنانه و تیرنکهای خائنانه این دسته از دشمنان تاریخی ایران بشویم مشغول هفتاد من کاغذ شود اجازة میگوام دنیا له کلاه را در خصوص در همینجا قطع نموده بتوصیف دسته دیگر از دشمنان تاریخی ایران بپردازم.

شمة از جریان انتخابات ایران

این دسته دیگر از دشمنان تاریخی ایران تا انقلاب مقدس سوسیالیستی اکثر همان صحراوردان گرسنه و عریان - هولان خونخوار استبدادی و مرکزی آسیا هستند که از ازمنه پییده قرنها با تنهاجات آگهیانی و وحشیانه نسبت ملل متدین و مجاور امر از معاش نموده؛ و رفته رفته از تصدق سرآنان با آداب و سن ابتدائی تمدن (شهر نشینی) آشنا شده و کم کم برای خود مرکزیت و قدرتی تشکیل داده؛ و از همان اوان بر مبنای غریزه طبیعی و فطرت وحشی بنای تجاوز و تعدی و نسبت بهمسایکانبی آزار - ولی ضعیف خود گذارده، و قسمت اعظم دو قاره آسیا و اروپا را به دست آورده و با تظاهرات فریبنده خود را علمدار آزادی و پرچمدار مرام مقدسی که بندران در قرنهای (۱۶۰۰-۱۷۰۰) قبل ازین - همان زمانیکه انسان در سلطت توحش و جهالت، و صحراوردی و خونخواری بسر میردند - در این مر زمین بلاد یدیه باشیده شده و بیوان از جان گذشته ای داشته است. بدینیا معرفی مینماید. ولی بقول دشمنانشان این تظاهرات ربا کارانه بوده و در واقع برای نیل بآرزوی دیرین: (سیادت گیتی و اطفاء شهوت جهان گیری) میخواستند قدم بقدم خود را بدریای گرم آزاد نزدیک کنند. و بالنتیجه امروزه فرزندان همان دزدان دریائی و همان صحراوردان وحشی که خبث و سوء نیت و دشمنی تاریخی خود را نسبت بایران در قرن بیستم - با اعلام قرارداد های ۱۹۰۷ - ۱۹۱۶ - ۱۹۱۹ - ۱۹۲۳ - ۱۹۴۳ بمال میان نشان دادند - از شمال و جنوب بنام آزادی و خدمت بتمدن و حمایت از ملل مظلومه بوسیله مردم بیچاره (که گناهی جز ناتوانی نداریم) تاخته و تمام ثروت ارضی و کلیه منابع فراوان ما را - مانند صاحبخانه بلا معارض - بدون چون و چرا و گفتگو آزادانه بتاراج برده، و گروه گروه این مردم همه چیز بیادرفته را از گرسنگی و بیماری بدمبار لیستی میفرستند.....

آقای پیشه‌وری - شما همه اینها را میدانید و ازینها هم خیلی بهتر

وبالاتر میدانید!

با این حال، عجب! شما آزادیخواه مستقل فکر - شما سوسیالیست
پرومکتب ژورس! آن میباید عقیده سوسیالیسم، با آن خدمتگذاران دور دشمن که
ماهیان ۵۳ لیره استرلینگ: «عجبا! تسخیر سر نوشت را بفرموده» «قاتول فرانس
یا تقارن اعداد را بگفته» «بن مسکویه» ملاحظه نمایند! و بر ارواح مقدس
آنان رحمت بفرستید! «از قصص پیروزی» دریافت میکند! دست دوستی
میدهد! ۵

شما با آن روزنامه نویس ظاهر آسوسیالیست که علاوه بر مخارج ماهیان
روزی نامه ماهی ششصد تومان از صندوق شرکت باشعه (انلیبخت سرورس
دریافت میدارد همکاری میکنید!

و بالاخره شما با آن مردان بی ایمان که کمونیزم مقدس را با زنجیر
وسیله قرار داده و بایک عالم جهالت و وقاحت سالها است از تصدق مندور
«ک.پ.او» زندگی تنگین خود را بی شرمانه ادامه میدهند؛ و بایک دنیا بدبخت
و بیچارگی علناً در برافراشتن داس و چکش بجای شیرو خورشید اظهار علا
وتلاش میکنند؛ و نتیجه همین تظاهرات بی موقع خود را باینکه از فقرت و انضاج
ایرانیان از سرخس گرفته تا امان یا از جلفا تا ایران شهر روزانه بجشم خیر
مینگرند - هنوز متأثر و متوجه نشده و دست بردار نیستند! شما آقای پیشه‌وری
بچه مناسبت! و باینکه کدام دلیل منطقی با این مردمان نادان دوستی و همکاری
و آنها را راهنمایی نموده و برای موفقیت ایشان در انتخابات دوره
کوشش و مجاهدت مینمایید! و در روزنامه ملی خود مورخ ۲۹/۱۰/۲۱
مینویسید:

«انتخابات شهرستانها اگر بهتر از تورات نبوده البته بدتر هم

نبوده است»

آقای پیشه‌وری - چرا بحقایق امور توجه نمیکنید!

انتخابات تهران نبود - بسیار هم بد بود - ازین زشت تر و مفتضح
تر و تنگین تر - درین بخواه آشفتگی گیتی و در مقابل دیدگان دشمنان تاریخی
صورتهم نمیشد! و بنظر من اگر رفیق مولوتوف و مستر این متفقاً مصمم
میشدند که هر یک چندتن از زبردست ترین نمایندگان ادارات سیاسی انلیبخت
سرورس یا «ک.پ.او» را فرضاً تحت سرپرستی کلنل لورنس و ریژنوسکی
علناً بتهران گسیل داشته باشند؛ و محکومیت قطعی و شکست مفتضحانه آزادی
خواهان و احزاب سیاسی سوسیالیست (!) و کمونیست (!) تهران را در امر انتخابات
تدارک و تسجیل نمایند البته، موقتیشان این خوبی و سادگی که ظاهر آبدست
خودمان و بدون مداخله رسمی و علنی نامورین آنان تمبیه و فراهم گردیده است
تامن نمیشد!

- مانند خودمان قباله رسمی عدم رشد و فقدان بنوع سیاسی و
تصاد اخلاق اجتماعی محیط منور (!) و آزادیخواه تورات را مسجل و
قدیم کردیم

اما با همه این احوال علی القاطع وجدان باک شما بشما اجازه نمیدهد که فرضاً
بگنید انتخابات لاهیجان و بندر بیلوی یا انتخابات خرمشهر و اهواز یا انتخابات خرمشهر
و ملایر یا انتخابات سرخس و زابل و غیره و غیره که هر یک با نظریه مخصوصی ولی
بظهور وضوح و روشن بوسیله مداخلات رسمی و علنی نمایندگان بیگانگان
با دلان استثمار و با فرمانداران لشگری و کتوری و بالاخره بوسیله نامورین
دست نشانده همان دشمنان ما - بایک عالم قضیحت و رسوائی علی رغم مخالفت
عناصر آزادیخواه ملی - صورت پذیر شد قابل قبول این ملت ستم دیده بوده
و از انتخابات تهران بهتر انجام یافته است!

- یک نکته بزرگ و حساس را شما فراموش کرده اید!

صرف نظر از عیوب اساسی و نقایص عمده ای که در قانون انتخابات

فعلی ما مشهور میباشد (والته باید آزاد بخوانان واقعی درین دوره در اصلاح
آن موافق اصول دموکراسی، با رعایت مقتضیات محلی، تلاش نمایند) و قطعاً
نظر از فقدان قانون کاندیدا تور (که مصیبت عظیمی از لحاظ فساد اخلاقی
عمومی و عدم تقسیم طبقات ایجاد نموده، و در نتیجه تمام انتخابات ایران را معیشت
و از محور طبیعی خارج ساخته، و علی القاطع باید در تدوین و تصویب این قانون
مطابق اصول معمول به امروزه ملل راقیه با توجه به مقتضیات مخصوصه ما ملاحظه
گشت.)

اساساً در تهران، برخلاف شهرستانها - شما بعد از سالها - یعنی از دوره
پنجم بعد - برای بار اول يك روح مبارزه طبقاتی (اگر نتوانیم ملی
یکوئیم و حقیقه هم نمیتوانیم) مشاهده فرمودید که در هیئتک از شهرستانها
تا کنون نظیر آن دیده نشده است. زیرا اسناداران شمال غیر از آذربایجان که کتابخانه امثال این ناچیز و سایر آزاد بخوانان مستقل و منزوی کشور
هنوز شروع نشده و غرب و جنوب که علناً و رسماً معجزی نیات و لوازم و دستور مراجعه نمایند.

های نمایندگان خارجی و قشون اشغالی هستند؛ و همینطور فرمانداران عمر کریم و حاله ناروز موهود - که بنظر من بحکم سیرجری تاریخ و ناموس طبیعی و جریان
که بوسیله قواء نظامی خودمان بطور غیر مستقیم اوامر بیگانگان را اجرا و مباح عمومی گیتی برخلاف نظر منقبیون آن روز خیلی دور نیست - یکی دو
میکند، در آغاز کار انتخابات، نظریات خود را صریحاً در انتخاب عمومی و از آنجا که از نمونه های اسناد رسمی غیر قابل تشکیکی که خود بخود بطلان انتخابات
بمردم بدبخت زبردست خود اعلام داشته، و در هر نقطه بمجرد اینکه استنشاد نمایندگی و کلاه مصنوعی مصلحتهای مربوط را اعلام مینماید. بشرح زیر برای
مقاومت با مخالفین از ملیون ایران مینمودند بلاد رنگ در مقام عمل بر آمدند و در فترت خاطر از آزاد بخوانان مینگارم:

بجس و تبعید مردمان بیگناه مبارزت کردند بطوریکه در غالب از شهرستانها
انتخابات بمعنای خاص واقعی خود اصولاً صورت پذیر نشده است

مثلاً مگر شما جریان انتخابات کردستان - ملازمین بزرگ حیرت و کرم
را نمیدانید؟

و باینکه جریان رسوا و شرم او آنها در جرایم طهران خوانده اید ولی چون
از صلاحیت اخلاقی غالب مدیران و همکاران خودتان مشکوک هستید بصحت
مدرجات روزنامه های پایتخت شاهنشاهی اطینان ندارید

این تردید و تشکیک شما صحیح و منطقی بنظر میرسد و من باشما هم عقیده
مستم اما جریان انتخابات منقطع نامبرده بالا خاصه از نظر عدم جریان انتخابات و
عدم تعیین نماینده بمعنای خاص خود بقدری و روش بود که انصافاً جای
مشکوک تردید و شککی باقی نگذاشته است.

اگر روزی حکومت ملی مقتدری در ایران تشکیل شد، و تصمیم گرفت،
موافق مصلحت و تمایل قلبی ملت بطلان انتخابات سرتاسر ایران را در دوره
اعلام و انتخابات را تجدید نماید؛ و آن دولت ملی مصمم شد مانند سایر
حکومت های انقلابی ملل راقیه این عمل خود را، صرف نظر از شکایات و اعتراضات
عمومی ایرانیان، بموجب یکسلسله اسناد و مدارک منتهی انجام دهد البته باید
کتابخانه امثال این ناچیز و سایر آزاد بخوانان مستقل و منزوی کشور
هنوز شروع نشده و غرب و جنوب که علناً و رسماً معجزی نیات و لوازم و دستور مراجعه نمایند.

های نمایندگان خارجی و قشون اشغالی هستند؛ و همینطور فرمانداران عمر کریم و حاله ناروز موهود - که بنظر من بحکم سیرجری تاریخ و ناموس طبیعی و جریان
که بوسیله قواء نظامی خودمان بطور غیر مستقیم اوامر بیگانگان را اجرا و مباح عمومی گیتی برخلاف نظر منقبیون آن روز خیلی دور نیست - یکی دو
میکند، در آغاز کار انتخابات، نظریات خود را صریحاً در انتخاب عمومی و از آنجا که از نمونه های اسناد رسمی غیر قابل تشکیکی که خود بخود بطلان انتخابات
بمردم بدبخت زبردست خود اعلام داشته، و در هر نقطه بمجرد اینکه استنشاد نمایندگی و کلاه مصنوعی مصلحتهای مربوط را اعلام مینماید. بشرح زیر برای
مقاومت با مخالفین از ملیون ایران مینمودند بلاد رنگ در مقام عمل بر آمدند و در فترت خاطر از آزاد بخوانان مینگارم:

۱- انجمن نظارت حیرت کرمان بموجب تلگرام شماره مورخ.....
که اصل آن هنوز در وزارت کشور تا این ساعت موجود و سواد معوق رسمی
را خود بنده دیده و ضبط گردیده) اعلام میدارد: در روز ۰۰۰۰۰ آقای رئیس
اوران ۰۰۰۰۰ یادویست نفر مسلح از سفرشکار با نمایندگانی و سولگری ۰۰۰۰۰

راجت بعته بانجن هجوم صندوق و دفاتر را ضبط، اعضاء انجمن را در اطراف
شکر مجبوس ساخته، و پس از دو ساعت که از عملیات خود فراغت حاصل نمودند
مورد تبلیغ را اجباراً با اعضاء انجمن رسانیده و در همان ساعت تلگرام
نمایندگی آقای را بر مرکز مغایره پس از چهار روز زندانی و تحمل

هزاران مشقات ناگفتنی این تلگرام را از ۰۰۰۰۰۰ مغایره بینمایم منظر
دستور و تعیین تکلیف .

بیچاره گرمایان جبروت (۱) که هنوز در کسوف و قوس وصول دستور مرگ
برای تعیین نماینده حقیقی خود هستند در ضرورتیکه آقای نماینده رسمی جبروت
در جلسه خصوصی ۲۲/۱۰/۲۲ نایندگان دوره ۱۴ تقنینیه با آن قیامه مطبوعه
آن سابقه اخلاقی درخشان، برای تسریع در افتتاح مجلس ۱۴ با فریادها
سامعه خراش میگفت: «اصل مشروطیت جزء و کلا تعطیل بردار نیست» بیچار
مشروطیت ایران!

۲- از مراسله مورخ ۰۰۰ شماره ۰۰۰۰۰۰۰۰ اعضا انجمن نظارت انتخابات
یزد (که مصی با مضاء هفت فروهویت امضا کنندگان و صحت امضا آن
مربوطه را شهرتانی یزد تصدیق و نسجیل شده است) مملوم میشود قطب
نظر از یکسلسله اعتراضات حقه قانونی که به تشکیل انجمنهای صلی و فرعی
و جریان انتخابات شهرستان یزد از اشد تالی انتهاء کار وارد بوده، و تماماً در
موقع خود بابت رشته اسناد و مدارک مثبته مقامات مربوطه اعم از مرکزی
و محلی بوسیله آزادیخواهان یزد اعلام و تقدیم شده است، در آخرین مرحله
عمل- یعنی موقع قرائت آراء علناً بدون شرمندگی و سرافکنندگی بیعی
در واقع بایکدنیا بیجیانی و رسوائی بجای نام سومین کاندید (آقای توابع
یزدی سابقاً هم بقلط با صواب در چندین دوره سمت نمایندگی را داشته است
نام نامی آقای سیدضیاء الدین طباطبائی را قرائت و اعلام میداشتند و
بدینطریق آقای معظم له را- که شاید حقیقه پیش از چند صد رأی نداشته است-
سومین نماینده رسمی شهرستان یزد معرفی نمودند؛ یعنی بنظر مواظبین جدی آقای (۱)
و طرفداران بر میباهوی ایشان مانند مدیر بینظیر «رعنا امروز» یا پهلوان عربده جو
مانند قهرمان گلی گلی آقای «نابغه شرقی» و «لجی ایران» میباشد و بنظر مخالفین
همان بچه سید یسواد ماجراجو مجری نقشه خائنانه گودتا و بالاخره بنظر ملیون

آزموده و آزادی طلبان رنج دیده ایران این سومین نماینده مصنوعی شهرستان
بردهمان بچه سید مستبذزاده، همان خدمتگذار مشهور نوور میاست که از
قبل از گودتا بلحاظ خیانت از جرگه مزدوران دربار تزارای رانده و در زمهره
بندگان «ا-س» وارد شد؛ همان ریزه خوار همیشگی و پهلوان کچل بیگانه
همان هرجی منهور بیعقیده، و شهرت طلب بیمایه همان شاگردی استعداد قدیمی
مکتب استعمار است که اخیراً در فلسطین خوشه چین معرفت و سیاست منشر
سکرت و عدم محرم زلال هاوارت بوده؛ و تازه با اینهمه ادعاء و هیاهو در
«شعائر ملی» و اظهار عشق و علاقه به «تعارض دماغیه» در نزد ملیون
ایران پیش از یکی شاگرد بچه دبستان کابل لورنس و مسیس بل ارزش
و ارجی ندارد.

زیرا ملیون ایران بخوبی میدانند اصولا و اساسا جدال و جنجال
مواقفین یا مخالفین آقا مانند هزاران تظاهرات بانمایشهای تأثر آور دیگر
گذشته بک برده نمایش غم انگیز از ترازوی جگر خراش مبارزات و رقابتهای
سیاسی بک قرن و نیم دودشمن تاریخی بوده که هر چند صباحی بوسیله ریزه
خواران بی آبرو و دلالان زشتخوی آنان برای بسط نفوذ سیاسی و توسعه
مستعمره اقتصادی اربابان دروغگو یعنی همان «برجمنداران آزادی جهان» همان
حامیان ملل مظلومه» همان جهانگیروات حریص و امپراطور سازان طماع
در صحنه این کشور بلا دینده به عرض نمایش گذارده میشود !!!

ظاری بعتاد اعلامی بزرگ

آقای پیشه‌وری! اگر خیال میکنید عنان ظلم از کتم ربهوده شده است
اشتهاء میکنید؛ زیرا با مختصر توجهی به نکات زیر اشاراتی که در بالا نموده‌ام
روشن گشته و ارتباط معنوی حقاقت استدلال مبرهن میکرد
همان طور اگر رفقای شما خیال میکنند فقط با تظاهرات کود کانه
و بدون تمهید مقدمات ضروری، و آماده نمودن مواد اولیه، و مخصوصاً بدون

رعایت اصول مسلمة اجتماعی میتوان به حصول نتیجه مطلوب « اقلایر
اجتماعی » توفیق یافت. اشتباه محض است. زیرا قطع نظر از سایر شرائط
اصلیه موفقیت در انقلاب (مانند تشکیلات نیرومند، اختتام فرصت، تدارک محیط
مساعد یا اقلایر بطرف، غافل گیر نمودن دشمن و غیره و غیره) رعایت گور گوران
از اصول مسلمة اجتماعی محیط از واجبات ضروریه و یگانه شرط اساسی
موفقیت بشمار میرود.

علماء علم الاجتماع با وجود اختلافاتی که درباره از مسائل فرعی و طرز
اجراء اصول کلی دارند، درین برنسب اساسی هم عقیده و متفق الکلمه اند
اصول مسلمة اجتماعی، «مانند نوامیس حقه طبیعت، لا یتغیرو جاودا ینتد».

این اصل مسلم کلی را استاد بزرگ سوسیولوژی اسپینر معروف تقریباً
بدین مضمون تعریف و تشریح میکند: همانطور که تمام تفکرات، تخیلات،
اختراعات، اکتشافات و مجاهدات خستگی ناپذیر بشریت، در طی اعصار عبده
برای کشف و فهم اسرار طبیعت مصرف شده، و تا کنون، بشهادت تاریخ، در
یک مورد انسان خردمند به نقض یا نقض یکی از نوامیس طبیعت موفق نشده
و تا امروز استوار و پایدار بودن آن نوامیس حقه (با اینهمه ترقیات مجیر العقول)
روز بروز و ثابت تر و متین تر و جاودانی تر بنظر میرسد. همانطور اصول مسلمة
اجتماعی بشرط مساعد و مناسب بودن محیط عمل در هر جامعه و هر قوم - بازم
بشهادت تاریخ - در تمام ادوار تاریخی ده ها دوازده هزار ساله بشریت تغییر
ناپذیر و جاودانی بنظر میرسد.

اگر بغواهم معنای کلی و مفهوم واقعی جمالات پیش گفته را با عبارات
ساده تر و روشن تر درک کنیم - بنظر من بهتر این است که حقیقت قضیه را از
زبان معجز بیان فیلسوف اعظم یا با اصطلاح بزرگان و دانشمندان جهان «یگانه
شعله آسمانی قرن بیستم» موریس مترلینک بشنویم:

عقیده مترلینک

«اصولاً و اساساً توقع ما بیجا و بی موقع است. مجاهدت مستمر و خستگی
ناپذیر بشریت، برای فهم اسرار طبیعت و علت خلقت، البته ب نتیجه مثبتی نخواهد
رسید. چه که منبع و سرچشمه تمام تفکرات ما مغز ما است که خود ماده رقیقی
پیش نیست و البته اثر و تراوش ماده از همان حدود ذاتی و مادی خود نمیتواند
تجاوز کند».

در این زمینه نباید انصاف را از دست داد که قدام - یحیی پدران و
نیاکان بزرگوار ما آن نوابغ و اعجوبه های ده دوازده هزار سال قبل آنچه
که ما امروز پس از هزاران مجاهدات و اختراعات دانشمندان و بزرگان
فیزیک و شیمی فهمیده و میدانیم مثلاً درینجهان در نهاد هر موجودی یک فوه
و حرکت مرموز با هر گونه تحولی همواره وجود داشته و تاابد خواهد داشت
آنها - آن بزرگواران بوسیله تفکر و تدبیر در آثار خلقت بهتر از ما میدانسته
و می فهمیده و اقرار میکردند.

و همینطور نباید از نظر دور داشت که تمام این مساعی فوق الطافه،
کوشش های فداکارانه، و مجاهدت بر از مشقت و محنت مثلاً مراتین هندی و
دراریش فکور و زنده پوش های ایرانی و بالاخره شکیبایی و بردباری و از خود
گذشتگی خانهای تارک دنیای مسیحی و مشقات و زحمات علماء و دانشمندان
جهان و البته نتیجه تمام این مصائب و بلاهایی که بشریت از آغاز تاریخ معلوم خود
تا امروز ظاهراً برای فهم اسرار طبیعت و کشف علت واقعی خلقت کشیده
و میخواسته بفهمد که از کجا آمده، و برای چه پاینجا آمده، و از اینجا بکجا
میرود، واقعاً و حقیقتاً نه برای عشق بغداد یا طبیعت و با هر چه که شما میخواهید
فرض کنید بوده است بلکه در واقع و حقیقت - اگر در دست تمق کنید بطور
وضوح مانند من - یک ذره بی مقدار و ارزش در مقابل عظمت خلقت - حس میکنید

ومی فهمید که اینهمه مصائب را بشریت منحصرأ از فرط حب بدنا و عشق
بزندگانی جاودانی خود تحمل نموده و تابوده چنین بوده و ناابد محققانند
سایر اسرار خلقت بشری چنین خواهد بود.

بعبارت روشن تر یا تمبیر دلچسپ تر: هدف اصلی و کمال مطلوب افراد و
جوامع مختلفه بشریت (باستثنای چندین انگشت شمار نوابغ گیتی و نواد خلقت
مانند بودا - زردشت - محمد - مسیح که علی القلم از منبع لایزال جنون
عالی سهم وافی داشته اند و ما از چنانی زندگی آنها اطلاعات اطمینان بخش
نداریم) از آنجا که علمای علم تاریخ با تحقیقات عمیقه و وسائل علمی امروزه
تاریخ زندگانی انسان را تدوین و در دست رس ما گذارده اند تا امروز منحصرأ
تأمین همین زندگانی مادی خودمانی (خوراک - پوشاک - استراحت فکری)
بوده تا بهتر بتواند در مقابل آفات خطرناک طبیعت: گرسنگی - فقر - بیماری
و مخصوصاً مرگ (که او را از همه چیز بیشتر هراسناک میسازد) مقاومت کند
و بالنتیجه باک زندگانی آسمانی مانند فرشته بهشتی برای خود بطور جاودانی
تدارک نماید *

- و بر اثر همه این کوششهای مستمر و تمام نشدنی که (که من باز تکرار
میکم انسان در طول مجاهدت و تجربت ۵۰ قرن تاریخی یا شاید ۱۰۰ قرن یا ۲۰۰
قرن - چه میدانم؟ کی میداند؟ - تحمل نموده و رنج دیده و روز بروز
ظاهرأ جلو رفته است فقط و فقط از فرط علاقه بدنا و عشق بحیات بوده
است) * يك رشته قوانین - آئین - قواعد - مقررات مراسم و نظامات
تتمیم ناپذیر برای خود ذخیره کرده است که علمای علم اجتماع در عصر اخیر
آن قوانین و مقررات را بنام «اصول مسلمة اجتماعی» نام گذاری نموده اند.
و این قوانین و مقررات در نزد هر قوم و محیط متفاوت است.

و امروزه ما با الحس و ایمان مشاهده میکنیم که خواه در ادوار و روزگار

گذشته، و خواه در اعصار و قرون اخیره، و خواه در دوره برآز فعالیتهای علمی و
پیشنهادهای انقلابی خودمان هر جامعه هوشمندی که خود را مکلف و ملزم بر رعایت
و اجراء همان اصول و نظامات و سنن و مقررات معمول به نزد خویش نموده
است خوشبخت و مترقی میگردد؛ و برعکس هر قوم و جماعتی که بیک علت طبیعی
و معلوم یا بیک جهت غیر معلوم بر تاریخ متوجه عظمت و اهمیت آن قوانین و
اصول مسلمة شده و اجراء آنرا متعمد نگردیده و مانند یکی از نوامیس تغییر
ناپذیر طبیعت کردن اطاعت در مقابل آن خم نکرده است، در پیازود از صفحه
گیتی محو و نابود شده و جای خود را بقوم هوشمند دیگری که بر خلاف و
عکس آن جامعه محکوم بقنا قوانین و نظامات اجتناعی خود را اجراء و
رعایت مینموده است سپرده است! *

آقای پیشووری، من رفیق دارم که اگر مختصر نمقی فرموده و باستتمکام
حلل ناپذیر استدلال علامه قرن بیستم توجه دقیقی بفرمائید قطعاً مانند من
این حقیقت روشن تر از آفتاب ایمن میآورند: زیرا با اعتراف باهویت و
عظمت قضیه، و فقدان معلومات کافی، بلکه با احراز بضاعت مزاجه من درین
زمینه تا امروز از طرف هیچیک از علما و دانشمندان بزرگ مغرب نظر مخالفی
ست بقیده استاد مترلینک مشاهده نموده ام؛ حتی رجال سوسیالیست و انقلابیون
بزرگ و شخص شغیخ و فیلسوف عالیقدر کارل مارکس نیز مکرر در مکرر باین
حقیقت اعتراف و تصریح فرموده اند که در تمام ادوار تاریخ؛ شاهبج جامعه و قومی
هر قدر ذاتاً و فطره - مانند آریانها - مستعد و هوشمند و باهتر قدر بلحاظ بغل
طبیعت، یا بغل غیر معلومی، ذاتاً و فطره مانند بعضی از عشا بر افریقای مرکزی
یا باره اقوام آدمنغوار جزایر اقیانوسیه - ابله و غیر مستعد شناخته شده باشند
بیتوانید بیابید که بدون رعایت و اجراء آن دسته از قوانین و مقررات و نظامات
معموله نزد خودشان و با رعایت شرط اصلی مساعد مناسب نمودن محیط
در شاهراه خوشبختی و سعادت سیر کرده و به تناسب استعداد ذاتی و علاقه در

نگاهداری اصول اجتماعی خود بشروه اقتدار و ترقی رسیده باشند.

حالا اگر بین دوستان سوسیالیست نمای شامون، با درمیان همکار کمونیست مآب ما، تنها جوانان بی ایساتی یافت شوند که معتقد باین اصل مقدسه نبوده، و برای نل بمقام و کالت (که نبردیان و زرت شناخته شده است خود را بآب و آتش زده و از هیچ اقدام مخالف اصول اجتماعی و دستورهای اخلاقی و حتی قواعد مقدساتی مسلمک عنواتی خود احتراز و اجتناب نداشته باشند؛ تنها، حصول نتیجه و وصول بمقصود ممبرود یعنی خلائی احمر) را در نظر گرفته و با هر گونه مقدمه معشوش و باصواب موافقت داشته، و در معنی و عملا از هیچ جنایتی برای دسترسی بمنظور و گردان نباشند «گناه بخت من است این گناه آنان نیست» این بیچارگی و ناتوانی از من است که نمیتوانم با آنان و همفکر و هم مقصد و همقدم و همکار باشم!

بنابراین بر من است که در آینده نیز در مطابقت گفتار با کردار مانند گذشته مراقبت تام نمایم؛ و وظایف و جداتی خود را انجام دهم؛ و در آرزوی اثبات حقانیت معتقدات اجتماعی خود بکوشم؛ و آنان را نیز بفکر و کار خودشان بپردازم و گذارم. تا شاید روزی بارزش این گفته ها و صمیمیت گوینده آن بی برد و معتقد شوند که: ره چنان رو که ره روان رفتند.

بنابراین اینک اجازه فرمائید در این زمینه بکمی دو نمونه بایکدی در مثال تاریخی در حدود یککه - اظهام کمک مینمایم عرضه بدارم، تا خواننده گرامی خود را بیشتر بفکر و تدبر در نوامیس و اصول اجتماعی دعوت نموده و معتقد سازم که چه در گذشته؛ و چه در همین عصر انقلابی صنعتی - عصر نهضت روحانیت - عصر نهضت احساسات ملی و وطن پرستی - عصر موفقیت سوسیالیسم - در نزد حلال راقیه همواره حقایق مقدسه اخلاقی و اصول مقدسه اخلاقی محترم و قطعی و حتمی الاجرا شناخته شده است.

نظری بتاریخ قدیم پارتیا و جریان انتخابات آنجا

اد شاد در تاریخ زیبا و جذاب درم کبیر مکرر در مکرر بنام یک قوم نیم وحشی، بیان کرد در صحرا نورد و ای دلاور و برد بار برین بخورید، رباعطه و بی اعتنائی از آن منگذردیم زیرا عظمت اخلاقی و حقوقی جامعه رم مخصوصاً در دوره جمهوریت و مینظور سمیت شهرت و قدرت فالانزه های رومیان در دوره امپراطوری که از افیانوس اطلس تا اعماق صحاری آسیای مرکزی نفوذ کلمه و اقتدار سیاسی و بر ما تقریباتی تقریباً بلا معارش رم را در دنیای معلوم آن زمان منبسط و مستقر ساخته بودند بقدری شمارا مجذوب و مغرور مینماید، که شما قهرماً متوجه خصائل و صفات و خصائص و اخلاقی و اصول اجتماعی آن جامعه جنگجو نمیشوید، و آن صورتیکه حقا باید در بنوع اندکی نزد خود نظر نمائید و از خود بیرسید که این یک

بخت مردم غیور و دلیر و صبور - بدون تمدن عالی و اسلحه کافی (حتی سلاح معمولی) بر خلاف سایر اقوام دست نشاند (اعم از تمدن و وحشی) نت ایسات حقانیت معتقدات اجتماعی خود بکوشم؛ و آنان را نیز بفکر و کار خودشان بپردازم و گذارم. تا شاید روزی بارزش این گفته ها و صمیمیت گوینده آن بی برد و معتقد شوند که: ره چنان رو که ره روان رفتند.

این قوم نیم وحشی - پر خاش کن جنگجو - کی بود؟ از کجا یا کتوریا آمده بود؟ چه خصائلی داشت؛ چه قواعد و اصولی را نزد خود محترم میشورده و چه مناسبت؛ و کدام علت طبیعی؛ و چه دلائل اخلاقی؛ و توانست ظاهراً بدون نور معرفت و دانش ولی قطعاً بدون تمدن درخشان رم و قدرت و نیرو و اسلحه معمولی به آرزوی در مقابل قدرت مادی و عظمت معنوی رم - که تابع از دوهزار سال تقریباً - درین عصر - عصر تمدن طلائی اروپا - نفوذ خود را کم و بیش از دست نداده است - آنطور غیورانه و شجاعانه مقاومت نمایند و گردن اطاعت خم نکنند؟

- حالا من مجبورم نام نامی آن جامعه کوچک استقلال خواه و آزاد

منش را بیاد شما بیاورم :

مورخان قدیم نام آن قوم را پارتها گذارده بوده و از نژاد آریایی
سلسله هخامنشی نمیدانستند. امامورخان دقیق و محققان معاصر، بر اثر یک
مطالعات و کشتیات و مجاهدات امام نابذیر، چندین دسته از علماء باستان شناس
نژاد شناسی زبان شناسی و زمین شناسی و غیره و غیره. این نتیجه قطعی رسیده اند
که پارتها فرزندان پاك نژاد آریایی، همان یارسپای راستگو و درستگو
هخامنشی، و پدران سلحشور و غیور ایرانیان مفتخر و متمسکین با اساطیر
و بالاخره نیاکان ایرانیان بخت برگشته و همه چیز بیاد رفته امروز
بوده اند.

و برای کشف علت و رمز موفقیت نیاگان خودمان، نباید بپذیریم
متعصب با مورخین متبحر (۱) یا حقوقیون عمیق رم مراجعه نماییم : آنان آفتاب
ما و شمارا در دهلیزهای تاریک و نمناک و پر پیچ و خم زیر زمین های وحشت زنا
رم میگردانند تا ما را از فرط حیرت و تعجب و وحشت سرگردان و حیران نموده
و مجبور ب خاموشی و گواهی عظمت رم نمایند . . .

آنان از این طرز رفتار که بنظر منطقیون مخالفه آمیز است برای انصراف
توجه شما بحقیقت سؤال خودتان از زبیر بار مسئولیت جواب در رفته و شمارا
در اوادیهای دیگر وارد کرده، و چنان چشم و گوش و فکر و موش شمارا
مقابل عظمت مادی و منوی رم مجذوب و مبهوت و مسخر میکنند که شما اساساً
برسش خود را فراموش کرده و از یاد می برید و بدرخشندگی و زیبایی تمدن
رم خواهی نخواهی ایمان می آورید.

بنابر این علت طبیعی و سر موفقیت پارتها را ناچار باید از علمای علم
اجتماع و سایر دانشمندان بزرگ - که مجذوب زیبایی عظیم المثال رومیها
نشده باشند - برسش کنیم. اینها برخلاف آنها در موفقیت پارتها را در حقیقت
استقلال و آزادی خودشان منحصرأ در نتیجه پاسبانی از آئین و سنن و مراسم

داب باستانی - یعنی اصول مسئله اجتماعی خود میدانند و بس . . .

جریان انتخاب و صفات رئیس جمهور

رئیس این قوم منحصرأ از لحاظ با کداهنی و درمستکاری و شجاعت و
شهامت ادبی و سایر ملکات ممتاز اخلاقی، مانند حس رأفت و شفقت نسبت بزیر
دستان و احقاق حق مظلومان و حس داد گسری و کيفر سخت و عبرت خیز نسبت
بکردن کشتان و زبردستان، در يك مجمع ملی، متشکل از کلیه رؤسای قبائل جلیل
و عشایر اصیل و خانواده های هفت گانه پارتها انتخاب میشد.

انتخابات در فضای آزاد

با تشریفات بسیار ساده آشکارا و بطور مستقیم سالیانه يك بار صورت
میکرفت. نظارت و شهادت خدای بزرگ را در موقع انجام این وظیفه ملی هر
يك از اعضاء مجمع بالمحس و البیان پذیرفته و قلباً و روحاً ایمان داشتند.
هر يك از اعضاء مجمع ملی - که علی الاصل و بنا بر مراسم دیرینه خود
منتخب عشیره یا قبیله یا طایفه یا خانواده بودند - باید واجد تمام صفات و خصائص
و شرایط نامبرده در بالا بوده باشند.

مطابق يك سنت باستانی هر يك از انتخاب کنندگان میبایستی قبل از
ورود بمجمع خود را از هر گونه آلاش درونی و بیرونی پاك و خویشتن را بر
طنق آئین مقدس آریایی از هر حیث جسماً و روحاً آراسته و پاکیزه نموده
باشد؛ و نیز میبایستی گزارش جریان امور حوزه انتخابیه خود را با توضیح کافی
و تقدیم دلائل و مدارک قطعی، برش شورای دائمی بزرگان پارتها برسانند،
و در حضور شورای برآستی و وفا داری و جوانمردی و اطاعت صمیمانه از آئین
و سنن باستانی پارتها سوگند یاد کند.

طرز رسیدگی و محاکمه

آن گزارش و این سوگند در جلسه رسمی شوری و در غیاب بعضی
ذینفع مورد رسیدگی واقع میشد. اگر راستی گفتار و درستی کردار آن شخص
مورد تصدیق شوری واقع میگردد به مجمع ملی هدایت و دعوت میشد.
و اگر فرضاً بازرسان پنهانی شوری که اکثر اوقات از همان اعضای شورائی
دائمی و منتخب مجمع ملی تشکیل شده بودند و موافق آئین باستانی هخامنشی
«چشم و گوش» شاهنشاه نامیده میشد.

بر اثر تحقیقات و تحقیقات مخفیانه، که در طی سال گذشته انجام پذیر
بود در گزارش و سوگند او مختصر تردینی حاصل مینمودند. بلافاصله بعضی
را در جلسه رسمی شوری مورد طرح و مذاکره قرار میدادند. درین مورد
جلسه شوری بطور فوق العاده و با حضور همه کارمندان و بازرسان و چند نفر
دیگر از معرین و محترمین پارتها بعدد متنسوی از نظر طرفداری و جانبداری
از خلافکار و از نظر دشمنی و کینه ورزی نسبت باو تشکیل میشد.

اگر در جلسه رسمی شوری بعد از بازرسی آشکار و تحقیق عمیق از بازرسان
و مشورت دقیقانه و صمیمانه بزه کاری و دروغگویی او مسلم و محقق تشخیص
داده میشد بلا درنگ حکم مجازات آن «گناهکار دروغگو» را صادر
بلافاصله در مقابل تمام اعضای مجمع ملی مجری مینمودند و الا یعنی در صورتیکه

اساساً غفلت یا خطا یا خلاف یا گناه بزرگ «دروغگویی» منم را از روی نادانی
یا اشتباه یا فرضاً هوسرانی بی موقع و بدون سوء نیت تشعیش داده و مخصوصاً
در دروغ یا «گناه بزرگ» او سابقه سوئی در دست نداشتند، برائت منم
اعلام نموده؛ و باتدکار مقررات مجازات طبق سنن باستانی برای دروغگو
در مرتبه دوم صراحتاً و آشکاراً جار میزدند که اگر بار دیگر مختصر سخن
یا خلاف یا خدای ناکرده کوچکترین و بیپوده ترین دروغ از او بینند

بشنوند | شورای دائمی حکم اعدام او را صادر و بلافاصله اجری
شواهد شد.

انتخاب رئیس جمهور

پس از انجام تشریفات رسیدگی این سوگند - که بفرموده مستشرق عالیتقدر
مشهور فرانسیس هوارت شاید پیش از دوسه بار در تمام دوره تاریخ پارتها
تکرار نشده است - انتخاب رئیس یا شاهنشاه - بطوریکه در بالا اشاره کردم
فصلی آزاد و یک جلسه در ملاء عام، مقابل چشم همه رؤسا و بزرگان و
از بین اعضای منتخبه مجلس ملی، تقریباً باتفاق آراء
سورت میگرفت.

نخستین وظیفه این سرپرست دلسوز - این شاهنشاه جوان مرد عدالت
گستر یا این رئیس جمهور محبوب (که در آن عصر از روی اصول طبیعی
قواعد و سنن باستانی و از نظر پاداش خدمتگزاری و جانبازی او - و در
چندین قرن بعد بحکم ان اگر مکم عبدالله اتمیکم - انتخاب و باین مقام بزرگ
وست عالی نمایندگی و پیشوائی ملت) رسیده بود این بود که با توجه به
فطرت و شهادت «خدای بزرگ» در حضور مجمع ملی، در مقابل نظر ملت،
سوگندی وفاداری در حفظ و اجرای قوانین و آئین باستانی پادشاه نموده
و سپس بانجام تکالیف مخصوصه و وظائف محوله از طرف مجمع ملی مبادرت
و شغال و رزده

تقدیه استاد نلدکه

آقای پیشه‌وری - پرفسور نلدکه علامه تحریر و مستشرق شهر
آسانی - که بتصدیق دوست و دشمن از نظر تدبیر و تبحر و تخصص در تاریخ
مدن یونان و علوم و السنه شرقیه (مرده وزند) در ردیف اجله علما و اعظم
نشمندان بزرگ و بالاخره در زمره «فاخر عالیتقدر تمدن معاصر بشمار میرود - همان

استاد بزرگواریکه مورد آنهمه تجلیل واحترام مرحوم حسن پیرنیا واقع شده)

۱- مرحوم پیرنیا بتصدیق علم و فضیلتی واقعی کشور نه آن فضیلتی می توان
و معرفت نه آن ادبای مادی زشتخوی وی آبرو مند نه آن علامه های بیسواد
دروشگون که همه ساله بنام فضل فروشی بابکامال وقاحت و بیشرمی از خزا
بیاد رفت این کشور ستم دیده، مبالغ هنگفتی، بمنابین مختلفه گاهی باخبر
قهر و گهی با تازو کرشمه و هر چند صیاحی بعنوان تصحیح یکی از کتب قد
مانند دیوان شواجه که نسخه اصلی آنرا نیز با ترویر و نیرنگ از قید ستم
دانشمند آزاد منش خلغانی علیه الرحمه موقفا بر رسم عاریت گرفته و در امان
خیانت نموده، وبدون اجازت و رضایت آن مرحوم بای ذوقی مخصوص واغلا
عجیب و هتک احترام آن آزاد مرد خده سنگزار فرهنگ تجدید طبع نموده
و باین بهانه نامهای خود را در محافل سرزبانها انداخته و شهرتی برای
خود و همکاران مکار فراهم و تحصیل نموده و ضمناً در مقدمه بیست و نهم
بر از طمطراق و وطنشنه، از علامه بحریر رسید الاحرار «سیاستمداران ایران»
شرح مشعبی تمجید نموده با از ممان رفیق شفیق، همان عیار مکار، که بنام تنظیم فهرست
خودی بکتابخانه مجلس شوری انداخته و متجاوز از ۶۰ نسخه از نسخ گریبای
تقریباً منحصر بفرد کتب قدیمه را با امانت و مهر و علامه مخصوصه کتابخانه
مشهورانه سرقت کرده، و بعداً با تداوم عقلانی و وسائل عملی جبراً و عنفاً از او
مبگیرند - یعنی هسات ناسید محافظه کار که همواره از قدیم در دامن
دشمنان ایران بزرگ و تربیت شده و امروزه هم بنام «ذخیره ملی» در مه
آزادی جهان برای روزهای تاریک آینده ایران محافظت و مراقبت میشود
تعریف و توصیف و سیاستگرایی مینابد که او هم در مقابل معارضه مثل نبود
و در ظاهر کتاب خود از آن رفیق مهربان «دزد عیار» کارمند بیوسنه فرهنگستان
یا عضو افتخاری انجمن فرهنگی شوروی و ایران تمجید و شکرگزاری
میکند ! !

مکرر در مکرر بگفته و نوشته استاد نند که استاد جسته و فرموده آن
علم بزرگوار را حجت قاطع میدانند - این استاد عالیقدر در کتاب معروف
خود تاریخ باستانی ایران - با وجود بیمبری مخصوصی که از فرط علاقه
شدن یونانی نسبت با ایران هخامنشی نشان داده، در يك مورد بخصوص قضاوت
مردم و غیر منصفانه در موضوع سیرقه قرائی تاریخ ترقی بشریت با فرض
موقبت شاهنشاه خشایارشا نموده است ؟ در بابان فصل مربوط بدوره هارتیا
چنین اظهار عقیده میکنند :

« من هر موقع خود را در مقابل سادگی و عظمت ملی این جمهوریت
«در اکتوب» و طبیعی قرار میدهم، و جریان سهل و ممتنع تشکیلات آنرا از فرط
سادگی و طبیعی در تاریخ شرق و غرب بی نظیر مینگرم، و متوجه میشوم، که
رمز موفقیت این جمهوریت طبیعی از طرفی در خصائص ذاتی آن مردم راستگو
و درستکار بوده است، و از طرف دیگر در علاقتی شدید و تعصب عجیب و
روح صمیمیت خلل ناپذیر آنان در حفظ اساس قومیت و ارکان ملیت خود
(این و سنن باستانی) و بالاخره اجرای صمیمانه مقررات مجلس ملی سالیانه
در مورد مجازات بیرحمانه تبه کاران و پاداش بزرگ خدمتگزاران
است از اعماق قلب و روحم بر ارواح مقدسه این فرزندان غیر متمدن (!)
تقریباً منحصر بفرد کتب قدیمه را با امانت و مهر و علامه مخصوصه کتابخانه
مشهورانه سرقت کرده، و بعداً با تداوم عقلانی و وسائل عملی جبراً و عنفاً از او
مبگیرند - یعنی هسات ناسید محافظه کار که همواره از قدیم در دامن
دشمنان ایران بزرگ و تربیت شده و امروزه هم بنام «ذخیره ملی» در مه
آزادی جهان برای روزهای تاریک آینده ایران محافظت و مراقبت میشود
تعریف و توصیف و سیاستگرایی مینابد که او هم در مقابل معارضه مثل نبود
و در ظاهر کتاب خود از آن رفیق مهربان «دزد عیار» کارمند بیوسنه فرهنگستان
یا عضو افتخاری انجمن فرهنگی شوروی و ایران تمجید و شکرگزاری
میکند ! !

آقای پیشه‌وری - ملاحظه میفرمائید آنطور برده تشکیل حکومت
و بالاخره مرحوم پیرنیا که بتصدیق فضیلت گمنا کشور - علاوه بر اینکه
اعظم رجال شرافتمند و سیاستمدار ایران دوست بشمار میبود در کتاب
گرافتها و بیستایی که محققاً مانند آن از نیم قرن قبل بزبان فارسی فصیح
استدلال و منطق قوی و معاکمه تاریخی و ذکر دلائل و مدارک مثبت موافق
روش نوین و سبک جدید تاریخ نویسی غرب منتشر نشده و بر اثر این خدمت
بزرگ نام نامی خود را بیادگار گذارده است»

ملی و انتخابات آزاد در نزد نیاگان شرافتمند و سعادتمند ما و این است نتیجه
فضاوت تاریخی دوهزار سال بعد ۰۰۰۱۱

اینک در سطور زیر نیز شمای از جریان انتخابات آزاد فرزندان
آن رادمردان را بعد از دوهزار سال و در مرکز ایران ملاحظه خواهید فرمود
و البته با توجه باوضاع جهان امروزه قضاوت خواهید کرد.

ولیکن قبلاً اجازه فرمایید من در ایفای تمهیدی که فوقاً نموده ام
تاریخ معاصر نیز مثال کوچکی برای اثبات نظر خود ذکر و سپس با
مطلب برگردم.

۲- در تاریخ معاصر امثله فراوانی از ملل مستقله یا تحت الحمایه
نظر دارم که از جنبه مثبت تاریخ هر یک نمونه بارز و نشانه درخشانی است
از عشق بآزادی و علاقمندی به استقلال و حفظ اصول و سنن و از جنبه منفی درست
نقطه مقابل بوده یعنی با فقدان یکی از ارکان کاخ استقلال و آزادی اساس
بنیان قومیت آن متزلزل و ویران گشته است.

اگر عجبک بغواهم بتوضیح و تشریح علل اصلی کامرانی و موفقیت فریبه خداداده، و تسبیح فلسوفانه مخصوص بقود، تجزیه و تحلیل نموده،
تاریخچاری و بدبختی، یکی از آن اقوام - مثلاً بلغارها یا هندوها (نقطه مقابل و از برای هر یک از آنها یک رشته علل اساسی، خواه از جنبه داخلی، یا از نظر
آنها) - پیردازم، بیم دارم رشته کلام بدر از کشیده شود و شما - خواننده سیاست خارجی ذکر کرده، و بالاخره با تأسفات بسیار و ناله های جانسوز که
گراهی را خسته و فرسوده کند.

اما بایستعال از لحاظ تمقیب رشته استدلال خود و اثبات نکات مهم
مذکوره در فوق ناچارم توجه دقت را بتاریخ قرن نوزدهم (خاصه قسمت جنوب
شرقی اروپا از نظر مثبت و شرق وسطی و مرکزی از نظر منفی) معطوف و طبع نظر از سیاست استعماری و روح جهانگیری - که نتیجه مستقیم سیستم اقتصادی
ساخته و بادآوری نمایم:

با وجود اخلافات فاحشی که از لحاظ چندی بین دنیای دوهزار سال جهانگیری است پیرم و مروت و وحشیان خونخوار بیعاطفه و وحیت است - و این
قبل با عصر کمونی موجود است، این نکته اساسی شهادت تاریخ بتحقیق بیوسا خود در حقیقت یگانه علت غائی بدبختی و بیچارگی هندی بشمار می آید؛
که هر جامعه مطابق مقتضیات زمان خود مری و معجز نکرده، و به حقایق حیوانی از یک طرف عدم رعایت مقتضیات زمان و از طرف دیگر انقمار و انهماک

زمان و روز خود یا حفظ اصول و سنن باستانی ایمان نیاورد، دیر باز و بدبختی
موس اجتماع بشریت - که مانند نوامیس طبیعت لایتغیر است - از عرصه وجود
ناپدید میشود.

و بایستعال نباید از نظر دور داشت که علمای علم الاجتماع متفقاً رعایت
اصل «مقتضیات زمان» را یگانه شرط اعظم موفقیت در بقا و حیات اقوام و ملل
شماره اند - یک نظر اجمالی بروزگار مرگبار برادران آریسانی ما در
هندوستان این حقیقت را مانند خورشید درخشان جلوه گر میسازد -

و در دورانت امریکائی - فیلسوف بزرگوار و مسوخ نامدار - که حقاً
یکی از بزرگترین مفاخر تمدن نیم کره غربی است و فوقاً بدان اشاره کرده ام در کتاب
که نظیر بلکه بی نظیر خود «اختناق هندوستان» در ضمن ذکر یک سلسله جنایات
بزرگه انداز و باور نکرده، و تشریح جرائم و فجایع و وحشیانه ناگفتنی، که قلم از
توضیح آن شرم دارد و در هیچ عصری از اعصار ظلمانی تاریخ بشریت نشان
داده نشده - و خود شخصاً بنوان ناظر حساس، یا شاهد باشرف و بیطرفی فضا یا را با
موفقیت فریبه خداداده، و تسبیح فلسوفانه مخصوص بقود، تجزیه و تحلیل نموده،
تاریخچاری و بدبختی، یکی از آن اقوام - مثلاً بلغارها یا هندوها (نقطه مقابل و از برای هر یک از آنها یک رشته علل اساسی، خواه از جنبه داخلی، یا از نظر
آنها) - پیردازم، بیم دارم رشته کلام بدر از کشیده شود و شما - خواننده سیاست خارجی ذکر کرده، و بالاخره با تأسفات بسیار و ناله های جانسوز که
گراهی را خسته و فرسوده کند.

اما بایستعال از لحاظ تمقیب رشته استدلال خود و اثبات نکات مهم
مذکوره در فوق ناچارم توجه دقت را بتاریخ قرن نوزدهم (خاصه قسمت جنوب
شرقی اروپا از نظر مثبت و شرق وسطی و مرکزی از نظر منفی) معطوف و طبع نظر از سیاست استعماری و روح جهانگیری - که نتیجه مستقیم سیستم اقتصادی
ساخته و بادآوری نمایم:

در نگهداری و پاسبانی آیین و سنن باستانی است که از حد اعتدال و عقلا خارج شده، و در برارای از قبائل و طوایف هندی از نظر رسوخ عادات دیر
بمرحله جنون رسیده، و بطوری در اعماق و زوایای روح اکثریت این از
بردیاری آزار نفوذ و رسوخ پیدا کرده است که بکلی رعایت و اجرای
مهم دیگر اجتماعی را که ضامن و حافظ بقای اقوام و ملل امروزه شناخته
میشود از یاد برده است

بنابراین ملاحظه میفرمائید اگر باستانی آیین و سنن معدومه باستان
موجب بقا و شرط حیوة يك قوم شناخته شده و امروزه اساساً از لحاظ علم
جزء از كان قومیت يك ملت تلقی میشود. قرضاً همانطور که بلغارها در قرن
نوزدهم - بشرحی که در تاریخ مذکور است - با تکیه بر مسائل نژادی و مقرر
مذهبی و مراسم و آداب قدیمی دوره استقلال خود قیام نموده، و از موقی
ضعیف امپراطوری عثمانی بر اهنیائی و مساعدت در برار تزاری استفاده کرده
استقلال و آزادی از کف رفته خود را با جانبازیهای غیورانه بچنگ آورده
رعایت مقتضیات زمان نیز بهمان درجه و شدت، در بقای حیوة يك قوم تاثر کرده
دارد بطوریکه عدم رعایت مقتضیات زمان - بشرحی که در بالا گفته شد - موجب
بدبختی و اسارت هندوها گردیده است.

بنابراین حفظ آیین و سنن باستانی - یعنی «یعنی اصول مسلمة اجتماعی»
رعایت مقتضیات زمان دو بنیان بقا هر ملت شناخته شده و این دور کنز که
قومیت ملازمه تام با یکدیگر دارد بقسمی که فقدان هر يك از آنها موجب
ویرانی کاخ قومیت و زوال ملت میگردد.

نظری با انتخابات دوره ۱۳ تهران

آقای پیشه‌وری - حالا رسیدیم باصل موضوع و اینک ملاحظه میفرمائید
دقایق تحصیل کرده و ورزیده (۱) شما و من چگونه نسبت با اساس قومیت ملت
ایران - درین موقع خطیر - خدمت کردند. ۱۱

و مقتضیات زمان را نیز رعایت فرمودند.

درین روزها انتخابات با بخت شاهنشاهی (۱) با مرکز نقل احزاب سیاسی
یا منبع طبقات منوره از دانشمندان و روشن فکران و بالاخره مرکز نهضت
کارگران و رنجبران (۱) خانمه یافته، و چشم انتظار همه ملت نتیجه آن دوخته
شده است! اینک چند روزی پیش نیست که قرائت آراء شروع شده است!
اماید بختانه از قرائت همین مختصر رأی (نیم عشار از کیه ۱۷۴۵ رأی شهر و حومه)
حکم ضرب انشل معروف «مشت نمونه خروار است» بنظر من مطلب معلوم
نتیجه آشکار شده است.

این نتیجه افتضاح او انتخابات تهران - آنهم در مقابل انتظار خیره
بر یازان دشمنان ایران - با آنچه قضیحت و شمت و رسوائی و بی آبرویی -
در نزد خردمندان و وطن پرستان در حکم اعلان شکست احزاب سیاسی
آزادبخواهان تلقی میشود. و این ناچیز از دو ماه پیش بلکه از دو ماه و نیم
قبل وقوع چنین شکست مقتضعانه را پیش بینی کردم، و صریحاً مسئولیت عظیم
این بدبختی بزرگ را در قسمت اعظم یعنی سه چهارم آن متوجه برادران مسلکی
بودن قرار داده، و قسمت چهارم را حقاً و عدلاً متوجه تمام ملیون و آزادبخواهان
تهران نمودم.

(تشریح این تقسیم مسئولیت با توجه به تشکیلات ظاهری و نوع معنوی
خارجی رقای شما در سطور زیر بعمل خواهد آمد؛ و بر شما و دیگران ثابت
خواهد شد که در نگارنده نظری جز کشف حقیقت و خدمت بتاریخ
آزادی نتوان یافت.)

بطوریکه فوقاً اشاره کردم در نامه ای که در عشار اول آبانماه گذشته
بذکر عزیز خودمان نوشتم صریحاً خاطر نشان نمودم و معصوماً خوب

بیاد دارم که در آن نامه بفرموده این بزرگ استناد هست و بتصور اینکه آقا
 دکتر که امروزه ارزشته تحصیلی و فن نخه صبی خود دست کشیده، و برا
 محبس رضاخانی وارد میدان مبارزه سیاسی گشته و نه فقط خود را شیفته آزاد
 دانسته بلکه علناً در جامعه از هم در رفته مایل ط یا صواب متهم و مشتبه به پیرو
 از مرام مقدس آت بیامبر بزرگوار قرب بیستم شده است - لا اقل بدر
 ابتدای شاگردان حساس و با ایمان آن مکتب بزرگ خلوص نیت و صمیمیت
 و صداقت دارد و از اصول مقدسه آن مرام منحرف نمیشود - کلام آن بیست
 فداکار را برای تذکار دکتر نگاشتم:

عقیده لنین بزرگ (۱)

از مقدمه غلط، انتظار نتیجه صحیح داشتن، بود خاک در دیده نباشن
 «آن سوسیالیست بی هدف یا آن کمونیست بی عقیده که هر روز در پناه مسک
 شان لاتانی رنگارنگ دروغین رنگ مسلک امروز خود را بوقلمون وار، بصو
 دست یافتن باقتدار، و توهم لیل بمقام قدرت و حکومت تغییر مبدهد، و
 چندی پادشمن جدی مسلک اختیاری خود مدارا و سازش میکند؛ باید مطمئن
 باشد که نه در جرگه انقلابیون مقامی دارد و نه در صف ارتجاعیون منزلی
 خواهد داشت و بالاخره کار آن گمراه ستمکار، آن نیرنگباز تبه کار بیجانی
 خواهد رسید که در جاهای بر از گمراهی و سبه کاری و منجلا بی بر از شهون
 و خود پسندی که خود از فرط حرص و ولع ابلهانه برای خویشتن ساخته و پرداخته
 فرو خواهد رفت و اثری در جامعه جز شمت و لعنت بیادگسار باقی
 نخواهد گذارد.»

آقای دکتر بنامه دوستانه این ناچیز پاسخی نداد و اصلا هم چنین
 ۱- بروز نامه جرگه منطبقه سویس مراجعه شود

نظاری نیرفت؛ زیرا دکتر چنان دروغهای انتخبات گرفتار، و قدری در
 جاز و خجال بازار خرید و فروش و معاوضه و مبادله رأی مستغرق مذاکره و
 مجادله شده بود، و چنان رتبه بلند بایه خود را در قله شامخ موقفت و کالت متین
 و مستحکم پنداشته و مستعز و مستعز و مظهریت نخستین بایه وزارت گشته بود، که قهرآ
 و مایه متابتد کرات دوستانه، و نامه های صمیمانه آزاد بخوانان امثال این ناتوان
 توجه و احتشامی نداشت!

اما در عین حال از مایندگان خدا (!) - رفقای با وفا که پناه و تکیه گاهی
 جز احساسات ملی نداشتیم - و علناً با طبقه حاکمه از صدر تا ذیل در زد و خورد

بوده، و سالیان دراز یعنی از ۲۹۹ تا ۳۲۲، بشهادت تاریخ، چه باید و پسر
 و چه با تمام وزیران و خدمتگزاران و دروغیمان دوره اختناق ایران علناً و آشکارا
 در جنگ و گریز و نبرد و ستیز بوده، و آنی ازین وظیفه ملی غفلت نکرده،
 و بادشمنان تاریخی ایران نیز در هیچ موقع و با هیچ قیستی آشنائی و نزدیکی
 نکرده، و همواره مانند کوه مستقر و مستقیم در مقابل تمام نیرنگها و بلاها
 ایستادگی و یافشاری نموده، و همیشه خود را برای خدمتگزاری در چنین روزی -
 چنین فرصت خداداده ای - ذخیره و آماده نگاه داشته ایم - از ما گروه بینوایان
 و ناتوان جز شکستباری و بردباری و جز ادای تکالیف وجدانی با وجود مشاهده
 این همه خلاف وجدان و خیانت بمسلك و ایمان - کاری ساخته نبود!

بهین نظر و بهین ملاحظات ماروش دیرین خود را تغییر نداده بتعهدات
 اخلاقی خود کاملاً وفا نموده، و مطابق دستورهای رهبران آزادی جهان روز
 بروز حرارتیمان بیشتر و فعالیتیمان فزون تر میگردد.
 اما هزار افسوس - بحکم اثر ضمیمی یا اثر وضعی که در دل هر گفتار و نهاد هر
 کرداری در طبیعت نهفته و مکتوم قرار داده شده در عین حال بدیده خرمندان

و صاحب نظران روشن است؛ از طرف رفقا و روش کار رفقای شما و دکتر (اختصاصاً) آثاری مترتب و مشهور گردید که نتیجه آن از همان روزها نخستین در نظر ارباب اطلاع و آزادخواهان صمیمی روشن و در نظر عامی هم بداز اندک مدتی آشکار شد.

بدین نظرین که بدو آرام آرام از گوشه و کنار، آثار اشتباه باتبه کار شده، دقت بطور غیر مترقب و مرموز، بهم جوش خورده و متصل گشته، و یک طبقه نمایان گشت و کم کم رفقا، در محافل خصوصی، به مدیکر تضاد مسلک «مقدس نظم و یک صفت محکم و متحدی تشکیل داده، و بایک ممانت و انتظام شکفت و تبیین گفتار آتشین دکتر را بار بار مشوش و کردار زشتش گوشزد میکردند تا کبری بغتة صفت روشنفکران و آزادیخواهان تعرض و حمله شدیدی سپس آهسته آهسته ملاقات و زبوند دکتر را با آن حضرت اشرف (شاگرد آغاز کردند.

فعال و منشی زبردست مکتب استبداد) با آن مجتکر بی شرف خونخوار دهن هجوم ناگهانی و این حمله بی سابقه، بقدری باشندت و بیرحمی شروع و تعقیب مجامع خاص زیانزد گردید، و بالاخره جسته جسته مطلب، بدو بطور استفسار، که در همان مرحله اول، در ارکان صفوف متشتت و سست پایه آزادیخواهان انگاری و بعداً بشرح و تفصیلی شکفت انگیز در بعضی از جرایم بوجه طبقات مختلف عقیده روشنفکران، رخنه و شکاف بزرگی ایجاد نمود.

و برخی از مجامع انتخابید که هر دور شته بهر گزیر خواران دوره دبکتانوری درین موقع افق انتخابات تیره و تاریک شد - : باران دشمنان و ناسزا مربوط و متصل میشد - مطرح مذاکره و مورد مباحثه و مناقشه همگانی و این گوی بازیدن گرفت؛ تکرک ملامت و شهاب تهمت از هر سو بسرور و برتاب شد تا اینکه قضیه دقت بنا بر دستور و اشاره مقامات مرموزی آشکار شد. در مجامع و مساجد احکام تحریم و تکفیر صادر گردید - در بالای منابر و کوس رسوائی ما بر سر هر بازار نواخته شد !!!

ازین موقع بحرانی، دشمنان آزادی، بشو اتم و اکمل استفاده کردند و میادین و معابر از طرف خطبای بیسواد نوظهور، مأمور مزدور بیگانه، و دشمن هشیار بوده بیدار شدند و بنا بر دستور همان مقام مرموز این فرصت غیر مترقبه کی ایران یلادیده، نام برده و زبان زده شدیم.

را بطور فوق العاده غنیمت شمردند.

با همه این احوال و با تمام شدت این حملات مرتجعانه، چون بنیان این صفوف شکسته طبقات مختلفه تهران - که در تمام دوره قلندری و خودیجات خائفانه، بر اثر تحریک دشمنان آزادی و اساساً از روی اغراض پست سری آن دیوانه طماع، فزازی - آن پهلوان خبیث شب بازی - سرشکسته ضافع مادی طبقات و افراد مختلف عقیده، و نمایان المنفعه، صورت پذیر شده و توسری خورده، پراکنده و رشته ارتباط افرادشان از هم گسسته و در افق با شیب بود، و البت در مقابل یک طبقه متفق الکلمه و مشترک المنفعه (که با ایمان بر شور شده بودند؛ از آن میچند بی ایمان تا آن مقاطعه کار بی وجدان؛ از آن تاجر سفته احساسات پاک اقیام مینمودند) نمیتوانست مقاومت نماید - بحکم ناموس باز بی اعتبار تا آن محکتر خیر به سازمکار؛ از آن سر لشکر ملاک غدار تا آن دکتر جنایع - موقع بسیار مناسب بنظر میرسید تا در اجرای آن نقشه ملی وطن ریزه خوارخوان «پرورش افکار» از آن نماینده تحمیلی و مغرور دوره گذشته تا آن رستانه - که از دیر زمانی با خون جگر، و هزاران زحمت و هشت فراوان، از روی

مرکز تجمع نموده و بایکدیگر آمیختند و برای نجات خود در ظل نجات ایران
ت و مجاهدات نمایند.

در چنین موقع خطیر و باریکی - در مقابل تشنجات عظیم دنیای آشفته
و در مواجهه با ارتش بیگانه - که نگاه پر نخوت و تحقیر آمیز هر يك از
فرزندان در نظر وطن پرستان، بمنزله تازیانه عبرت، با حکم حلقه از حلقات
تجزیه اسارت است - ما هم آن نقشه زبرینه و این منظور مقدس ملی را عملی
نموده، و موجودیت ملی خود را بگیتی ثابت و آشکار ساخته، و مانند سایر ملل
زنده، آزادی سیاسی و اقتصادی خود را از هر خطر و دستبردی تأمین نموده، و
مهمان فداکارها و بدبختیهای خود را در موقع مقتضی وصول نموده و در شاهراه
شدن و ترقی ملل مثل گذشته پیشقدم شویم

اینک اگر من بخواهم بر عایت منطقی و رشته کلام وارد این مبحث
شوم و اهمیت قطعی و ضرورت فوری تشکیل یک مرکز قتل ملی (یک مظهر
واقعی از تمایلات حقیقی و احتیاجات واقعی و آمال مقدسه اکثریت جامعه
ایرانی) یعنی یک حزب بزرگ سیاسی و اقتصادی (بمعنای خاص و اروپائی) تشریح
و با استدلالات علمی و عقلمانه ثابت نمایم، حقیقه مثنوی هفتاد من کاغذ شود؛ و آقا باید
یک کتاب بنویسم؛ در صورتیکه بنظر من این موضوع امروزه الفیاء مکتب
آزادی و از بدیهیات مسلمة اولیه شمرده میشود؛ زیرا آزادی بدون حکومت ملی و
حکومت ملی بدون مجلس شورای ملی و مجلس شورای ملی بدون احزاب سیاسی
اقتصادی یعنی: شیمی دم و سوراخکم، یعنی وضع حاضر این کشور بلا دیده !! یا
اسارت و تفسیر دیگر: تأمین سعادت و ترقی هر جامعه ای (که نتیجه مستقیم
معنای واقعی آزادی است) اصولاً و عملاً امکان پذیر نمیشود مگر بوسیله
حکومت ملی. و این حکومت ملی (یعنی حاکمیت مطلق ملت) از لحاظ امکان
شرکت عملی افراد در تعیین سرنوشت و ترسیم روش زندگانی جامعه وقتی
عملاً امکان پذیر میشود، که نمایندگان واقعی، و برگزیدگان حقیقی طبقات

خلوص نیت و ایمان، برای علاج دردهای بیدرمان، عاجزانه فجزه تنظیم و ترسیم
شده بود، و با تمام بزرگان و سران آزادخواهان تهران، در خصوص اجراء
آن نقشه مشورت و مصلحت بینی شده، و همگی لزوم و اهمیت و فوریت آن را تصدیق
و قبول نموده بودند اقدام قطعی و باین همه فرق و احزاب رنگارنگ فقط
لای آزادی و پرچم سدرنگ ایران با حفظ اصول قومیت و آداب و سنن ملل
ایرانی جمع شده و با همت جوانمردانه مجاهدت نمود.

لزوم تشکیل یک مرکز قتل ملی

منظور اساسی این بود، در همین موقع بحرانی که آثار عقب نشینی
شکست قلمی آزادخواهان حقیقی نمایان شده، و هر دسته و هر گروهی، و هر فرقه
و هر حزبی، بلکه هر فردی از آزادخواهان با ایمان - اعم از عقلای مجرب قدیم
یا جوانان ناآزموده صمیمی - کندروها - تندروها - تک روها - انفرادی
اجتماعیون - سوسیالیست - مدره - یا کمونیست تازه بنوران رسیدم - همه و هر
منصفانه متوجه شده و فهمیده اند، که حیوة انفرادی هر يك يك و همچنان
حیوة اجتماعی ملت ایران در معرض مخاطره عظیم قرار گرفته
یگانه راه نجات و موفقیت ایران - همانطوریکه علمای علم الاجتماع
چندی قبلاً متفقاً راهنمایی نموده و آزادخواهان ملل راقیه
و رهبران فداکار ایرانی، سابقاً عمل نموده اند - فقط و فقط در اتحاد خلل ناپذیر
واقعی، و صمیمیت معنوی و یگانگی همه آزادخواهان يك با ایمان و تشکیل
یک حزب سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بزرگ، یک مرکز قتل آبرومند
که از هر رنگ و الایشی پیراسته، و تنها بزرگ ملیت ایرانی آرایش شده باشد
میباشد بطوریکه تمام افراد يك رنگ رو و تمام دسته های کوچک و بزرگ
مردمان خوب، و جوانان حساس، و روشنفکران ایران نوست، که امروزه
ناچاری و بریشان خیالی در دوسه حزب بدنام و غیر ملی عضویت پیدا کرده اند
بشرط احراز صلاحیت اخلاقی - تحت لوی آزادی و ایران درستی در يك

مختلفه جامعه متفقاً در يك مركز، يا مجمع و مجلس عمومی جمع شده، و در امور مربوط بجامعه مشورت نموده، و مصلحت‌بینی کرده؛ و این مرکز عمومی مجلس شورایی است. که در واقع و حقیقت مظهر تام العیار ملت است. وقتی حقیقتاً عملاً مجلس ملی نامیده میشود که از نمایندگان طبقات مختلفه جامعه متجانسه تاکنون دارای منافع متضاد میباشد. تشکیل شده باشد و بالاخره هر يك از این طبقات که عبارت از یکمده افراد متفق العقیده و مشترك المنافع میباشد وقتی میتواند بحفظ آزادی، و تأمین منافع مادی افراد خود موفق شود که دارای تشکیلات مخصوصه بوده، و نمایندگانی بجمع بامجلس شورایی گسیل دارد، و بالتبیین و نتیجه در يك جامعه نه تشکیلات طبقاتی موجود بود (یعنی احزاب سیاسی اقتصادی) و نه در اقلیت حاکیه آن تقوی و فضیلت حکمفرما باشد علی القطع عدالت اجتماعی (بعد اقل مایقنع به که لازمه بقای هر جامعه است) در آن بوجود نمی آید، و بالتبیین بنیان زندگی اکثریت یعنی آزادی از میان میرود، و جامعه بطور کلی به فنا و اسارت سوق داده میشود.

بنابر این بطور خلاصه و بشهادت زندگی امروزه ملل زنده هیچ جامعه عمومی موفق بحفظ و تأمین سعادت و ترقی خود نمیشود مگر تحت لوای تشکیلات مخصوصه اعم از طبقاتی یا صنفی؛ و این فقدان تشکیلات - با توجه باوضاع حاضره گیتی و سیر ترقی و آزادی ملل تا این درجه اهمیت پیدا نموده که اساس حیویه جامعه را تهدید به بندگی و بردگی مینماید؛ همچنانکه اگر منصفانه و بیطرفانه و بادوربین حقیقت‌نما بحال پرملاک اکثریت این ملت بخت برگشته توجه کنید، بطور آشکار حلقه های زنجیر مذلت و اسارت را با چنگالهای خونین مشاهده میفرمائید !!

آثار و نتایج شکست

آقای پیشه‌وری :

اما هزار افسوس - هزار دریغ !

این فرصت خدا ده از دست رفت و از لاف تیره این تهران مغرور نور

امیدی پدیدار نگشت :

و همانطور که دشمنان آزادی پیش‌بینی نموده و انتظار داشتند نه آن حملات خائنه مرتجعین نه آن ناسزاها و تهاجمات ابله‌سازانه متدیپین، نه آن نگاههای سر بازان امریکائی، و بالاخره نه آن تازیانه‌های غلامان هندی، هیچیک در ما یکمشت آزادیخواه گناهکار، مغرور و درستکار؛ اثری یسزا و پایدار نشود؛ از نخوت و غرور سران دروغی آزادی عزیزان بلاجهت - حجت‌مکانان چنان و محافظه‌کار ذره‌ای نکاست. هم چنین از شهوت و آز جوجه آزادی خواهان تازه بدوران رسیدند، و آتشین در تظاهرات و گفتار - ترسو و بزدل در عمل و کردار، جرقه‌ای خاموش نشده بلکه برعکس همان تهاجمات مقدسین دروغی

بازار، همان دشنامهای ناروای دولتیان و اطرافیان دربار، و بالاخره همان

علل و موجباتی که در زردر ملت زنده، هر محیط هوشیار - بر اثر شکست

سیاسی - وحدت و یکگانگی، صمیمیت و روحیه قوی ایجاد مینماید درین

تهران ویران شده، چنان نفاق و دورویی و تقلب و سوء ظن و بزدلی و خود

پسندی و هزاران مفاسد اخلاقی ناگهانی دیگر تولید کرد که باور کردنی

نیست؛ و تشریح آن عجالتاً جز خجالت و ننگ و رسوائی در تاریخ مشروطیت

سوم اثری باقی نخواهد گذارد - باین معنی که درست بخلاف آنچه که نزد

دوستان ایران انتظار میرفت - برخلاف جریان کلی سیر طبیعی تاریخ عمومی

قرن نوزدهم و ربع اولی قرن بیستم؛ مخالف آنچه که عقلا و صلحاء قوم فرموده و پیش بینی نموده و بالاخره عیناً معکوس آنچه که اصلاح طلبان به حرف و کم کار، یا منفی بافان بر مدعا و حرف درین دو ساله اخیر گفته و آرزو داشته و درخفا - زیر جلگی طرح ریزی کرده و تا درجه ای هم عمل کرده بودند بوقوع بیوست ۱۱

یعنی بقتله پرده افتاد و در مقابل چشمان خیره و دیدگان بهت زده این عقلا و صلحا (با اصطلاح شما و من) بجای یک مرغزار روشن و پر از گل و لاله یک جنگل تاریک پر از خارهای تیغ دار و حشرات گزرنده نمودار و نمایش داده شد.

تعجب نفرمائید اندکی تعمق بیطرفانه حقیقت قضیه را بر شما از آفتاب روشن تر خواهد ساخت.

این عقلاء مشهور (۱) اساساً در حسابهای اولیه خود دچار اشتباه عظیمی شده بودند چه که در محاسبه نخستین خود عوامل اصلی موفقیت را - خامه دو عامل مهم بزرگ، روحی و اخلاقی را که در واقع مبانی اساسی و ارکان بنیان هر انقلاب اجتماعی شناخته شده است بکلی فراموش نموده و ابدان محاسبه ساده خود منظور و محسوب نداشتند؛ این صلحاء جبان و محافظه کار فقط کلیات و سیر طبیعی تاریخ قرن اخیر را در نظر گرفته و تمام حرفها و تلاشها و کوششهای محرمانه و گاهی علنی خود را از روی حیران تاریخ و انطباق با اوضاع حاضر و سیر گردش حوادث امروزه گیتی قرار دادند و بالتبع محیط اجتماعی تهران را تابع حیران محیط اجتماعی فرضاً برلم و یا پاریس دانسته و بالاخره نظر بسوابق تاریخی حکم قطعی بموفقیت خود در انتصابات تهران و تشکیل یک مرکز سیاسی آبرومند داده بودند. غافلاً از آنکه بطوریکه مولوی معنوی فرموده :

کار با کانا قیاس از خود مگیرا در اینجا قیاس قیاس مع الفارق است

این رجال با کدامین حرف - این منفیون خیال باف که سرمایه و ذخیره جز انتقاد ندارند و از آفتاب جهانتاب ایران گرفته نامرئیت اقلیمی آنت، از کورش هخامنشی تارخای پهلوی، هر یک را بشرح خاص بی ارزش و بی عقیده و بیگانه و ... دانسته و هر یک را بازخم زبان و نیش های فراوان جریحه دار ساخته و تنها شخص شعبیض خود را وزیر باتدبیر و بالیدر نامندار و مردد از کار معرفی میکنند اینطور بیش خود حساب کرده بودند:

همانطور که شکست سیاسی جمهوری طلبان در ۸۵۳ یا شکست نظامی ۸۷۰ در فرانسه موجب افول ستاره اقبال ناپلئون سوم و طلوع خورشید جمهوری سوم گره گردید و انتقام سدان در مان گرفته شد -

همانطور که شکست سیاسی و نظامی آلمان در ۱۹۱۹ پس از مختصر تحول طبیعی موجب ظهور نازیسم و بروز یک سلسله تغییرات عظیم و بالتبع باعث نمایش یک روحیه قوی و عجیبی گشته، ولو در این باره هم در مبارزه با دنیای کابینتالیسم دچار عواقب وخیمه شکست نظامی گردد، علی الفطع بحکم نوامیس مقدسه طبیعت، و بحکم خصائل نژادی و غرائز فطری خود، بحیوة ملی شرافتمندانه - باز هم بعد از مختصر تحول و تغییری ادامه داده و دنیای فردا را در مقابل بکرشته نمایشهای شکست انگیز از لحاظ استقامت رأی و عظمت روح و ثبات فکر در پیشکار و فداکاری دچار بهت و حیرت قرار خواهد داد؛

و بالاخره چرا اقتدر دور بروید و بمسایگان نزدیک خود نگاه نکنیم؟ همانطور که بعد از شکست نظامی و سیاسی ژون تر کہا - در سخت تربیت دقایق تاریخی ترکیه مصطفی کمال با چند رفیق صدیق، مؤمن و فداکار - با فقدان تمام وسائل مادی و معنوی و وجود مشکلات لاینحل و موانع بسیار بزرگ از جمله ارتش بینگانه در سرتاسر ترکیه - در ظرف مدت کوتاهی فقط چند سال - که در تاریخ عمر ملل چند لحظه ای بیش نیست - ترکیه ای بوجود آورد که امروزه در مقابل نیرومندترین ملل عالم استقلال سیاسی خود را حفظ

ووادار با احترام کرده و بطوری در استقامت فکر و رزانت رأی و تأمین مصالح عمومی نباید

عالیه و منافع متصوره جدی و با فشاری بخرج میدهد که طرفین متخاصمین را

ناچار و ملزم با احترام و اگر ام خود کرده استند

همانطور ایران عزیز ما - صرف نظر از شکست نظامی افضاح آمیز

۲۹۹ و شکست سیاسی خجالت آور ۳۰۴ - بعد از شکست سیاسی و نظامی

شهریور ۳۲۰ - که در تمام ادوار تاریخ تاریخ ایران، از این شکست ننگ آورده

و دردناکتر سراغ نداریم - و مخصوصاً پس از شکست سیاسی ۲۵ شهریور

۳۲۰ - که آزاد بخوانان گناهکار بهترین و مناسبترین موقع و فرصت را برای

انجام کار از دست دادند و بالاخره پس از شکستهای سیاسی متوالی که از پیش

روزگشایش دوره ۱۳ تنبیه شروع شده و در تمام آن دوره سیاه دو ساله، شکستهای

آزاد بخوانان پی در پی ادامه داشته دوره ای که دنباله طبیعی رژیم وحشت و

اسارت دوره قلندری و خود سری و سیاه کاری بوده که از ۹۹ دشمنان تاریخی ایران

- مطابق اقرار بر سر میخ خودشان - خائنانه و ظالمانه بر ایرانیان بخت برگشته

تحمیل کرده بودند -

همانطور ایران بلادیده - و خاصه تهران نفرین شده - باید بنا بر روش

و گردش تاریخ عمومی در شهریور ۳۲۲ - از این همه شکستهای سیاسی و نظامی

خجالت آور پیروزمند و سر بلند بیرون آمده و موجودیت ملی خود را در این

موقع بحرانی و دنیای آشفته مادی بوسیله انتخاب نمایندگان دوره چهاردهم

پاتشکیل یک مرکز ثقل و یک مظهر تام المیار ملی - با اعلام و اثبات حصول

نژادی و خصائص اخلاقی باستانی و استعداد و هوش ذاتی بملل و دول گیتی

نشاند داده و عملاً حقانیت و مظلومیت دوره اسارت گذشته را ثابت نموده

و اینک استحقاق و لیاقت خود را برای زندگی شرافتمند آزاد - در مقابل

چشمات خیره دشمنان تاریخی - بمرحله ثبوت رسانیده و غرور و غرور

را لااقل همانند پاریس و فرانسه در ۹۲۴ یا برلین و آلمان در ۹۳۳ بدنیا

- عجب اشتباه عظیم - عجب غفلت و خطای بزرگ !!

- از پاریس و برلین بگذریم - از آن منابع فیاض تمدن و معرفت، از

آن مراکز درخشان فعالیت و صمیمیت - از آن کانونهای حرارت و وطن پرستی

بگذرد گذشتگی و فداکاری صرف نظر کنیم : زیرا بقول عرفاء «عالم باک

با کبره خاک» چه ارتباط و تناسبی است!

شما از آنجاها - از محیط اجتماعی آنجاهایی که هر یک بنا بر نظر

علم اجتماع یا فرموده علامه بزرگ امروزه «دکتر فروید» متناسب

از آن فطری و خصائل نژادی و موافق اصول و سنن باستانی خویش - بطرز

متنوع و نوع خاصی تظاهر و جلوه گیری میکنند ؛ و هر یک بر اثر خصوصیات

روحی، و تعلیمات اخلاقی، و مبانی فلسفی و ادبیات عالی، و بالاخره مطابق جریان

تاریخی تمدن و ترقی مخصوص بخود، انقلابهای اجتماعی خود را، در هر

دوره کوچکی یا انقلاب بزرگ بنوع آزادی حقیقی جامعه فرانسوی یا

آلمانی گامهای بلندی برداشته ، و امروزه عملاً - با وجود تحمل مصائب

عظیمه - هنوز در شاهراه ترقی بشریت پیروزمندانان پیشرو و پیش آهنگ

استند، صرف نظر کنید، و بیائید، مقایسه را منصفانه در محیط محدود و نسبتاً کوچک

برادران شرقی خود - ترکبها - که از جهات عدیده تا درجه مشابه با محیط

خودمان است، قرار دهید، و عمیقانه غوررسی کنید، و ببینید چه عواملی موجبات

موقیقت نهضت اخیر ترکبها را فراهم آورده است؟ کدام علل و جهاتی از نظر

حصول نژادی، یا از لحاظ تاریخی، یا از نظر فلسفی و اخلاقی، یا از جنبه مادی

در میان این قوم منکوب و مغلوب وجود داشته است که بر نژادمان تاریخ

درخشان مادی فلسفی ما - تعلیمات اخلاقی عقلی و ادبی ما و بالاخره منابع

فراوان ایران بلادیده ما برتری و رجحان داشته است که آن ملت کوچک را

باین زودی و باین خوبی، باین پایه رفعت و عظمت - احترام و اکرام میرد
که ملاحظه میفرمائید: ۰۰۰۰۰

نتیجه شکست

هرچند این مقایسه - اصولاً و اساساً - بنظر من صحیح نیست؛ و منطقاً قیاس قیاس مع الفارق است و از طرفی هم موقع امروزه که از مقام این مختصر بابتسب مقال در این زمینه و تشریح علل فقدان مبانی مفراتخیالات/تهران عمل شروع شده و انجمنها باخذ آراء اشغال ورزیده بودند مناسب بنظر نمیرسد، مع ذلك كله، از احاطه اینکه تا درجه بحقایق امور اشنا شد و بنوع غوغای جنون آمیز انتخابات باقیات شکست انگیز با آخرین درجه شدت و در قضاوت خودمان اشتباه نکنیم بنحو اختصار تذکار میبندیم: بشهادت تاریخ رسیده بود در هر مجلس خصوصی و هر مجلس عمومی در هر مسجد ترکیه جدید و تصدیق دوسه تن از محققان معاصر فرانسوی و انگلیسی - بهر معنی - در هر میدان و هر خیابان قریبادهای فضلاء (۱) نامدار و خطیاب کلی هیچیک از عوامل مذکور در فوق عامل اصلی موفقیت درین نهضت های سیار و نمره های کاندیداهای بیشمار (از هر گروه و هر صنف عظمت ترکیه نبوده است - یگانه عامل مهم و اساسی که ریشه نجات تر رفته و هر طبقه که فرض شود) با آسمان هفتم رسیده، گوش فرشتگان بالا از تجزیه و بنای موفقیت عظیم آنها امروزه ساخته و پرداخته نموده اند - از ساکنان مصیبت دیده تهران غفل و هوش را روده، اعلانات فقط و فقط عامل اخلاقی و روحی یعنی همان حسن نیت و صمیمیت و شجاعت کارکنان، بزرگ و کوچک؛ باشکال و تصاویر شکست انگیز (و در برخی با عشق پر شور وطن پرستی و فداکاری مصطفی کمال و چند تن رفیق شریف و قبیحه رنگ آمیزی شده و جملات مبتذله) درو و دیوار هر گنبد و معمور - و فداکار و فداکاران سران آزادیخواه ملت ترک بوده است که این گوشه و کنار را پر نقش و نگار ساخته بودند.

معجزه شکست انگیز را در مدت کوتاهی بدنیای آشفته و ما مردم بهتر نشان میدهد:

اما بزرگان آزموده و سران وزیده (۱) ما انتظار داشتند که فتنه هر بیننده حساس و هر رمز هوشیار میرسد که خشم و غضب طبیعت را حسابهای غلط اندر غلط که در بالا اشاره شد و بیون ابراز شهامت و جسامت و بر اثر یک احساس مرموز، وقوع یک حادثه شرم و رسوائی بزرگ - بسون از خود گذشتگی و فداکاری (بلکه بیخشیده جسارت نباشد - با هزاران مصیبت ملی را نمودار میساختند) اغراض خصوصی اعم از مادی و مقام طلبی) آزادی از دست رفته ما را (همه این احوال و آثار - که مانند ابر مرگبار خفه کننده در فضای دیگران - برادران ترکها - با هزاران فداکاری و جوان سردی بدست آورده اند) بعضی تهران نفرین شده آشکار بود همه در حقیقت از مخزن غیب طبیعت، یا تنها با چند جلسه مذاکره خصوصی و محرمانه بدست آورده و به نتایج مطلوب رسیده اند. فساد اخلاق درونی خودمان غایب گرفته، و عکس العمل طبیعی و فوری رفتار و کردار نکوهیده و اعمال ناپسندیده و کوتاه نظری و دور بینی

و بالاخره ماده برستی جامعه از هم دورفته نهرانی بود - کدام جامعه -
جامعه منور آزادبخواه (۱) همان محیط مدعیان دروغی معرفت و سیاست
بایکدنیا بروئی ووقاحت برچوابع منمده لندن و برلن ابراد میگردد ،
نظر علمی فلان استاد بزرگ یاروش سیاسی بهمان سیاستمدار امتقاد میکند
و خجالت هم نمیکشد ؛ و الا جامعه باک وساده توده - آن جفاغت گرسنه
بیچارگان فلکزده (که گناهی جز ناتوانی و ایرانی بودن ندارند) و از سر
رود تا ساعت دیرشب ، در مرکز یا جنوب تهران - فرضاً در بازار آهنگران
برای یک لقمه نان جان میکند - آن جامعه ای که با بن خوغای وحشت
افزای انتخابات کوچکترین توجهی ننشوده ، اعتنائی ندارد - آن توده
گرسنه - آن ایرانیان واقعی بخت برگشته در نتیجه خود بسندی بی نظیر
گناهکاری غفران ناپدیر ما آزادبخواه و بی ایمان - ما کوته نظران جهان
مسیاستمداران خودخواه و دینی «دکاتره» مکتب ندیده و دانشمندان غایب
چنان در فشار زندگی روزانه گرفتار شده اند که از خود هم بیخبرند و اگر اتفاقاً
میاهوی ابلهانه مانظری بیندازند جز یک نگاه تحقیر آمیز و یک لبخند خیرت آنکه
چیز دیگر نیست !

عقیده مروج سلیمان میرزا اسکندری

آری - من در چنین روزهای بحرانی بود که باز هم بکعبه آمد
آزادبخواهان شنافتم و بزبارت آن شاهزاده آزاده رسیدم ؛
- در آن روز فراموش نشدنی - که بجهت خاصی از روزهای دیگر
که بمیادت شرفیاب میشدم متفاوت بوده ، و جنبه تاریخی پیدا کرده است ،
کنار بستر این بیمار بزرگوار این مرد فدا کار بسی اسرار بلور نکرده
و رازهای ناگفتنی ، خواه از اوضاع گذشته ، و خواه از جریان امروزه این کشور
بلادیده گفته و شنیده شد .

(۱) جمع دکتر ...

در آن روز مخصوصاً - این را در مرد شجاع - این یادگار فدا کار شهید ،
با کباز مشروطیت که در سرتاسر عمر رنجها دیده - حسبها کشیده - تازیانه ها
خورده ، حق کشیها ، مصیبتها از دشمنان آزادی دیده ، نیرنگها ؛ بی وفاییها از
دوستان محرم و همقدم خود تحمل نموده ، و از شانزده سالگی تا امروز (نیم قرن
آزادی ایران رسیده و بر اثر تحمل یک عمر زحمت و مشقت در بدبوری و خوف
حکری در بستر بیماری افتاده دقیقه ای از انجام وظیفه مقدس آزادی خواهی
غفلت نکرده ، و مانند کوه در افکار و عقاید ایران پرستانه خود مستقیم و مستقر ثابت
و استوار بوده و در همین روز در مقابل دیدگان اشکیار من باناله ها و سرشک
های جانسوز خود رازهای نهانی و درد دل های ناگفتنی مرا تصدیق و تایید
نمود و مخصوصاً پیش بینیهای خود را در خصوص این شکست سیاسی بزرگ
آزادبخواهای در انتخابات تهران - که بر اثر تنگ نظری و خود بسندی -
بیخشد آقای پیشه وری ؛ - از خامه نیم شکسته آزاد مردان جز صداقت و حقیقت
توقمی نتوان داشت (۰)

آری برای خودخواهی و کثافت کاری رفقای جوان و هم قدمان بی ایمان
سید و سست عنصری و محافظه کاری هم مسلکان قدیم پیش می آمد - یک
یک با استدلال و بیان مخصوص خود و ذکر تاریخچه مؤثری توضیح و تشریح
مینموده در آن روز بفته مانند آنکه از مغز غیب الهامی بدانش یافته باشعله ای
از انوار آسمانی بروحش تاییده شده باشد - دفعه حالتش تغییر و چهره اش
پورانی و روشن شده بدو زانو در بستر نشسته بانگاههای عمیقی که تا زوایای
روح مجروح من فرو میرفت اینطور میفرمود - :

رفیق ۲۵ ساله - یادگار هشت کشیده دوستان و همقدمان فدا کار

گذشته من :

همانطور که هدف و کمال مطلوب ما در سرتاسر زندگی طوفانی متحصراً نامین آزادی مطلق و تعیین سرنوشت ایران بدست ایرانیان بوده؛ و تا امروز برای پاسبانی میراث گرانبهای شهداء مشروطیت، در مقابل بزرگترین حوادث و نیرنگها و فشارها و تازیانه‌های خارجی و نیز در برابر سهمگین‌ترین طغیان غولان ارتجاع داخلی با عقیده و ایمان خلل ناپذیر و استقامت رأی و ثبات قدم مقاومت ورزیده، و از هیچ طوفانی نهراسیدیم؛ و در هیچ موقع، از هیچ مشقت و مصیبتی لرزیده، و همانطور که سالیان دراز از یکطرف با سازنرف‌ها سوگری‌ها سوگر عین‌خال از طرف دیگر با ناصر الملک‌ها، و ثوق الدوله‌ها، قوام السلطنه‌ها، پهلوی‌ها، نبردار مبارزه کرده و در هیچ موقعی، با وجود شکستهای سیاسی که اکثر اوقات پدیده‌های بزرگ از دوستان عزیز توام بود از اجرای اصول عفا و نقشه فداکارانه خود دست برنداشته‌ایم و نوشخماً در ادوار اخیره مخصوصاً در چند دوره مهم فراموش نشدنی (مثلاً در روزگار خطر بار تغییر سلطنت و انحلال اجباری حزب سوسیالیست) که باچه خون جگری و چه مساعی فوق‌العاده تشکیل شده بود مادر دوره وحشت و دیکتاتور بازی (که تو تنها، تنها حافظ اسرار و مجری بردبار افکار مابودی) و با بالاخره در همین دوره دگرگراسی دروغی و برعکس عناصر آزموده و آزادیخواهان ورزیده، همدم و همقدم و همکار شفیق من بوده‌ای و میدانی که در هیچ موقعی خدای ایران نور رستگاری و امید پیروزی را در دل غم‌دیده ما خاموش نساخته است اینک نیز همانطور مانند ادوار گذشته با ممانت و استقامت رأی و ثبات خلل ناپذیر در مقابل این شکست و رسوائی اقتضاج آمیز انتخابات مقاومت ورزیده و از خط‌های تابخشیدنی و اشتباهات خود پستمانه و بالاخره جنایات عفران ناپذیر همه‌دمان جوان بی‌ایمان عبرت گرفته، و این یکمشت مردمان بی‌آبرو و پر جنجال را از حوزه و کانون خود دور ساخته، و بالتسویه با تمام آزادمردان پاک‌قدیمی، و جوانان حساس صمیمی

این دوره، با نیت پاک، و طرح نوین و نقشه تازه، تحت لوای آزادی و پرچم شیرو خورشید ایرانی، در تأسیس و تشکیل یک مرکز بزرگ و آبرومند ملی مجاهدت ورزیده و تانفسی بزرگین همگی یکدل و یکزیان در انجام این وظیفه مقدس ملی - که بگفته تو «باید رنگی جز رنگ ملیت ایران نداشته و در واقع و حقیقت هم هیچگونه تظاهر و معنائی جز تاهمین آزادی و تعیین سرنوشت ایران بدست ایرانی نداشته باشد» آنقدر بکوشیم، آنقدر فداکاری کنیم تا بخواست خداوند بهمت مردانه و مجاهدت صمیمانه همگی جامعه ایرانی را از این روزگار نشت بار پراز مذلت و اسارت نجات بدهیم.

پایان وصیت

من درین آخرین روزهای عمر خود - برادر صمیمی - بنوود به گرانبهای بسیارم و اقرار میکنم

آخرین جملات شاهزاده که باغلیان احساسات و اشک فراوان، بریده بریده، و با آهنگ بم و لحن آمرانه، و در عین حال ملنسارانه، ادا میشد، مانند ضربات سخت و سهیمین یک چکش محکم و سنگین تا اعماق روح مجروح من فرو میرفت؛ و مخصوصاً آن اقرار بر لرزه‌اندازه - آن اعترافات جانگزار طوری این ناتوان را که از نخستین دیدار این جلسه منقلب شده بودم متاثر و پریشان ساخت که بکلی از خود بیخود گشت و سر از بان شناختم

آخرین لحظه

از این روز، وقت غروب آفتاب، که من در کلیه محقران بالاخانه کوچک که از اثاث البیت فقط دارای یک تخت فالی بوسیده - یک تخت خواب چوبی کهنه چند صدلی نیم شکسته بود، و از زینت و تجمل و ثروت، تنها آثار بیکه در این بیت الاحزان بنظر دیدگان اشکبار آزادیخواهان میرسید یک تابلو نقاشی کهنه از بزرگان خانواده اسکندری بود و دو قطعه خوش خط؛ یکی گراور خط نسخ و زیبای آقای ابراهیم مسعودی قمی متضمن آیات قرآنی و دیگری

بخط نستعلیق بسیار خوش شیوه، محتوی آن جمله معروف "یا ظلم هر مسلمان
ایرانی" و لایه علی ابن ایطال حبشی فن دخل حبشی امن من عنای"؛ اولی
سمت راست تخت خواب مریض و دومی در بالای سر آن نصب شده بود. از آن
روز تاریخی - از آن موقع فراموش نشدنی - از آن لحظات دردناک که بسیار
بزرگوار با چهره از هم در رفته و تشنج بیایی سر و چشمان نیم بسته اشکبار، آن
وداع گرانبها، آن اسرار لرزه انداز باور نکردنی، آن اقرار جانگناه و
راز و نیازهای ناگفتنی را بگوش هوش من می سپرد؛ و مرا در آغوش لوزان
و متشنج خود میفشرد. و در همان حال پر ملال، تمهید و فاداری در اجرای نقشه
مضروب. تا آخرین لحظه می گرفت. از آن روز دیگر من موفق بزیارت و دست
بوسی شاهزاده علیه الرحمه نشدم زیرا پس از دوسه روز خودم مریض بستری
گشتم و بعد از چند روز هم شاهزاده آزاده را بر خلاف رضایت و رغبت بسر بعضی خانه ای
بردند. که بگفته در بان و مدیران آن برای ما اتفاد بون مستقل یعنی آزاد بخوان
بی پناه در آن دستگاه راه و تکیه گاهی نیست؛

ضایعه بزرگ

هنوز یک هفته از مدت توقف شاهزاده اعلی اله مقامه در آن بیمارخانه
نگذشته و معلوم نگشته بود که این دایگان از مادر مهربان تر - درین موقع خطیر
آهم نسبت بیک دوست بی نظیر - چه طرز معالجه اختیار نموده، و با کدام
وسیله مرموز عملی را بکار برده و بالاخره با چه نوع غیرستاری مخصوصی فرضا
خدای نا کرده - مانند دوستی و دلسوزی «خاله خرسه» نسبت بآن رادمرد بزرگوار
رفتار کرده اند که بخت - بطور غیر مترقب - مانند صاعقه ناگهانی خبر وحشت
اثر وفات شاهزاده آزاده - مثل برق در شهر منتشر، و بلافاصله بیخ گوش
دوستان عزادار آن طرز معالجه مرموز و این ضایعه بزرگ را مخصوصاً برای
ایران ستم دیده امروزه با سقوط غیر مترقب و اسرار آمیز پیاره مخصوص
ذوال سیکورسکی و فوت نابهنگام آن مرد میهن پرست ایستانی زمزمه

و مقایسه میکردند؛ -

ایتک آغاز چهارمین هفته است که از تاریخ رحلت آن مرد بزرگ
میگذرد. من هنوز بیمار و عزادار هستم و غیر از آن درزهای سوگواری که از
نظر اجرای وظایف وجدانی در تشییع جنازه و مجلس فاتحه باتن تبادار و
روح مجروح، تالان و گریان، حاضر شده بودم تا کنون قادر بترك گوشه نشینی
و بستر بیماری نشده ام. و البته واضح است تاثیر دردناک این ضایعه ملی آهم
در این ایام آشفته گیتی؛ - نه تنها درین ناچیز بلکه در هر عنصر ایران دوست
بدرجه ایست که باین زودیها مرتفع و زایل نخواهد شد.

وفات دو خدمتگزار

اما آنچه که این ناتوان را بیشتر از اتقدر که تصور فرماید متحیر و
متاثر و ویریشان ساخته است که نمیدانم در مشیت الهی چه حکمتی نهفته است -
که در آغاز سال ۱۳۶۳ هجری - سالی که در چندین قرن پیش از لحاظ
اهمیت بلایا و عظمت قضایا مورد توجه محی الدین رومی واقع شده است -
باید بزرگان اسلام و ایران، خدمتگزاران با ایمان دین و ملت، علمداران شیاع
آزادی عقیده و معرفت - : شریعت سنگدلی و سلیمان اسکندری یکی پس از
دیگری - مصادف با همان ایام عاشورا - عزای مذهبی - ازین مسامردم
و از گون بغت بروند و ما را تنها و بی راهنما و سرپرست بگذارند

اما از این هم عجیبتر و المناک تر، آثار شوم روزگار تنگ باری است
که آن دومرد بزرگوار برای مابیش بینی فرموده و باین زودی و باین خوبی
نمودار و آشکار میگردد؛

خانه

زیر ایتک نظراً جمالی باخبر منتشره در خصوص جریان و خانه انتخابات
شهرستانها و نیز نتیجه انتخابات تهران (با آنکه هنوز شاید بیشتر از ۱۵
روز تا اعلام رسمی خانه آن باقی مانده باشد) و همینطور بیک توجه مختصری

بیانات و عاظم ریاکر در سرمنابر، و طرز رفتار ملا نمایان و پیشوایان بی ایمان در معابر، صحت و حقیقت اظهارات آن سرور و فداکار را به مرحله ثبوت و عمل آشکار می رساند.

نتیجه

و بالتسبیح، بنظر من و بهمین ملاحظیات و بعلم اساسی دیگری که با اوضاع متشیخ کجی و سیاست عمومی بین المللی ارتباط تام دارند و عجالت تشریح آنرا از لحاظ لزوم رعایت مقتضیات فعلی مملکت مقرون بصلاح و مصلحت نمیدانم چنانچه احوال بر ملال ما ناچندی دیگر - یعنی نامدت مختصری - بهمین موال بگذارد و ما بالاخره با جرارت ایمان و تصمیم خلل ناپذیر و همت مردانه در اجرای نصایح و وصایای حکیمانه شاهزاده آزاده قیام و اقدام ننمائیم و عملاً رشد و بلوغ سیاسی و استحقاق استقلال و آزادی و بالاخره درخواست ها و نیازمندیهای ملی خود را بجهانیان خاصه دشمنان تاریخی خودمان بوسیله یک سازمان نوین نیرومند و حقیقه آبرومند ایرانی - که واقعا مظهر ملی طبقات مختلفه مخصوصاً توده عظیم روستاییان و رنجبران ایران بلادیده شناخته شود - نشان ندهیم، ظن قریب یقین می رود که ایران عزیز از نظر تصادم نظرات سیاسی و منافع اقتصادی دشمنانمان - گرفتار چنان ارتجاع هولناک و دچار چنان مخاطرات عظیمه و مشکلات بی پایان خواهد شد که باور کردنی نیست.

دوست آزاد بخوان خدا گواه و روح جاویدان شاهزاده آزاده را من شاهد خود قرار میدهم که در تکارش این نامه سرگشاده و یادداشت های دو ساله نظری جز اجرای وظیفه ملی و وجدانی خود ندارم و این تکلیف مقدس ملی باید بر طبق توصیه هو که آن سرور از دعوت آشکار از - ندن از مردان آزاد بخوانه و با ایمان و فدا کارمانند شما آغاز شود و من اینک بموجب همین نامه که عالماً و عامداً در بعضی موضوع گوناگون اجتماعی اظهار نظر شده است نخستین گام را در اجرای وظیفه وجدانی خود برداشته شمارا برای همکاری و توجید مساعی در انجام آن نقشه اساسی خالصانه

و برادرانه دعوت مینمایم - و در پایان مقال یک نکته مهم و اساسی را تذکار و تکرار میکنم - ما تکال و اتکالی از روز نخستین تانفس یاز سین جز بخداوند شمال و نیت باک و همت مردانه و همتیمان فداکار خود نداشته و هیچ رنگی جز رنگ ملیت ایرانی نخواهیم داشت.

خواننده گرامی - باز تکرار میکنم بخدائی که مرا آفرینده، در سر تاسر این نامه از نخستین واژه تا آخرین کلمه، تنها عشق آزادی و خدمت بخلق محرک و مشوق من بوده و علاقه بدوستی شما، و شایستگی اخلاقی شما و فدا کار بهای گذشته و امروزی شما مرا وادار کرد که باشما این راز را در میان هم و باشما درد دل کنم.

بنا بر این باور کنید چنانچه از این حقیر ناتوان در ضمن نگارش سطور بریشان این نامه صمیمانه سهواً فلسفی روی داده باشد، و باخدای تا کرده - العیاذ بالله - برخلاف قصد باک و نیت تا بنا کم بی ادبی یا اهانتی بشما یا دیگری رخ داده و بالتسبیح قصوری سهواً سر زده شده باشد که مرا در پیشگاه مقدس من غیر حق منصرف جلوه گر سازد:

دگناه بخت من است این گناه دریانیت ۰۰۰۰ بر اثر نومیدی موقتی و تالمات روحی و خاصه ناتوانائی ادبی این بنده پرستنده پیش آمده و در حقیقت و معنی از فرط عشق یا آزادی و علاقه بخدمتگزاری این مردم ستم دیده و مهر و دوستی خلل ناپذیر با ایران عزیز بوده است نه چیز دیگر:

باینحال از عواطف رقیبهات استمداد و از گرم عمیبت یوزش می طلبم و از خداوند سعادت و موفقیت همه آزاد بخوانهان صمیمی را همواره مسئلت دارم.

۱ - ف - ع

۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۲

پیشه‌وری چیست؟ نتیجه واقعه آذربایجان چیست؟

قبل از طرح موضوع تذکر یکی دو نکته اخلاقی درین موقع از چندین لحاظ مناسب و مفید بنظر می‌رسد:

اول از نظر اینکه تا موقع فوت نشده و فرصت از دست نرفته بقدر مقبور از سخنان شاق آمیز و اعمال خائنانه دشمنان آزادی درین آزادیخواهان جلوگیری مؤثری بعمل آید و در مقابل اقدامات شرم آور و نیرنگهای شکست انگیز دشمنان تاریخی ایران برای تولید اخلاص و نفاق در روابط صادقانه و ایجاد تفرقه و تشنن در میان دوستان ایران طوری رفتار نماییم که کردار زشت آنان خشی و بی اثر گردد. دوم از لحاظ اینکه در موقع انتشار اینگونه رسالات که شاید در آینده از جمله مستندات بی‌پیرایه تاریخ آزادی ایران بشمار آید از این فرصت مناسب بحد امکان استفاده کنیم و مجاهدت نماییم تا بقدر منطبق آزاد خودمان هرگونه شبهه و سوء تفاهم رایج نهایت صراحت و صداقت از میان خودمان مرتفع سازیم و نگذاریم بیشتر از این دشمن در خانه دل دوست رخنه کند و زیاد تر از این باشعله خانمانسوز نفاق و شقاق خرمن هستی ایرانی را یکسره محو و نابود نماید! ...

- ۱ -

مناسبات خانواده ما با آقا سید جعفر پیشه‌وری - از دیر زمانی تا کنون -

حکیم اصل کلی: «الفضل للمتقدم» - همواره بی برابری و خالصانه بوده است.
چه آقای پیشه‌وری مانند سایر آزادیخواهان با ایمان قدیمی نسبت به
بزرگان خاندان علوی - که در جامعه از مؤسسين پاك باز مشروطيت و از
مجاهدين صميمی آزادی ایران شناخته شده‌اند - همیشه با تقدیر و احترام یاد
مینمودند. و کراً در موارد و مواقع گوناگون دیده و شنیده شد که از آن
نوع مردان با ایمان که تقوی را با فدا کاری توأم ساخته بودند - بر مبنای
همان قاعده تزلزل ناپذیر حق تقدم و پیش کسوت بودن و خلوص نیت را با مجاهدت
توأم ساختن لساناً و قلباً تقدیر و ستایش میکردند. و همچنین هیچگاه دیده و شنیده
نشد که آقای پیشه‌وری درباره سرگذشت عبرت خیز معاصرین مقدم خود احوال
مرحوم محمد تقی خان - مرحوم علوی بزرگ یا مرحوم حیدرخان - سر بازان
جسور و غیر آزادی ایران، که بدبختانه اولی شهید خدعه خائنانه و سومی
فدیه ناچوان مردانه چندتن از همکاران اسروزی ایشان شده‌اند - جز با تأسف
و تاز تمام سخن بگویند ۰۰۰۰۰

نسبت با افراد عادی خانرا ده ماهم از کوچک و بزرگ بطور عموم همیشه
آقای پیشه‌وری با ادب و نزاکت رفتار نموده و حتی در موارد مخصوص از
اظهار مهر و محبت خودداری نکرده‌اند. اما نسبت باین ناچیز - که ظاهراً
از موقع انتشار «نامه سرگشاد» و بجز استقلال فکر و عدم منابست از سیاست
اتکالی ایشان بطور کلی تغییر یافته و از قرار معلوم مورد بیبهری خاص قرار
گرفته‌ام؛ در عین حال امیدوارم بمرور زمان و با آزمایش از دوستان امروزی به
صداقت و ثبات عقیده و صمیمیت یاران دیروزی اذعن و آنرا گناه نابخشودنی
نشانند و بالاخره سر مهر آیند.

در همین جامتناسب بلکه لازم میدانم - همانطور که در بالا اشاره کرده‌ام - بستابمت
از اصول کلی اخلاقی خود و نظر خود را با صراحت لهجه خدا داده فعلاً نسبت
بشارالیه بنحو اختصار بشکرم و سپس با تشریح اجمالی قضایا از آن تاریخ تا
امروز حکمیت و قضاوت امر را با تفکار عامه و اگذار نمایم.

در ضمن سطور «نامه سرگشاده» نظر این حقیر نسبت با آقای پیشه‌وری
بطور وضوح ابراز گردیده اینک نیز صریحاً اعلام میدارم با آنکه دو سال و نیم از
موقع نگارش نامه مذکور میگذرد و با وجود همه اقدامات عجیب و نظاهرات بی‌موقع
که در آذربایجان بعمل آمده و از ناحیه او میداند؛ و برخلاف آنچه که امروز در
تهران از دوست و دشمن بمشارالیه نسبت داده میشود، بطور کلی در نظر سابق
خود باقی مانده‌ام و هنوز مدارک قاطع و دلایل وجدان پسندی برای عدول
از عقیده متخذه خود نیافته‌ام. چه امروزه برخلاف دوره گذشته در محیط
عمومی تهران (البته باستثناء یاره ای از مجامع آزادیخواهان و با محافل
خصوصی طرفداران مربوطه و منتفع از واقعه آذربایجان) آقای پیشه‌وری
را عنصری مغرور و خود پسند - بانحوت و خشونت نسبت ببردست - بی‌سروت
و بی‌عقیمت نسبت بمخالفان خود و بیگناهان آن سامان و بالاخره دشمن و عدوت
ملی ایران و دوست مغلوب و مجذوب و سرتاپا مطیع بیگانگان (که این نکته
قولی است که جعلگی بر آنند) معرفی میکنند. در صورتیکه در نظر من
پیشه‌وری دیروز با امروز اصولاً فرق و تفاوتی فاحش ندارد. دیروز مانند
امروز عنصری است بسیار ساده و صمیمی، آزادیخواهی است رنج دیده و
آزموده، مؤمن با آزادی و معتقد بخدمتگزاری، پر عین کار و فدا کار، جسور و
بردار - ثابت العقیده و دارای اطلاعات کافی مخصوصاً در زمینه مسلکی خود.

حالا خواهید فرمود پس چگونه این مرد فروتن و مهربان مادر تهران -
نقط پس از چند روزی اقامت در آذربایجان - بکمربند و غفله تغییر ماهیت
میدهد و به عنصری شریر و خودخواه، مردم آزار و بی بند و بار - بیرحم و

بیمروت تبدیل مییابد ؟؟ نمیدانم و قبول هم نمیکنم .

و باز خرابید پرسید پس چه شده ؟ و کدام انقلاب عظیم در روحیات و معتمدات او دفعتاً واحده روی داده است که همان مرد ساده و بی پیرایه در تهران ، دمکرات منش در رفتار و کردار ، سوسیالیست در نوشته و گفته خود و شاید کمونیست در عقیده نهانی و زندگی خصوصی - در اندک زمانی بر اثر توقف در تبریز بیک مرد خطرناک و اریستوکرات ناباک - مستبد و متکبر ، تندخو و بد زبان تغییر مییابد؛ نمیدانم و باور نمیکنم . و تا خودم بیچشم نیستم و کوشم نشنوم همه اینها را افسانه میدانم! زیرا حکما فرموده اند: تغییر ماهیت طبعاً و طبیعتاً مجال و امر مجال عقلا و عملا از قدرت ذات لایزال هم بیرون است !

۱۹۶۶

در اینجا از خاطر حساس یک خواننده هوشمند فکری برق آسا منظور میکند و قهراً در ذهنش خلیجانی تولید میشود و ناچار مبارزه ای در بین احساسات متضادش آغاز میگردد و از خود پرستشها میکند و بخود پاسخها میدهد اما هیچکدام از اینها را قاطع و مقنع نمیداند و ناگزیر از این مبارزه درونی و جنگ پنهانی خسته و فرسوده میشود و بالاخره با عتاب شدید بنگارنده خطاب میکند و میگوید: تو که دعوی سراجت لجه و عقیده داری ، تو که در تمام عمرت گمان حقیقت را در مذهب کفر محض دانسته ای؟ چرا بالاخره باصراحت و صداقت نام نمیگویی پیشه وری کیست خائن است یا خادم ؟ و نتیجه واقعه یا فاجعه آذربایجان چیست؟ برای ایران مفید است یا مضر؟

پاسخ نخستین پرسش خواننده از چندین در سطور بالا نگاشته ام و اگر خواننده گرامیم مجبور بصفت عالیه انسانیت باشد و قضایا را با دور بین حقیقت نما از مالای اقی هرگونه احساسات و ملواری هر نوع تمایلات بنگردد و حب و بغض محیط خود را در تفاوت مدخلیت نهدند و جدان ناباک

(۴)

روح پاک خود را در مقام تجزیه و تحلیل هر یک از اجزاء مسأله آزاد سازد قطعاً با اندکی تعمق وافی درونی در سطور فوق پاسخ پرسش اول را خواهد یافت و قانع خواهد شد و تصدیق خواهد کرد که در حدود اطلاعات امروزه نگارنده و یامدار کی که فعلاً در دسترس دارم بیش ازین توانم درباره تشکیل دهنده فرقه دمکرات آذربایجان حقاً و منطقی اظهار کنیم . اما نباید فراموش کرد که پیشه وری یک عنصر ساده انقلابی است یک رجل سیاسی . او در مکتب شاگردان و قلدار استاید بزرگوار باب اکثر تربیت یافته نه در مدارس عالی سیاست بین المللی .

او در میدان سیاست جهان ورزیده و کارگشته نشده، و هنوز بر موز در بیج و اسرار لرزه انداز سیاستداران نامدار گیتی واقف نگشته است . او حقیقت را از سیاست جدا نمیکند، او بهره که معتقد است صمیمانه عمل میکند و تصور میکند همه باید همینطور باشند .

دیگر نمیداند و نمیتواند هم بداند که زمامداران بزرگ جهان اعم شورویها ، امریکائیها ویا انگلیسها (که امروزه مقدرات گیتی را در سکان خونین خود گرفته اند) بیک هزارم آنچه که ظاهراً اعتقاد داشته و تا اعلام نموده اند عمل نکرده اند و نخواهند کرد - و نمی توانند بنمایند !

آنها اول خودشان را یعنی میهنشان را حیثیتشان را - شرافتشان را - نفوذ قدرتشان را و از همه بالاتر مرام و مسلکشان را دوست میدارند و دیگران را - و برای این دیگران هم بظور کلی ولی باختلاف تفاوت مبار فاحش مراتب و درجاتی قائلند نسبت بقدرت و اختیار مادی و نفوذ ملوی هر یک از اینها .

آقای پیشه وری دنیای سیاست را تنها با دور بین رنگین و جمال نمای حقیقت می نکرده و حقیقت را هم منحصرأ در مسلک مقدس خود میدانند .

(۵)

بنابراین اگر بنظر ما در تشخیص راه از جاه دچار اشتباه شده
گناهکار نیست. و اگر در عمل هم میبینیم لغزشها و خطاهائی از او سرزده
است. بحکم آنکه ساختمان روحی و سوابق زندگی او اینطور افت
داشته و او در عمل تنها از فکر و احساسات خود متابعت نموده و قصد و نیتش
خدمت بوده نه خیانت. حقا و عدلا نباید زیادتر از حد خود مورد ملامت و شمار
قرار گیرد.

حالا خواهید فرمود بر اثر يك اشتباه (ولو با حسن نیت) يك آذر بايجان
چشم و چراغ ایران میسوزد و يك ایران سه هزار ساله با آن تمدن درخشند
و معرفت و صنعت خیره کننده نزدیک است متلاشی گردد. آیا يك چنین اشتباه که
مستحق چوبه دار نیست ؟

این موضوع با پرسش دوم مربوط میشود که پاسخ آنرا ذیلا میدهم.

باید دانست ، همان قسم که مطابق آئین ناموس کلی ترقی، و سیر جبری
تاریخ - تقریباً از يك قرن و نیم پیش در صحنه زندگی گائی جامعه ایرانی علل و
جرات مختلف بوجود آمد، و عوامل و مقدمات گوناگونی تدریجاً بظهور رسید،
یکی بعد از دیگری فراهم گردید تا در موقع مناسب و مقتضی همگی این
عوامل دست بهم داده و بعد از يك قرن توأم با یکبار برده شدند تا بالنتیجه
بهشت مشروطیت متجر گردید ؛ همان قسم علل و عوامل گوناگون و سوابق
سدهائی از ۳۰ سال قبل - موافق همان اصول کلی نامبرده در بالا - بتدریج
بهم مرتب، موجود گردید و در موقع لازم بکار رفت تا جنبش امروزه آذربایجان
جود آمد.

توضیح اجمالی قضیه این است که از اوایل قرن نوزدهم میلادی - بر اثر
تکست های متضدانه و در نتیجه انعقاد قراردادهای شوم گلستان (۱۸۱۲) و
امان سوز ترکمان جای (۱۸۲۸) - و تزئید روابط و مناسبات سیاسی و تشدید
املات تجاری یادول راقیه غرب ، و از همه مهم تر و قومی تر مبارزه بیگانگان
عرب و ولع آنان برای بلعیدن يك «راحت الخلقوم شرقی» و کشمکش
بید روزانه و رقابت و خصومت دائم الترابد همسایگان ما در تحصیل اعتبارات
منازات خانه بر انداز و بالاخره مداخلات استقلال شکنانه آنان در کلیه
در ایران يك رشته افکار ترقیح خواهانه و اصلاح طلبانه در سطح بالای محیط
روزی موافق مقتضیات زمان و بروش و اسلوب اروپائیان نفوذ و رسوخ
ت. و آهسته آهسته لزوم يك رشته تغییرات کلی در ادارات دولتی و طرز
حکومت عوامد مملکت و تنظیم قوای تأمینیه و منجمله قشون و غیره و غیره احساس
گردید. در مردمان متفکر و دانشمند آن زمان و مخصوصاً یکمده معبود از

زمامداران از نوع وزرا و سفرای روشنفکر و اصلاح طلبان تجدید دوست
يك سلسله اصلاحات اساسی دیگر در کلیه شئون زندگی کشور (از
توسعه معارف و بسط نفوذ و اقتدار مرکز و جلوگیری از تجاوزات ظالم
حکام و مأمورین عالی مقام دولت و خاصه مقاومت و مبارزت با مداخلات بیرونی
و حق شکنانه عمال رسمی و ایادی مخفی بیگانگان و غیره و غیره) امری ضروری
بلکه فریضه ای قطعی بشمار می آید.

و بطوریکه میدانیم این نوع افکار تجدید پرورانه تنها در
زمامداری کوتاه « یگانه نایبه شرق » یکتا مرد خد متکبر و سیاستمدار نامدار
ایران مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر اعلی الله مقامه بیش از حد انتظار و زیاد
از ظرفیت زمان با وجود نفوذ پادشاه جوان مطلق العنان و مداخله با
درباری در امور دولتی، بوقوع اجرا و عمل گذارده شد.

و دنباله همان افکار عالیه و نیات خیرخواهانه آن مرد بزرگ بود که
موافق جریان سیرجهری تاریخ آهسته آهسته يك سلسله تحولات ضروری اجتناب
در جامعه ایرانی بروز کرد و یکمده از زاد مردان باشهامت و فرامست و خیر
گزاران صدیق باسلام و ایران امثال سید جمال الدین اسدآبادی در میان
بظهور رسید و بالاخره وقتی این عوامل و آن مقدمات از هرجهت جمع و فرا
گردید طبعاً جریان اوضاع آشفته دوره مظفری و فشار ظلم و تعدی مأمورین
دولتی جماعتی از اصلاح طلبان و آزاد پیخواهان را برانگیخت و با آن از
گذشتگی و فداکاری و صمیمیت و صداقت که هم میدانند به سقوط کاخ استبداد
هزارساله و ایجاد نهضت مشروطیت توفیق یافتند.

همان قسم از اواسط جنگ جهانی اول یعنی از بعد از طلوع آفتاب
جهانناپ انقلاب مقدس و سوسیالیستی اکبر و پس از مراجعت یکمده از دهر

و آزاد پیخواهان از سفر پراز خطر و نکت مهاجرت؛ و باز گشت عده ای از جوانان
تعمیل کرده پر شور و شوق از فرنگستان، بر اثر آشفتنگی اوضاع نامرحد کمال،
و گسیختگی رشته امور کشور بعد خارق العاده، و ظهور اغتشاش و اختلال
در غالب استانها و شهرستانها، و فقدان امنیت عمومی و بروز قحط و غلای
شدید، و بالاخره از همه بالاتر و مهمتر انحطاط سریع اخلاقیات و معنویات و
توجه شدید مردم بمادیات در چنین موقعی که فساد اخلاق و سوءظن و بدبینی و
مروج و مرجح عجیب و غریب در افکار و اعمال مردم، از هر طبقه و هر دسته که
نرخش شوند، سرتاسر جامعه را مالا مال کرده و از سرحد کمال گذشته بود.
ظهور يك نهضت ملی، شدید تر و عمیق تر از نهضت مشروطیت، نهضتی که واقعا
و کاملاً موجب تغییر رژیم مملکت از حیث افکار و ایادی حکومت و تغییر وضع
زندگی ملت بشمار می گردد، نهضتی که بفرموده آقای قزو زاده (در کاوه) ما
را «فکراً و روحاً و جسماً بدون هیچگونه قید و شرط فرنگی مآب سازد» و بقییده
بنده (در ایران آزاد)، در مقاله مشهور « عصر نو - فکر نو - مرد نو »
« کلیه شئون زندگی معنوی و مادی ما را با حفظ اصول و سنن باستانی
و مراسم و آداب نیاگانی زیر ویر کند و ما را مردمانی نوین و مجهز با سلسله
علمی و اجتماعی و اقتصادی قرن بیستم » بسازد و در همه جا و نزد هم ایرانی
حساس احساس می شد نهایتاً در نظر متفکرین دانشمند و ایران دوستان
سبب ظهور چنین نهضتی قریب الوقوع و امری مسلم و اجتناب ناپذیر بشمار
می آمد.

از احسان همین آرزوی ملی « ایجاد يك نهضت شدید و عمیق » بود که
رجال کوتاه فکر و بی کمال ما توانستند در اجرای نقشه خائنانه دشمن در

مقابل تمهید ۴۰ هزار لیره قرارداد شوم ۱۹۱۹ را بر ما تحصیل نمایند !!

از ادراك همین فكر مقدس ، « يك قیام مسلحانه عمومی » - يك انقلاب مقدس سرخ» بود که دنباله قرارداد شوم، کودتای منحوس ایران بیاد دهر با نقشه و فکر بیگانه و دست ایرانی دشمن تر از بیگانه با ایران بخت برگشته هدیه دادند !!

از ما گرفتند و بر ما زدند؛ مگر يك كوئیت تابناك ما را در زدیدند و بآن صورت زشت، بآن هیولای هولناکی در آوردند که ایرانیان تا دو نسل دیگر - اگر نسل دیگری برای ما باقی نگذارند - پشت اندر پشت از دهشت و وحشت آن میلرزند و زجر میکشند و زنج و زحمت میرند و جذیه میدهند...

بالعجله در محیط میهن دوستان روشنفکر و آزادیخواهان صمیمی آن روز وقتی آرزو و فکر يك نهضت ملی عمیق «منظم و سفید» - يك قیام مسلحانه خونین تبدیل یافت که رفته رفته از پشت پرده نقشه های خائنانه دشمنان تاریخی ایران هویدا و ظاهر گشت و عوامل جدیدی در نتیجه غالبیت متعین در جنگ بین المللی اول در صحنه سیاست خاور میانه ظهور نمود و بطور کلی برای ایران دوستان فهمیده و ورزیده مسلم گردید که دیگر مجال و فرصتی برای يك نهضت منظم و سفید باقی نمانده و حقیقته مقدرات ایران در معرض يك خطر عظیم قرار گرفته است.

و بطوریکه میبایم این فكر مقدس «انقلاب سرخ» که با نقشه و اراده و فکر و دست ایرانی - مرحله عمل در آید و ایران را از شر رژیم کهنه استبداد هزاران ساله و طبقه پوسیده حاکمه نجات دهد - عملاً از چندی قبل از دوره قرارداد

منحوس ۱۹۱۹ بعرض آزمایش گذاشته شده بوده و در دوره قرارداد جوش و خروش میهن دوستان و جنبش و کوشش مخالفان و آزادیخواهان بمنتهای درجه شدت رسید؛ و بالاخره با وجود آن همه فشارها ، حبس ها ، تبعیدها ، ترورهای مخفی ، قتلهای بدون محاکمه و علنی، و هزاران حبس خانمانه دشمنان و تیرنکیازیهای ناجوانمردانه دوستان دورو و شدعه بازها یعنی منتهین از

خران کسترده ۴۰۰ هزار لیره - مخالفان قرارداد در سقوط دولت آقای حسن وثوق و اعلام الناء آن - موفقیت شایان حاصل نمودند؛ در نتیجه این موفقیت بزرگ - که فقط ثمره و میوه رفاقت و بیگانگی ، صمیمیت و فداکاری اعضاء ستاد مخالفین و وجود تشکیلات مرتب و متین بود، در محیط آن روزی ایران مخصوصاً جامعه آزادیخواهان با ایمان و میهن دوستان قیسور يك روحیه نوین ایجاد گردید.

ظهور همین روحیه نوین ، که متکی بلمعیدواریهای فراوان شده بود ، و بروز آثار تجارب گرانبهای تشکیلات منظم دوره قرارداد، و عکس العمل های شدید دشمنان آزادی در مقابل هر قدم پیشرفت آزادیخواهان و بطور خلاصه علل و عوامل، جهات و مقدماتی که بطور اختصار در بالا اشاره نمودم، همه اینها بر مردم فهمیده و شیفته آزادی - خواه در تهران و خواه در سایر شهرستانها مسلم و متفق ساخت که با ایجاد يك ستاد مرکزی از اعضاء مؤمن و جسور و فداکار، و يك تشکیلات مرتب از افراد غیور و پرهیزگار میتوان يك قیام عمومی و يك انقلاب ملی مبادرت نمود. و بدیهی بود - باز تکرار میکنم - که این فكر مقدس وقتی ممکن است جامعه عمل پیوشد که از روی نقشه و گرده انقلابات بزرگ دیبای آزاد طرح ریزی شده و سازمان فکری و ساختمان عملی آن منحصرأ با

فکر و اراده و دست ایرانی ساخته و برداشته و بموقع اجرا گذارده شود،
و نیز این نکته روشنتر از آفتاب بود که سران و فرزندان انقلاب باید بطوری باشهامت
و سرعت نقشه خود را بدو ادرم کر عملی و سپس بلادرنگ بدون يك دقیقه فوت وقت
اقدامات انقلابی خود را بقدری سریع و عاقلانه انجام بدهند و باتمام برسانند که در
مدت همین بسیار کوتاهی پرچم انقلاب و آزادی حقیقی ایران در سرتاسر کشور
برافراشته شود تا کوچکترین فرصت برای ابراز مخالفت در هیچ نقطه از نقاط کشور
برای احدی باقی نماند.

-۴-

مشی بر همین نیات خیر خواهانه و آرزو مندینهای مبین برستانه بود
که از ۱۲۹۶ بعد مرتباً درین کشور بلادیده قیامهای ملی یا نهضت های
معلی گیلان (برعامت مرحوم میرزا کوچک خان) و آذربایجان (بقيادة
مرحوم خیابانی) و بعداً خراسان (بریاست مرحوم کتل محمد تقی خان)
بوقوع پیوسته و با آنکه پرشورترین و باحرارترین و پاکدامنترین افراد
ایرانی، سرپرستی و اداره این جنبش های واقفاً ملی را عهده دار بودند و
تشکیلاتی هم داشتند و فداکارهای هولناکی هم نمودند مع ذلك که - معل
چندی که تشریح آن مجال و مقام مناسبی میخواهد و عجاله درین مختصر
نمی گنجد، ولی اصولاً و اساساً چون رؤسا و زعمای این قیامها رعایت اجرای
دو اصل کلی نامبرده در بالا را: (۱- آغاز قیام از مرکز - ۲- تعمیم و اختتام
آن در تمام کشور در مدت همین بسیار محدود) ضروری و قطعی ندانسته با
موفق شدند تمام مصائب طاقت فرسا و یلای جانگداز و فداکارهای بزرگی
که خود زیروان صمیمی شان جوانمردانه تحمل نمودند ظاهراً بیهوده و بی
فایده شد و عملاً برای هم میهنان ستمدیده خود نتیجه ای جز استقراریک حکمران

مطلق امانت جبار، يك ديكتاتور طماع شرور بار بیادگار باقی نگذارند...
ولی روحاً و اخلاقاً نتایج بسیار نقیمه ای برای نسل های آینده بودیمه
گذارده اند که از آن تحمله یکی همین جنبش امروزه آذربایجان است...
-۵-

تا اینجا تاریخ آزادی ایران در جریان طبیعی خود سیر می کرد. اما
از اینجا ورق برگشت و تاریخ از مجرای اصلی خود منحرف و در خط مشی
دیگری وارد و دو همتانجام متوقف گشت. زیرا از ۱۳۰۴ و اگر صحیح تر بگویم،
از ۳ اسفندماه ۱۲۹۹ (روز «حکیم میکنم») تا ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ (روز
استغناء) که حکومت دهشت و وحشت بنام «مینی و برطبق نقشه و باراهتمانی
و تقویت مستمر بیگانگان غاصبانه در ایران مستقر شده بود دیگر برای احدی
از زاده مردان آزاد منش توانائی تنفس آزاد نبود چه برسد بقسدرت جنبش
آزادخواهانه!

مضافاً باینکه اگر در آغاز نوره قلدری و خودسری تا ۱۳۰۴ هنوز از
جبهات موجوده و مقدمات تهیه شده در قبل از ۹۹ برای يك قیام ملی آثاری (ولو
ظاهراً قوی) مانده بود و کم و بیش در بعضی مواقع خودنمایی میکرد. نظر
بقدرت روز افزون آن حکمران مطلق العنان و تقویت مستمری که از او
بوسائل و طرق گوناگون سر و جهرأ از ناحیه دشمنان ایران بعمل می آمد. روز
بروز، آن جبهات و مقدمات، تدریجاً و با نقشه مرتب زایل میگردد و صحنه زور
آزمائی يك فرمانفرمائی بی قید و شرط جبارانه توسعه می یافت. بطوریکه از
واسط ۱۳۰۴ بعد دیگر نه از علل و مقدمات سابقه آثاری باقی مانده بود
و نه دیگر اساساً شرایط زمان و مکان، که لازمه موفقیت هر نهضت ملی است،
اجازه اینگونه تفکرات و اقدامات را میداد.

بهین ملاحظیات از همان اوان، جمع آزادی طلبان بریشان گردید...
روابط و دادیه تهران با شهرمنانها قطع شد. تخم تفرقه و نفاق روزانه، خواه

آشکارا، و خواه بوسیله ایادی فرموز در میان مردم باشیده شد. هر کس از سایه خود بدگمان گشت. تا کار بجائی کشیده شد که ازین محیط نفرین شده، فکر اعتماد بر کس و بهر چیز یکسره رخت بر بست :

میهن دوستان واقعی - اگر اتفاقاً و تصادفاً از دم تیغ بیدریغ ناموری خونخوار آن جبار نجات یافته بودند، جماعتی فراری و متواری، عده بیشماری منلوب و منکوب در کنج زندان خزیده و عده ای هم در گوشه ای ازین ویرانه پنهان شده بودند !

درین مدت قلیل (از ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰) با آنکه در عمر مسلسل زنده لحظه ای بیش نیست بهترین فرصت خداداده بین دو جنگ جهانیگیر ازدم رفت و ماده و معنا و روحاً و اخلاقاً چنان ضربات مهلك معنوی، و خسارات جبران ناپذیر مادی بایران بلادیده و ایرانیان فلک زده وارد گشت که بنظر ارباب بصیرت و اهل انصاف و مروت در یک قرن کوشش قدا کارانه و مجاهدت بلیغ جبران نخواهد شد. مخصوصاً اگر معرفت و صنعت، و قدرت و حیثیت همسایگان شمالی و غربی را در آن روزها (۱۳۰۰) با همین مراتب در امروز (۱۳۲۵) سنجیم و همین کیفیات و حالات را برای دیروز و امروز خودمان مقایسه و فاصله هولناک را مشاهده کنیم !

حالا خواهید فرمود: عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو :
در خدمت بازادی و تقویت معارف عمومی و غرور و نبوغ ملی ابداء ولی در تظاهرات ریاکارانه و اقدام بیکی دو کار مهم مانند راه آهن و غیره بسیار زیاد ! که عجالته نمی تواند مورد بحث ما قرار گیرد. . .

۱۳۲۰ است ؛ یعنی ازین تاریخ ، تاریخ جریان طبیعی خود را از سر گرفت. یعنی از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تاریخ خط مشی خود را دوباره بد از یک توقف باقیبهر ۲۰ ساله در مجرای اصلی و طبیعی خویش آغاز نمود. و مثل اینکه میخواهد بر کود و عقب نشینی و سرفه نگرانی مدت تلف شده گذشته را موافق ناموس ترقی در یک مدت بسیار کوتاهی جبران نماید. چه که سر طبیعی جریان تاریخ درین مرحله باشدت و سرعت بی سابقه ای آغاز گشته و تا کنون ادامه یافته است.

این شدت و سرعت تاریخ از آثار اجتناب ناپذیر جنگ جهانیگیر است زیرا درین هنگام است که جنگ دوم بین المللی باشدت و سرعت بیمانندی تعقیب میشود. و در همه صحنه ها ، متفقین در جنگال خوین دشمن مشترک بی امان چنان سخت گردنار و ناتوان شده اند که همه چیز خورد را بخت می بینند. هر در بامیدی را میکوبند ، بهر چیز متوسل و از هر کس استمداد میجویند !

در چنین روزهای سیاه و هولناکی که «عسکداران دروغگو و خودخواه «آزادی» که شب و روز در تلاش و کوششند و خطر عظیم سیادت نازیسم را در گیتی بجای خود با چشم اشکبار می نگرند، غفله ، از سخت برگشته ما بیاد ما می افتند ! و موقعیت طبیعی ایران را بخاطر می آورند: . . .

در آنروز، همین توجه ساده، با تکرار مختصر کافی بود که مردم بی گناه و ناتوان ایران، سالها ، با تمام قوا هستی و نیستی خود را در طبق اخلاص بامید آزادی و ترقی فردا تقدیم کنند، و امروز که فردای آنروز است همه میدانیم یعنی چشم می بینیم چگونه با ما معامله میکنند و چطور بهمد خود وفا نموده اند!

فردا، نمود بالله باما چگونه رفتار خواهند نمود و عاقبت ما در فردا چه باشد؟
و چه مقدر شده باشد؟ ...

اما در همانروز نخستین (تیرماه ۱۳۲۰) که بر اثر فشار و بر حسب اجبار
بیادما افتادند و موقعیت طبیعی مایل «بیروزی» را بایشان نشان داد، فوراً خواه
لحاظ خود نمائی و معرفی خود به «علمدار آزادی» در گیتی، و خواه از نظر فریب
و اعمال ما مردم زودباور فراموشکار بختانه دادن دوره فرما فرمائی «دیکتاتور
شرق» بگفته پیرچیل تصمیم گرفتند و اقدر درین تصمیم فریبنده با فشاری
نمودند تا بالاخره در شهریور ۲۵ با فشارهای سیاسی و قوه نظامی و هزاران
خداعه و نیرنگ گوناگون دیکتاتور شرق را از ایران «خراج» کردند و او
را بجائی بردند که همه میدانیم و با او معامله ای نمودند که نمیدانیم و شاید
هیچگاه ندانیم ...

- ۷ -

اما در آنجا يك نكته را نمی توان گمان بلکه سقا باید اذعان نمود که
اگر بعقیده ما درین مورد مانند اغلب موارد مشابه دیگر گنیت و اقدام علمداران
دمو کراسی (خالصانه و برای خدمت با آزادی نموده است ولی محققاً با سیرجیری
تاریخ و روح مقتضیات زمان و آرزوی قلبی اکثریت توده رنج دیده ایران
منطق و موافق بوده و اگر ما، آزادخواهان اگر حقیقه مردمان با ایمان
و هشیار و موقع شناسی بودیم میبایستی از همان موقع با يك جنبش و جهش فدا
کارانه استفاده نموده و کار را یکسره خاتمه داده باشم!

ولیکن بدبختانه نه تنها از آن موقع خارق العاده استفاده نمودیم بلکه از
۳۲۰ تاکنون دوسه بار فرصت بسیار مناسب پیش آمده و متأسفانه بلحاظ علل
نامبرده در بالا و مخصوصاً شدت نساد اخلاق عمومی و فقدان تشکیلات سیاسی
ملی از دست رفته است.

از آنجمله يك بار در قتل از تشکیل مجلس ننگین ۱۳ است که مسئولیت
عظیم این اتلاف وقت مناسب را همه مردم فهمیده متفقاً بر عهده مرحوم فروغی
میدانند و من این گناه فراموش نشدنی با ذنب لا یقفر آن مرحوم را درین مورد از
لحاظ احترامی که همواره ب مقام شامخ ادبی ایشان داشته و دارم بسکون می-
گذرانم و قضاوت امر را در پیشگاه تاریخ آزادی ایران به نسل های آینده
و گذار میسپارم!

يك بار دیگر نیز فرصت بسیار مطلوب برای اقدام يك قیام عمومی
بیش آمده و آن، در موقع فوق العاده انتخابات دوره ۱۴ مجلس تقنینیه بود که
انفصیل اجملی آنرا در ضمن «نامه سرگشاده» ملاحظه خواهند فرمود.
این دفعه هم بدبختانه بعلل مذکوره در نامه مزبور و جهات دیگری
که فعلاً محتاج به تشریح آن نیستم مورد استفاده واقع نگردید. این موقع
مناسب هم با وجود موجود بودن شرایط ضروری و فراهم شدن مقدمات لازمه
دیگر از دست رفته ...

- ۸ -

حالا رسیدیم باصل مطلب ...

سال ۱۳۲۴ است. مجلس ۱۴ در نخستین سال عمر ننگین خود بحکم
يك اکثریت مغرض، مرموز و ساختگی، با شتابزدگی خاصی اعتبارنامه نماینده
اول تبریز را رد کرده و مثل اشکه ماموریت مخصوصی از يك مرکز مرموز و
مقتدری برای معارضه و مبارزه با مردم داشته باشد؛ درین دومین سال زندگانی
ماروفانی، خود نیز، که بوسیله يك نماینده محبوب المله و وکیل اول تهران رسماً
در جلسه علنی «دزد گاه» نامیده و بدینا معرفی میشود؛ با شدت و سرعت

هرچه نامتر برخلاف آرزومندی و نیازمندی ملت گامهای بلندی بر میداشت
و بالتیجه روزی در این مجلس عجیب الخلقه و مرکب از افراد دیوسپورت و
بی ایمان و عقیده، بوسیله حرکات عجیب و نظایرات ناشایسته و غریب، و
خاصه تصمیمات بی مورد و مضرة، گودال عمیقی بین خود و مردم ستم دیده
ایجاد مینمود.

و بهین جهت و بعلم تصادم روزانه ای که میان افرایش خصوصی و اعواء
یست نفسانی این نمایندگان مسنوعی پیش می آمد، دولتها یکی بعد از دیگری
سقوط می یافتند و تشنج افکار عمومی روز بروز شدیدتر و عمیق تر میکشت.
و با آنکه جنگ جهانی دوم ظاهراً خاتمه یافته بود، ولی آثار مرگبار آن در
کلیه امور زندگی روزانه مردم آشکار و بردوش ناتوان آن چنان
فتاری وارد مینمود که رفته رفته طاقت فرسا شده بود. . . . زیرا سطح
زندگی عادی برای هر کس، از عالی و دانی، بدرجه اعلی رسیده؛ و ارزش
ارزاق عمومی سرسام آور گشته، و روز بروز بلکه ساعت بساعت نرخ
هایباحتاج عامه بدون هیچ دلیل منطقی افزایش می یافت. و از همه زشت تر
و تحمل ناپذیرتر، با وجود اعلام خاتمه جنگ، حضور ارتش بیگانه در سر
تاسر کشور از یکطرف، و نگاههای تحقیر آمیز سربازان انگلیسی، نعره
های مستانه دلاوران (۱) امریکائی و کشتارهای بیرحمانه سیخهای هندی
از طرف دیگر، با هزاران بلا و نا امیدیا روزگار آینده ایرانی بخت
برگشته را تیره و تار مینمود!

در چنین روزهای بحرانی، که يك تشنج عمیق، يك روح عصیان و
سرکشی سرتاسر جامعه را فرا گرفته؛ احزاب گوناگون بانسکیلات مست یاب
و تابلوهای رنگارنگ بجان هم افتاده، هتاک و فحاشی جرائد مفتضح و مزبور

بدرجه مافوق تصور رسیده، حیثیت و آبرو برای هیچ کس از شاهانگدا، از
وجه البسه تا «مردور بیگانه» باقی نمانده و همه بجان هم افتاده، و همه مردم
در انتظار فرج بعد از شدت بوده، و امیدوار بوقوع حادثه نجات بخش
فوق العاده هستند، خبر تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در تهرات
انتشار یافت.

این خبر، در آغاز کار، بطور فوق العاده بهجت اثر و حسرت
آور بود. و در قلوب مجروح آزاد بخوانان تهران، از چندین نظر، تولید
امیدواری فراوان نمود.

هر کس بر فین شقیقتش و در واقع همه بهم وعده و مژده میدادیم که
«روز موعود» نزدیک شده و قریباً در روز مقرر و ساعت مشخص دفعه
واحد پرچم آزادی در تهران و آذربایجان برافراشته خواهد شد. و با
يك قیام مسلحانه عمومی که بانسحه و اراده و بازوی ایرانی اداره میشود
در مدت بسیار محدودی ایران را از چنگال جباران، و محسورین و
غارتگران خون خوار و دلالان استعمار و بیگانگان ستمکار نجات
خواهیم داد و بشاهراه ترقی مطابق مقتضیات زمان و با حفظ اصول اخلاقی
و مراسم نیاکانی هدایت خواهیم نمود. . . .

اما هزار آفسوس! و صد هزار دریغ!

هنوز یکی دو ماه از انتشار این خبر سرور آور نگذشته بود، که اخبار ناگوار حزن آور متوالی رسید، و بدبختانه امیدواری بزرگ جماعتی از آزادی طلبان تهران را نسبت سران و پیشقدمان فرقه جدید الولاده بدو آیدیک نوعی آمیخته بحرمان و عصبانیت، و بعداً به بغض و عداوت، تبدیل نمود. چه زمانی سخن از اجتناب رادمردان غیور آذربایجان (باستثناء چندتن انگشت شمار) در تاسیس فرقه جدید، گفته میشد؛ گاهی خبر از احترام آزادیخواهان جسور و قدیمی آن سامان بطور کلی از شرکت در فرقه بمیان میآمد؛ و زمانی از راهنماییهای علنی و مداخلات آشکار؛ و بالاخره تقویت رسمی بیگانگان در اساس تشکیلات فرقه گفتگو مینمودند! ... این اخبار نامطلوب و یاس آور، که از منابع موثقه، خواه از فاجعه دوست یا از جانب دشمن، و البته با شدت و ضعف، ولی همگی در نتیجه موافق و بیکرنگ بودند اوضاع آشفته تهران را آشفته تر نمود و از همان موقع شکاف تساهل و عمیقی در صفوف آزادی طلبان تهران ایجاد نمود!

در همان اوان، یعنی در روزهاییکه هنوز تیر خطا رها نگشته، و آن اشتباه جانکاه بوقوع نیوسته، و اعلامیه استقلال شکنانه حکومت ملی (۱) با زبان ملی (۱) آذربایجان صادر و انتشار نیافته بود، که در دو بار بوسیله دو تن از یاران محترم و وفادار پیشوای فرقه، پیامهای برادرانه خود را تقدیم کردم و بوساطت صادقانه این دو نفر آزادیخواه آزموده و رنج دیده، (که یکی همان دوست دیرین سابق الذکر در دیباچه بود، و دیگری یکی از جوانان حساس

خاندان خودم، و از دوستان صمیمی، و از هم مسلکان هم محبس و هم رنجبر خودش بودم) - بنام آزادی و وحدت ملی ایران - آنچه از زیر استاد بیاد داشتم، و در نتیجه سالها بررسی و آزمودگی، محنت و مشقت برای موقیبت یک قیام عمومی ایران نجات ده آموخته بودم بیغام دادم و در اجرای آن ملتسانه نضرع نمودم. ۰۰۰۰۰

اما بدبختانه باز پیام خالصانه بنده انری بروز کرد و نه از پیامها و نوشتههای برادرانه دیگران!

و از همان اوان (شهریور ۱۳۲۴) معلوم و مسلم شد که رشته امور آذربایجان برفق منظور مرموز و مخصوصی تائیده شده و این رشته در بیخ و خم سیاست بین المللی گیتی رشتههای دنباله دار، و این دنبالهها بطور مسلسل باز هم رشتههای دراز ناگسیختنی، و دنبالههای طولانی تمام ناشدنی ایجاد خواهد نمود که عاقبت آنرا فقط خدای یکتا میداند و بس! ۰۰۰

و ایفک که متجاوز از یکسال ازین احوال پرمالال میگردد جربان وقایع تاسف آور طوری مانند حلقات یک زنجیر دراز ناگسستی بیایی و مرتباً موافق پیش بینیهای گذشته بوقوع پیوسته که مجال انکار برای هیچ ایرانی یاک سرشت حساس باقی نمی گذارد!

و تشریح این وقایع جانگداز، که از طرفی منجر بانفاد قرار داد رسمی بین دولتین شوروی و ایران؛ و از طرف دیگر، به صدور و اعلام موافقت نامههای رسمی میان دولت ایران و پیشوایان « نهضت دمکراتیک » (۱) آذربایجان گردیده، بر همه معلوم و مسلم است! و همه ایرانیان حساس با روح مجروح و چشمان اشکبار از دور و نزدیک، از تهران و کرمان، یا از خراسان و خود آذربایجان، شده شاهد و ناظر بوده اند؛ و همگی میدانیم

که چه شده (۱) و نمیدانیم که در آینده تاریخ چه خواهد شد.

بنابر این عجلانته توضیح وقایع گذشته درین یادداشت مجمل که
رفته رفته مفصل گردیده است جز تزئید تاثرات درونی و تشدید تألمات
روحی هم مینان و آزادی طلبان اثری و نمری نمی بخشد!

پس بهتر این است: (شرح این «عصه» و این خون جگر) را بوقت
مناسب دیگر موکول کنم و فعلاً بموضوع مورد بحث و قضاوت خود میپردازم.

- ۶۰ -

هر چند بنظر حقیر هنوز زود است. یعنی هنوز موقع بررسی و قضاوت
قطعی درباره آذربایجان نرسیده و هنوز با وجود اطلاعات محدود، بر آنکه
کم میروماید، و احیاناً متضادی که در دسترس است، یک معتنق باشرف و بی
طرف نمیتواند در پیشگاه تاریخ و دادگاه ملی نسل آینده اظهار عقیده نماید.
اما آنچه که تا امروز از مجموع وقایع آذربایجان و برخی از حوادث مهم
سیاسی بین المللی مربوطه میتوان با اطمینان و آرامش وجدان استنباط و اعلام
نمود این است که:

- گذشته از اعتراضات اساسی که اصولاً جنبش امروزه آذربایجان
وارد است! صرف نظر از ایرادات عمده ای که اساساً ب جریان تشکیلات
ابتدائی و اقدامات بعدی فرقه دمکرات متوجه است! و قطع نظر از خطیها
و خطاهائی که در جریان عمل روی داده و در نتیجه معلوم گشته است
که این اشتباهات اکثراً از روی حسن نیت بوده ولی برابر فقدان
اطلاعات لازمه از روحیه آذربایجانیان و فقدان آرمودگی و بختگی رهبران
فرقه در تشکیلات حزبی و تصمیمات انقلابی پیش آمده است! و از همه مهم تر

(۲۲)

زشت تر، جبران ناپذیر تر، صرف نظر از ذنب لایقتر و گناه عظیمی که
رهبران فرقه دمکرات آذربایجان، اشتباهاً یا اضطرراً، عمداً یا سهواً،
(بهر جهت و علتی که فرض شود) در قبول هدایت آشکار، و حمایت رسمی
و معاضدت علنی از بیگانگان نسبت با آزادی ایران نموده اند. و بر اثر همین
امر مسئولیت خطیری در پیشگاه تاریخ بر عهده گرفته اند و همین یک اشتباه جبران
ناپذیر، با وجود آنهمه زحمت و مشقت، و فداکاری و جانبازی که با خلوص
نیت نموده اند. رنگ زیبای «جنبش ملی ایرانی» را بیک رنگ سیاه و تیره
«بیگانه پرستی» تبدیل ساخته اند و از همین رهگذر شاید متجاوز از
نیم قرن «روز موعود انقلاب سرخ» ما را عقب انداخته اند!! (مگر خدا بخواد
و روح جاودانی ایرانی را مجدداً بجنبش و جهش در آورد!) *

نظر باینکه در جنبش آزادیخواهان یا موافق مصلح امروزه «نهضت
دمکراتیک» آذربایجان، با وجود انجم یکی دو کار مهم انقلابی،
مانند تقسیم اراضی مزروعی و مصادره املاک و اموال خیانتکاران و مخالفان،
دو اصل کلی واجب اطاعت در کلیه نهضت های ملی انقلابی مراعات و اجر نشده است
یعنی:

۱- آغاز قیام از مرکز بعمل نیامده و این معدن فساد و نفاق و این
سرچشمه زهر آلود بدبختی و نیستی ایران قبالا تصمیه و هنزه و پاکیزه
نگر دیده است!

۲- آثار جنبش در مدت معین و محدود در سرتاسر کشور تعمیم
نیافته، و بدبختانه از یکسال مقاومت و فداکاری، با وجود فرصت مناسب و
قوه کافی هنوز جنبه محلی خود را از دست نداده و بالتسلیحه نه بمرکز سرایت

(۲۳)

کرده و مرکز را مثل خود نموده و نه در دیگر استانها نفوذ مستقیم و حیات بخش بسزائی کرده است علیهذا بحکم سوابق تاریخی و بلحاظ فشار روز افزون مقتضات سیاست بین المللی و بالاخره خاصه از نظر موقعیت طبیعی ایران و خطه زرخیز آذربایجان مقدرات این قیام آزادیخواهانه قرصاً از دو صورت زیر نمیتواند خارج باشد:

۱- در صورتیکه وضع حاضر آذربایجان برخلاف آمال ایرانیات و آرزومندی آزادی طلبان بهین صورت و کیفیت فعلی تاجندی ادامه یابد؛ و سران فرقه عجیب الخلقه دمکرات، بعقل مجهرلی، در مقام جبران خطای عظیم گذشته خود بر نیایند، ولو ث جنبه محلی بودن و زبان ملی (!) داشتن را از نهضت خود پاک نمایند؛ و بالاخره نخواهند، یا بدلائل مرموزی نتوانند باراهنمائی و همفکری و همکاری سایر برادران آزادیخواه ایرانی خود با یک جهش مردانه موافق نقشه و رویه رهبران نامدار و رادمردان فداکار انقلابات بزرگ دنیا پرچم آزادی و «انقلاب سرخ» ایران را با نقشه و اراده ایرانی و دست ایرانی در سرتاسر کشور افراشته نمایند.

(در صورتیکه انجام این امر دریند موقع ممکن و حتی سهل و آسان بنظر میرسد و انشاء الله هم عملی خواهد شد):

دیر یا زود همین مرکز ناسد؛ همین تهران پر از غدر و مکر و شاید با قرب احتمالات همین دولت ظاهر آموافق کنونی با تکلی خود و دیگران و با طرح یک نقشه ابلهانه و یک مهاجمه ناگهانی و ناجوانمردانه، شعله کمرنگ انقلاب محلی تبریز را با خون فرزندان بیگناه ایران خاموش میسازد و محققاً با شقاوت و عداوت مخصوصی همان معامله زشت و نامردانه ای که با مرحوم میرزا کوچک خان و مرحوم محمد تقی خان اعلی الله مقامها نمود تجدید

نمایند و بدین طریق بدبختانه (بدون هیچ اختلاف فاحش و هیچ نتیجه مثبت!) تاریخ تکرار میشود!

بدیهی است این نقشه خائسانه قرصاً و قتی عملی میشود که تهران بوسائل و طرق مخصوصی بشیشانی دولت نیرومند شمالی را رسماً و معناً و عملاً از آذربایجان منترع نماید، و ظاهر آن خود اختصاص دهد، و خود دولت مرکزی ظاهر آیشنهائی در مقام مبارزه درآمده باشد، ولی در واقع و حقیقت به نفوذ و پول و قدرت سیاست همسایه جنوبی معناً و ماده مستظهر گشته و تقویت شده باشد.

این فرضیه با توجه بر موز سیاست عالیه آزادیخواهانه دولت بیدار و هشیار شوروی امکان عقلی و عملی دارد؛

و آیا ممکن است اتحاد جماهیر شوروی با وجود مرام عالم گیر خود و با حصول پیروزی در خشنده و بی نظیری که از حیث معرفت و صنعت و تأمین زندگی و آسایش اکثریت توده ملل تابعه در اجرای اصول مقدس سوسیالیزم بر اصول کهنه کاپیتالیزم، در فاصله کوتاه تر از یک ربع قرن، در مقابل قرنها مجاهدت و مشقت سرمایه داران توفیق یافته، یکمرتبه بر اینگان همه چیز خود را از دست بدهد و بایک «چپ گرد» غیر منتظر و غیر منطقی رویه جنایتکارانه تر از رسم را در پیش گیرد؟

بنظر حقیر و از لحاظ معتقدات برام و مسلک مقدس خودم امکان عقلی و عملی ندارد و باور هم نمیکنم! ولی از لحاظ سیاست بین المللی و جریان اوضاع آشفته و مرموز گیتی نمیدانم!

۲- در صورتیکه اقتدار سیاسی و قوای مسلح و جنگجوی فرقه دمکرات روز بروز (هم چنانکه میگویند) افزایش یابد و بالعکس نفوذ معنوی و قوه نظامی

مرکز در آذربایجان (هم چنانکه علناً مشاهده میکنم) کاهش یافته و در سایر استانها
بلحاظ سوء سیاست و سوء نیت و وجود تحریکات مرتجعین و اختلافات و تشنجانی
که ییکایگان ایجاد مینماید روز بروز ضعیفتر گردد؛ و این وضع غیر طبیعی
بهین صورت و کیفیت، با افزایش نفوذ سیاسی و قوه نظامی یکی، و کاهش همان
معانی در دیگری تاجندی باقی بماند. و در مباحثی سیاسی و اجتماعی این
دو حرف در میدان مبارزه سیاست بین المللی تغییرات کلی و اصولی روی ندهد.
ناچار، آهسته آهسته، بحکم طبع قضیه و موقعیت طبیعی، و مقتضیات سیاست
عمومی امروزه دول راقیه، جدائی و فاصله تهران از آذربایجان روز
بروز زیادتر گشته، و رفته رفته، آرام آرام، (قلمم شکسته باد!) نقشه
خانمانسوز تجزیه، مرحله بمرحله، پیش میرود! و صورت حقیقت بخود
میگردد! ۰۰۰۰

و ما ایرانیان بخت برگشته وقتی از این تشنج مرگبار بخود می آیم که
در مقابل امری انجام یافته واقع شده ایم! و نباید فراموش کرد که نتیجه علمی
هر روش تصور شده در بالا (مگر آنکه شق ثالث دیگری بمصلحت و منفعت
ایران از مخزن شیب الهی بوسیله بروز حوادث سیاسی مساعد و غیر مترقبه
مقرر شده باشد! و خدا کند چنین باشد!) معنای یکی است، یعنی بجه خدای
ناکرده، آشیانه امید آزاد بخوانان (ولو با وجود جانوران گزنده) قبل از انجام
خدمتی شایسته بیادفتار و دیبا از هم خدای ناکرده آن ناهنگام امروزی ما بحکم
موقعیت مخصوص خود فردا بکانون نامیهون تفرقه و تجزیه گردد برای
این کشور بلا دیده جز بدبختی و نیستی نتیجه دیگری ندارد!

رفقا ۰۰۰۱

ایران عزیز ما - در مقابل دو ایده الوژی متضاد و دو سنج فکر متباین،
قرار گرفته و قهراً، مطابق سیرجبری تاریخ و مقتضیات امروزه زمان در آستانه
یک سلسله تحولات عظیم اجتماعی نشسته و بآینده خویش خیره خیره می نگرند!
ایران مجبور است یا موافق ناموس شرقی مانند سایر ملل زنده بجلو حرکت
کند و فاصله بزرگ خود را از کاروان تمدن با چشم های متهورانه و فداکارانه
قطع نماید و یا در روزگار تیره و تاریک کنونی بی حرکت و متوقف بماند و این
توقف ناچار بحکم ناموس طبیعت به تهمق و مرگ منجر میگردد! ۰۰۰۱

بنابر این ایران عزیز ما، در بموقع درس در راهی واقع شده است. از یک سو مادر
آستانه مرگ و نیستی، در دهلیز فنا و خاموشی چراغ تمدن به هزار ساله خرد
قرار گرفته ایم! و از سوی دیگر شاهراه بجات و سعادت و خوشبختی و ترقی در
جلوی پای مانمایان است!

اگر - درین لحظات حساس تاریخی، مبین دوستان صمیمی و آزادی
طلبان با ایمان بخود آیند و بیدار شوند و حقیقه خطر عظیم و مهلك بدبختی و
نیستی ایران را بچشم ببینند، میتوانند، هنوز موقع نگذشته، و لموقعی ناهم شده
باشد، از اعراض کوچک خصوصی و اهواء بست نفسانی دست بردارند!
و در زیر لوای یگانگی و برادری بایک قیام عمومی ملی (ولو غیر مسلحانه
ولی حقیقه ملی) حکومت مردم بر مردم را بوسیله انتخابات سراسر
آزاد و پاک تأمین و تحکیم نمایند و بفوریت اصول آزادی واقعی و دمکراسی
حقیقی را در سراسر کشور منبسط و تعمیم دهند بطوریکه هیچگونه مزیت
و برتری برای هیچ یک از ایرانیان خواه کرمانی یا آذربایجانی (از هر جهت
که فرض شود) باقی نماند و همه در پیشگاه قانون از هم آزادی، مساویاً

بهره مند گردند تا اساس آموردی برای ابراز هیچگونه تقاضای اختصاصی خواه
از خوزستان خواه از آذربایجان باقی نماند و بسا اینحال هر کس (بهر علت که
فرض شود) چنانچه در مقام تزلزل از کان قومیت و وحدت ملی ایران برآید،
باید یاد رنگ در پیشگاه دادگاه ملی حاضر گردد و همانطوریکه در بین ملل
زنده روزانه مشاهده میکنیم، با او رفتار شود، یعنی موافق قانون و پس از
محاکنه وثبوت تصمیم باشد مجازات رسیده.

والله همانطوریکه بر آن دولت واقعاً ملی فریضه فطری است که در
اولین موقع امکان یعنی در نخستین روزهای استقرار اقتدار سیاسی خوبی
رویه بیطرفی شرافتمندانه‌ای را نسبت بدولت شمالی و جنوبی بطور قطع
انتخاب نماید و مصیبتانه در اجرای اصول سیاست تعادل نسبت مجاهدت
کند و مخصوصاً برای رفع هرگونه سوء تفاهم و جلب حسن نیت و صمیمیت دولت
جه امپراتوری با اعطای امتیازات اقتصادی و در صورت لزوم مانند امتیاز
استخراج معادن نفت یا غیر آن با حفظ مصالح و منافع عالیه ایران اقدامات
مجدانه اساسی بعمل آورد؛ همانطور بر آن دولت ملی واجب عینی است که در نخستین
روزهای تشکیل خود بازارهای مردم در تشکیل دادگاههای ملی در هر قریه و
دهکده و شهر مردم ستمدیده را ترغیب و تشویق نماید که بحساب اعمال و افعال
دردان و جنایتکاران مزدوران میگمانگان رسیدگی کنند و هر کس را
(از هر طبقه و دسته که باشد) بعد از محاکمه آشکار و اثبات و اعلام تقصیر او
مطابق قانون و فرمان انصاف و مروت مجازات نمایند: ...

و بالاخره بر آن دولت ملی فریضه فطری و واجب عینی است که از همان
آغاز استقرار اختیار خویش، گامهای بلندی متهورانه در ترمیم زندگی روزانه
اکثریت توده رنج دیده ایرانی بردارد و برای یک رشته مقورات اقتصادی
بر بنای اصول مقدس سوسالزم عهده دار گردد و از مخالفت یکجمله معذور
نرود و متذکر خودخواه یا محسب کارنگر و یا ملاک متجاوز نهراسد و با آنان شدیداً

مبارزت نماید تا اکثریت ستمدیده را از شر ظلم و تعدی این اقلیت بی‌مروت
و رحمت برهاند و گودال عمیقی که بین طبقات جامعه امروز وجود دارد
فرداً تا انداز هر تفریق گردد و هر کس بتواند موافق استعداد و لیاقت و خدمتی
که بجامعه تقدیم میکند از نعمت حیوة آزادانه و مرفه متنعم گردد و
و بآینده خود مطمئن باشد.

حالا اگر خواننده گرام - اساساً پیشنهاد این ناچیز را با اوضاع آشفته
امروزه عملی نداند و یا اصولاً بحکومت عامه؛ حکومتی که اعضاء رئیس آن
مشول حکم آسمانی:

«ان اگر مکم عندالله اتقیکم» باشد برای ما مردم معتقد نباشد و ممکن
الحصول نداند و این حکومت را برای یک «مدینه فاضله» شایسته بداند نه
برای ما مردم همه چیز بیادرفته؛ بلکه برای ما محکم سابقه چندین هزار ساله
و برخلاف مقتضیات امروزه معتقد بحکومت استبدادی باشد و ما را از هیچ جهت
لایق و مستحق حکومت مردم بر مردم نداند ناچار باید عنصری بصیر و خبیر،
و حقیقتاً صالح و مبین دوست و خدمتگزار، با تقوی و با شهامت مثل مرحوم
امیر کبیر برای سرپرستی و حکمرانی بر ما سراغ داشته باشد و بجامعه معرفی
نماید: زیرا ما مردم امروزه بانمام فساد که اخلاقاً و فکر آسرتابای ما را فرا
گرفته دیگر، نایندگان بی ایمان مجالس گذشته، پارچال بی کمال، و سیاستمداران
بازنگر، بوقلمون وار، دوره دیکتاتوری یا دوره دمکراسی دروغی (!)
بهیچوجه اعتماد و اعتقاد نداریم و همه را حناً «خر ما خورده» «وسم دار»
می شناسیم.

و شما - خواننده عزیز - اگر برخلاف ناعوس طبیعت معتقد بدید که
از محیط شوره زار امروزه ایران ممکن است امیر کبیری برخاسته شود

بنام نجات ایران، اورا بما بشناسانید تا در آن صورت من برخلاف آرزوی قلبی
خودم جزو نخستین پیروان فرمانبردار و وفادار او قرار گیرم ۰۰۰

و اگر مانند ابن ناچیز، بشرح و دلالتی که در بالا اجملا اشاره کردم
معتقد به سیرجبری تاریخ و ناموس ترقی بوده، و توقف و تحقیق را در اجتماع
مانند طبیعت محال دانسته و بالتسبیح با موجود بودن شرایط زمان و مکان
فراهم شدن عوجیات و مقدمات ضروریه، برای نجات ایران امروزه، «یاک
قیام عمومی ملی» و «یا یاک» انقلاب سرخ را امری طبیعی و ضروری،
و حتمی الاجرا میدانید ناچار باید بامن هم عقیده گردید که سران انقلاب
ملی ما باید افعال ترز، یا تینو یا دیمتروف باشند که اول بیرق میهن خود
را برافرازند و شخصیت و وحدت ملی خود را بدینا نشان دهند و سپس در
موقع مقتضی و مناسب در «کمون عمومی» جامعه بشری مستهلك شوند...

سید ابوالفتح فدائی علوی

۱۲ آبان ماه ۱۳۲۵

فصلنامه

شکست احزاب سیاسی

صفحه	سطر	عناوین	صفحه	سطر	عناوین
۳	۲	افراق	۳۸	۹	کنیم
۳	۵	پارتیا	۴۱	۵	قرون
۶	۱۰	تمس	۴۱	۶	قرون
۱۰	۱	آبانماه ۲۴	۴۱	۱۶	خفارت
۱۱	۱۲	داشته است	۴۲	۱۲	حق کشانان
۱۴	۵	نویشته ایم	۴۷	۱	تشکیک
۱۴	۸	مقدرات	۴۸	۷	جزه
۱۶	۶	اسارت	۴۹	۹	یکی
۱۷	۱	فداکاران	۵۰	۱۹	میرسد
۲۰	۱۵	حساس	۵۳	۹	اجراء
۲۲	۸	کتب و راز	۵۳	۱۳	میاورند
۲۳	۴	عرضه	۵۴	۴	نزدبان
۲۳	۸	ناردریو	۵۴	۲۲	اجتماعی
۲۳	۱۱	گوشنها	۵۵	۱۱	نظر
۲۳	۱۴	نگهباری	۶۱	۲۰	پیریا که
۲۶	۴	تفید	۶۱	۲۱	بشار میرود
۳۱	۳	سه ماهه			در
۳۲	۱۳	مرد	۶۱	۲۳	منتشر شده
۳۴	۴	سپرده بوده			انتشار داده
۳۶	۷	کشایش	۶۲	۲۳	اختلافات
۳۷	۱۵	فریادزد	۶۴	۲	در باره ای
		فریاد -	۶۴	۶	از دیاد

غلطنامه پیشه‌وری کبست



صفحه	مطر	غلط	صحیح	صفحه	ستار	غلط	صحیح
۲	۱۷	گشاده	گشاده	۲۴	۲۱	ایلیانه	ایلیانه
۱۶	۷	۲۵	۲۰	۲۶	۱	میکنم	میکنیم
۱۶	۱۱	آنجا	اینجا	۲۶	۱۱	می آیم	می آیم
۱۶	۱۵	منطق	منطابق	۴۴	۱۸	تجزیه گردد	تجزیه
۲۰	۸	قدیمی	قدیمی			مبدل گردد	
۲۰	۱۸	محترم	محترم	۲۸	۶	بمجازات رسید	بمجازات
۲۱	۲	بود	بود			برسد	
۲۱	۲۲	شده	شود	۲۸	۲۲	اورا	اجرای
۲۲	۶	میردازم	میردازم	<	<	مقورات	مقررات
۲۳	<	مصطلح	مصطلح	<	۲۱	بنای	مبنای
۳۳	۳۱	از یکسال	بهد از یکسال	۲۹	۱۷	نمایندگان	بنمایندگان



کتابخانه مرکزی
Tehran University



کتابخانه مرکزی
Central Library
Tehran University



ارزش ۱۰ ریال

DSR

۱۵۳۴۱۵

۴۲۱۹۱



۱۰۰۰۷۵۰۰۴۲۲۵۹۱

کتابخانه مرکزی